



پوهنتون سلام

پوهنځی شرعیات و قانون

پروگرام ماستری تفسیر و حدیث



امارت اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینیت امور علمی

زهرة التفاسیر، ترجمه، تخریج و تحقیق از
آیت ۴۴ سوره البقره تا آیت ۷۱

(رساله ماستری)

محصل: محمد نادر

استاد رهنما: دکتور فصیح الله "عبدالباقی"

سال: ۱۴۰۱ هـ. ش - ۱۴۴۴ هـ. ق



پوهنتون سلام
پوهنځی شرعیات و قانون
پروگرام ماستری تفسیر و حدیث



امارت اسلامی افغانستان
وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

زهرة التفاسیر، ترجمه، تخریج و تحقیق از
آیت ۴۴ سوره البقره تا آیت ۷۱
(رساله ماستری)

محصل: محمد نادر

استاد رهنما: دکتور فصیح الله "عبدالباقي"

سال: 1401 هـ. ش - 1444 هـ. ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دپارټمنت تفسیر و حدیث

بورډ ماسټری

تصدیق نامه

محترم محمد نادر ولد قاری محمد نسیم ID: SH-MST-s1400-820 محصل نور هفتم تفسیر و حدیث که رساله ماسټری خویش را زیر عنوان: زهرة التفسیر ترجمه، تحقیق و تخریج سوره البقره از آیت 44-71 په روز پنجشنبه تاریخ ۱۳۰۴/۱۳/۱۴ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۷۵ (نمره به سند) خاندان سید (نمره به حروف) گردید. موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	استاد شکرالله مخلص	عضو هیات	
۲	دکتور محمد عارف عطانی	عضو هیات	
۳	دکتور فصیح الله عبدالباقي	استاد رهنما و رئیس جلسه دفاع	

معاون علمی

امر بورډ ماسټری

اهداء

این تحقیق علمی که به نیت خدمت به دین اسلام و مسلمانان انجام شده است از الله متعال خواهانم بحیث یک عمل خیر قبول نموده ، ثواب آنرا برای والدین گرامی ام که در پرورش جسمی و تربیه دینی ام زحمات زیاد متحمل شده و برای سعادت و خوشبختی من از دوران طفولیت تا دوره های تعلیم سعی و تلاش نموده اند اهداء مینمایم و همه اقارب و خویشاوندان و سایر دوستان و همچنان برای اساتید معزز و محترم که ایشان حیثیت پدر معنوی در تحقق آرمان هایم بودند اهداء مینمایم . و از بارگاه الله منان خواهانم که اجر این عمل ناچیز را در میزان حسنات بنده و ایشان بیفزاید و ما ذالک علی الله بعزیز .

سپاس گذاری

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ !

با سپاس بیکران پروردگار سبحان را که توفیق کسب علم را به ما اعطاء فرمود و درود بر سردار بشریت جناب محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم).

و سپاس گذاری می نمایم از والدین گرامی ام که در طول دوره تحصیلی بنده را یاری نمودند .
و در نهایت سپاس از تمامی کسانی که در انجام این تحقیق بنده را یاری فرموده اند امیدوارم بتوانم زحمات آنها را جبران نمایم .

اینجانب محمد نادر از جمله محصلان مخلص شما از اداره محترم بورد ماستری پوهنتون سلام ، استادان گرانقدر به پاس خدمات ایشان اظهار سپاس و قدردانی می نمایم و علی الخصوص از استاد گرانمایه محترم دوکتور فصیح الله " عبدالباقی " اظهار سپاس و قدر دانی می نمایم ایشان از زحمات شبانه روزی شان در اشراف و راهنمایی این رساله دریغ نورزیدند و با همکاری ایشان توانستم این رساله علمی را به پایان برسانم از خداوند لایزال طول عمر، سعادت و بهروزی و موفقیت در همه امور زندگی برای استاد عالیقدر استدعاء دارم .

نگارنده به این دلیل که توانسته از محضر استاد نخبه استفاده نموده و دیدگاه ایشان را راهنمای خویش قرار داده بر خود می بالد و قدردانی از این استاد را وظیفه ایمانی و وجدانی خود می داند.

با احترام

محمد نادر

خلاصه موضوع

امام ابو زهره محمد بن احمد بن مصطفی عالم و دانشمند بلند آوازه جهان اسلامی و بخصوص سرزمین مصر و یکی از علمای متبحر علم فقه و اصول فقه، تفسیر و علوم قرآن، خطیب چیره دست، اصولی و مجتهدان عصر خویش و تعلیم یافته مدرسه قضای شرعی و استاد کلیه اصول دین در برنامه مافوق لیسانس، عضو مجلس اعلای بحوث علمیة کلیه حقوق جامعه قاهره عضو مجمع بحوث اسلامی ازهر، عضو مجلس اعلی فنون و اداب و استاد دانشکده معاملات و اداره جامعه ازهر است، امام ابو زهره دانشمند قلم بدست و نویسنده توانای بود آنها از خود حدود (۴۲) اثر علمی به جا گذاشتند و یکی از خدمات ارزنده او تفسیر زهره التفاسیر است در اواخر عمر شان تصمیم گرفتند تا خدمتی را پیرامون این کتاب هدایت انجام دهند، به همین منظور مؤلف رحمه الله با هدف بلند پروازانه آغاز به تالیف این تفسیر نمودند اما متاسفانه فرصت یاری نکرد و قتیکه به آیه ۷۳ سوره نمل رسیدند داعی اجل را لبیک گویند، امام ابو زهره مفسر بزرگ نویسنده چیره دست در این تفاسیر مفاهیم علمی را به گونه درست در روشنی معیار های علمی و اکادمیک و با در نظر داشت اصول تفسیر چون تفسیر قرآن بالقرآن، تفسیر قرآن به حدیث تفسیر قرآن به اقوال صحابه و سلف امت و رعایت قواعد علم لغت، صرف و نحو بلاغت و... مطابق مستجدات امروزی تفسیر و تحلیل نموده و مشکلات عصر خویش را حل نمودند بخاطر خدمتگذاری به قرآن کریم ترجمه این تفسیر به زبان های متداول منطقه لازم و ضروری است. نظر به اهمیت علمی تفسیر هذا پوهنتون سلام تصمیم گرفت تا این تفسیر به زبان دری بر گردان شود از همین رو این تفسیر را جهت ترجمه درست و برابر با معیاری های علمی برای محصلان برنامه ماستری دیپارتمنت تفسیر و حدیث به قسمت های مختلف تحت اشراف استاد علمی و مسلکی توزیع نموده اند، اینکه ترجمه، تخریج و تحقیق زهره التفاسیر از آیت ۴۴ - ۷۱ سوره بقره برای بنده سپرده شده بود، بنده در حد توان پیرامون آیات فوق ترجمه، تحقیق و تخریج نمودم.

فهرست مطالب

1	مقدمه
2	بیان مسأله و ضرورت تحقیق :
2	اهمیت موضوع :
2	اسباب اختیار موضوع :
3	اهداف تحقیق:
3	پیشینه تحقیق:
3	سوالات تحقیق
4	روش تحقیق :
4	خطه بحث و طرح پلان تحقیق :

مقطع اول

نمونه ای از سوء اخلاق یهود

5	ترجمه ، تحقیق ، و تخریح آیات ۴۴ - ۴۸
5	متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع
11	ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

مقطع دوم

نعمت های ده گانه ای الله تعالی بر یهود

21	ترجمه ، تخریح ، و تحقیق سوره بقره از آیت ۴۹ - ۵۳
21	متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع
27	ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

مقطع سوم

از گوساله پرستی تا سزای آسمانی

35	ترجمه ، تحقیق و تخریح سوره بقره از آیت ۵۴ - ۵۷
35	متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع
41	ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

مقطع چهارم

آمدن بنی اسرائیل به شهر و ناسپاسی ایشان

49	ترجمه ، تحقیق و تخریح سوره بقره آیت ۵۸ - ۵۹
49	متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع
53	ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

مقطع پنجم

جاری شدن دوازده چشمه برای بنی اسرائیل و ناسپاسی ایشان

- ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره از آیت ۶۰ - ۶۱..... 58
- متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع..... 59
- ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع..... 64

مقطع ششم

مردم همه پیش الله مساوی اند در صورت ایمان پاداش شان میدهد

- ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره آیات ۶۲ - ۶۴..... 72
- متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع..... 72
- ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع..... 77

مقطع هفتم

تجاوز بنی اسرائیل در روز شنبه

- ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره آیت ۶۵ - ۷۱..... 85
- متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع..... 86
- ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع..... 94
- تجاوز شان در روز شنبه : 94
- مدافعه شان در قتل نفس : 102
- نتیجه گیری 106
- پیشنهادات 108
- فهرست آیات قرآن کریم..... 109
- فهرست احادیث 112
- فهرست اعلام..... 113
- فهرست منابع و مأخذ 114

مقدمه

أحمد لله وحده، نحمده ونستعينه ونستهديه ونؤمن به ونتوكل عليه، أئذی أرسل رسولہ بالهدی ودین الحق لیظہرہ علی الدین کلہ وأشهد أن لا إله الا الله وحده لا شریک له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، الذی بلغ الرسالة وأدى الامانة والصلاة والسلام علیه وعلى آله وأصحابه و من دعا بدعوته إلى يوم الدين. اما بعد:

بلا تردید قرآن کریم کلام الله متعال و آموز گار بشریت است از عصر رسالت تا عصر حاضر به شیوه های گوناگون و روش های مختلف و با زبان های زیادی ترجمه و تفسیر شده است این کتاب هدایت گر دستور و قانون فوق سماوی برای راهنمایی بشریت از آغاز نزول به آخرین پیام آور الهی حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) تا قیام قیامت باقی بوده و بر همه زمانه سازگار بوده و بر مصلحت زنده گی انسانها در همه عصر نیز سازگار میباشد و یگانه قانون تغییر نا پذیر است که مصالح زنده گی دینی و دنیوی انسانها را تضمین می کند . و الله متعال در نخستین سوره و اولین پیام که به پیغمبرش میفرستد از خواندن و سپس از خلقت هستی ها خبر میدهد، اشاره بران است که این کتاب آموزگار بشریت برای درک واقعیت ها از جهان هستی بوده و با خواندن و دانستن آن انسانها از گودال ضلالت بیرون شده، به رفاه و سعادت میرسند.

ویگانه راه جلوگیری انسانها از طغیان و سرکشی مراجعه به این کتاب هدایت گر است، چنانکه الله متعال در اولین سوره که در ترتیب مصحفی این کتاب مقدس نهاده شده انسان ها را نخست به شناخت آفریدگار شان فرا خوانده و سپس آنها را به در خواست هدایت به صراط مستقیم و تبعیت از آنانی که این راه مستقیم را اختیار کرده اند فرا میخواند و از تعقیب راه ضلالت و پیروی گمراهان برحذر میدارد و متعاقبا اینکه ما باید از خالق و آفریدگار خود هدایت بخواهیم می فرماید: { ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ } این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است.

و متعاقبا الله متعال هدایت یافته گان و گمراهان را به نام متقین، ملحدین، منافقین، و گروه ضالین (یهود و نصاری) را معرفی میکند، در این روش اشاره به آن است که این کتاب پیروان و مخالفان خود را دارد، پیروان راستین باید دشمنان و مخالفان این کتاب را از زبان خود آن بشناسند چنانچه مسؤلیت تحقیقی بنده در قسمت تعارف برخی از افکار یهود و نصاری در سوره البقره میباشد که با ترجمه و تحقیق پیرامون آیات متعلق به موضوع تحقیقی از "زهرة التفاسیر" میباشد که در حد توان و به ترتیب ذیل به عملی نمودن این مکلفیت خود خواهم پرداخت.

بیان مسأله و ضرورت تحقیق :

زهرة التفاسیر یکی از بهترین تفاسیر معاصر است که با مسائل عصر امروز مطابقت کامل داشته و می تواند نیاز های علماء ، دانشمندان و نسل جوان امت اسلامی امروزی را بر آورده سازد، نظر به اهمیت و ضرورت جامعه افغانستان پوهنتون سلام ترجمه این تفسیر را روی دست گرفته اند، بنا براین قسمت منتخب ترجمه و تحقیق و تخریج این تفسیر برای بنده سپرده شده است البته این قسمت در رابطه به رد انکار کفار از زنده شدن بعد از مرگ و ارایه ی دلایل در رابطه به ثبوت بعث و کیفیت خلقت انسان با ذکر خلقت آدم علیه السلام تا هبوط وی به زمین و تعیین شدن اش من حیث خلیفه در زمین .

اهمیت موضوع :

تمام بحوث علمی دارای اهمیتی خاص خود می باشد. نظر به موضوع اهمیت موضوع و نیازی آن به جامعه اهم بودن تحقیق خود هویدا می گردد. خاصتا تحقیق پیرامون کتابی که مؤلفش از علمای معاصر بوده قضایای زمان خود را درک نموده و به تفسیر قرآن کریم پرداخته است. ترجمه و تحقیق پیرامون کتاب امام ابوزهره که در میان مفسرین و هم قطاران معاصرانش بدست آورده است؛ زیرا امام ابوزهره از علمای معروف و سرشناس معاصرین است و کتابش نیز معاصر وی خوب قضایای کنونی جهان را درک نموده و تفسیر به رشته تحریر در آورده است بنابراین جامعه افغانی نیاز مبرمی به این تفسیر دارد تا باشد که از طریق ترجمه و تفسیر آن به زبان رسمی کشور خدمتی به ملت افغانستان و نیز کسانی که به زبان دری فارسی بلدیت دارند باشد.

اسباب اختیار موضوع :

ابتداء اهمیت موضوع از اسباب اختیار موضوع بوده و سپس برخی عوامل دیگر باعث انتخاب یک موضوع برای تحقیق میباشد، عوامل که باعث انتخاب ترجمه و تحقیق زهرة التفاسیر و آیات منتخب سوره مبارکه البقره گردید قرار ذیل است :

ضرورت ترجمه و تحقیق یکی از تفاسیر قرآن کریم و مصدر خدمت قرار گرفتن به دین اسلام و مسلمانان. انتخاب زهرة التفاسیر برای ترجمه و تحقیق از طرف بورد ماستری و اداره پوهنتون سلام.

ضرورت ترجمه تفاسیر عربی به زبان های ملی کشور.

لزوم دید محصل برای شیوه نگارش و تحقیق، موارد فوق از اسباب و عوامل اختیار موضوع برای تکمیل رساله ماستری برای بنده بوده است.

اهداف تحقیق:

این رساله پیرامون اهداف ذیل می چرخد :

- ۱ - اولین هدف بنده از تحریر رساله هذا ترجمه سلیس و روان زهره التفاسیر به زبان دری برای کسانی که به زبان عربی بلد نیستند.
- ۲ - دومین هدف بنده ارایه دیدگاه های دانشمندان و معاصر امام ابوزهره در مورد تفسیر قرآن کریم برای اهل تفسیر، استادان و دانشجویان پوهنچی های شرعیات و مدارس دینی کشور می باشد.
- ۳ - سومین هدف بنده خدمت گذاری در عرصه علم تفسیر ، و علوم مرتبط برآن تاباشد که سهم در خویش را به عنوان راه رو شریعت اسلامی در راه تفسیر قرآن کریم ادا نموده باشیم .

پیشینه تحقیق:

طبق معلومات و جستجوی منابع فرهنگی تا اکنون در موضوع که انتخاب نموده ام کدام ترجمه و تحقیق در زهره التفاسیر به زبان های ملی افغانستان صورت نگرفته نه از لحاظ ترجمه و نه هم تحقیق و تخریجی بنابراین ضرورت مبرم بود تا روی موضوع متذکره کاری صورت گیرد تا از یک طرف خدمتی به اسلام عزیز و از طرف دیگر باعث بهره ی برای فارسی تباران کشور گردد.

و همچنان در جستجوی مقدماتی به ترجمه و تحقیق کدام تفسیر عربی توسط محصلین بخش ماستری به زبان دری برنخوردم ممکن است تحقیقاتی درین مورد صورت گرفته باشد جز اینکه میدانم از طرف برنامه ماستری پوهنتون سلام ترجمه و تحقیق زهره التفاسیر به حیث موضوع تحقیق رساله ماستری برای محصلین توضیح شده است که قبل از بنده سوره فاتحه و سوره بقره الی آیه ۴۴ از طرف محصلین برنامه ماستری این پوهنتون مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته بنده یکی از این محصلین میباشم که قسمت (زهره الفاسیر از آیه -۴۴- الی -۷۱- سوره بقره) برایم انتخاب شده است تلاش مینمایم در حد توان این مکلفیت را به صورت درست انجام دهم تا در ردیف خدمت گذاران دینی قرار داشته باشم.

سوالات تحقیق

سوالات اصلی :

- ۱ - چرا ترجمه زهره التفاسیر را به عنوان رساله ماستری انتخاب گردیده است؟
- ۲ - زهره التفاسیر از کدام ممیزات نسبت به تفاسیر دیگر برخوردار است ؟

سوالات فرعی :

آیا تفسیر ابوزهره نکات نحوی، صرفی، بلاغی وقرءات را به بررسی گرفته است یا خیر؟ آیا امام ابوزهره در تفسیر خود از احکام فقهی سخن زده است؟

تفسیر ابوزهره در تفسیر آیات از کدام شیوه تفسیری کار گرفته است؟ تحلیلی یا موضوعی؟

تفسیر ابوزهره مناسبات آیات را بیان نموده است یا خیر؟

امام ابوزهره در تفسیر نمودن آیات شیوه اختصار را به کار برده یا شرح و بسط زیادی داده است؟

امام ابوزهره در تفسیر خود احادیث و آثار را تخریح نموده اشعار را به قائلینش نسبت داده است یا خیر؟

روش تحقیق :

از آنجاییکه رساله هذا پیرامون ترجمه زهره التفاسیر تعیین گردیده است، با امانتداری تام به ترجمه متن تفسیر موصوف بدون کمی وکاستی پرداخته شده است ، روال ترجمه به گونه ذیل است در قدم نخست آیات هر مقطع با استفاده از ترجمه دکتور مصفی خرم دل ترجمه گردیده است و سپس متن زهره التفاسیر به گونه علمی روان ترجمه شده است و در ضمن به تحقیق لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی و بیان احکام وارده آیات و دیدگاههای مفسرین و فقهاء و شرح موضوعات مهم دیگر با استفاده از اقوال علماء و مفسرین با نقل برخی از متون به صورت موجز و مختصر پرداخته شده است، و همچنان اعلام که در متن تحقیق ویا در زهره التفاسیر از ایشان نامبرده شده است درپاورقی معرفی شده اند.

به همین منوال احادیث و آثار که در زهره التفاسیر وارد شده است به طور علمی و مطابق به معیارهای حدیث شناسی از کتب معتبر حدیثی تحقیق و تخریح گردیده است و حکم آن نیز بیان گردیده است.

خطه بحث و طرح پلان تحقیق :

این تحقیق مشتمل بر یک مقدمه ، نه مقطع و خاتمه می باشد . مقدمه دربر گیرنده بیان مسأله ، اهمیت موضوع ، اسباب اختیار موضوع ، اهداف تحقیق ، پیشینه تحقیق ، سوالات تحقیق و روش تحقیق است مقاطع در بر گیرنده ترجمه، تخریح و تحقیق زهره التفاسیر از آیه ۴۴ الی ۷۱ سوره بقره می باشد و خاتمه مشتمل بر نتیجه گیری ، پیشنهادات ، فهرست آیات ، فهرست احادیث ، فهرست اعلام فهرت اماکن و فهرست منابع و مأخذ است و تفصیل آن قرار ذیل می باشد.

مقطع اول

نمونه ای از سوء اخلاق یهود

ترجمه ، تحقیق ، و تخریح آیات ۴۴ - ۴۸

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَثْلَوْنَ أَكْثَبَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۴۴ وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۴۵ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقَوْنَ رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۴۶ يٰبَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۴۷ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۴۸﴾¹

ترجمه آیات :

آیا مردم را به نیکو کاری فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید در حالی که شما کتاب می خوانید آیا نمی فهمید و از شکیبایی و نماز یاری جوید و نماز سخت ، دشوار و گران است مگر برای فروتنان آن کسانی که به یقین می دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و این که ایشان به سویی او باز خواهند گشت ، ای بنی اسرائیل به یاد آورید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم و بترسید از روزی که از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست و از او میانجیگری پذیرفته نمی گردد و از کسی بلاگردان و جایگزین قبول نمی شود و کسی به یاری کسی بر نمی خیزد و همدیگر را نمی توانند کمک کنند .

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

هذا خطاب لبني إسرائيل في أمرٍ يفعله علماءهم ، ويرضى به سائرهم ، فيلامون جميعا عليه ، وهو خطة يسير عليها أسلافهم ، ويرضى عنها أخلافهم ، فصح أن يخاطب بها جميعهم ، إذ هو عيب فيهم سلفا وخلفا وهو عيب الناس إذا ضعف وازع الدين ، وغلب عليهم حب الدنيا ، وهو أن يأمروا الناس بالحقائق الدينية ويدعونهم إليها ، ولا يأخذون بهديها ، وتلك إحدى صفات النفاق ، وهي شأن الذين يلبسون الحق بالباطل ويكتمون ما أنزل الله تعالى ، فيكون قولهم مخالفاً لفعلهم ﴿كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾² كان أخبار اليهود في كل أديارهم عندما صار التدين شكلاً لا روح فيه ، ومظهراً لا حقيقة له كانوا يذكرون للناس حقائق دينية ، لا يعملون بها ، و يعلنون أموراً في نجواهم ينكرونها في جهرهم ، فكانوا يقررون أن أوصاف النبي (صلى الله عليه وسلم) في كتبهم ، وينكرونها أمام النبي (صلى الله عليه وسلم) وأصحابه لكيلا يحاجوهم بها عند ربهم ، وكأنه سبحانه وتعالى لا يعلم خفي أمرهم .

¹ سوره بقره آیه : ۴۴ - ۴۸ .

² سوره صف آیه : ۳ .

ولذا خاطبهم الله سبحانه وتعالى مستنكرًا تلك الحال فيهم، لأن من فعلها منهم لم ينكرها سائرهم والاستفهام هنا إنكاري لإنكار الواقع، أي أنه كان منهم، ويستنكره الله تعالى عليهم، وإنكار الواقع توبيخ، وبيان أنه لا يصح، ولا ينبغي أن يكون، والبر هو الخير، وهو ضد الإثم، والنبى - صلى الله عليه وسلم - عرف الإثم بأنه "ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع عليه الناس" والنص استنكار لحالهم من أنهم يأمرون الناس بالخير، وينسون أنفسهم، أي يتركونها من غير توجيه إليه، ويكونون بمنزلة من ينسونها، ولا يفكرون في أمرها، مع أن دواعي التذكير والتفكير في ذات أنفسهم قائمة لأنهم يتلون الكتاب؛ ولذلك قال تعالى في هذا النص السامي: ﴿ وَأَنْتُمْ تَنْتَلُونَ الْكِتَابَ ﴾ أي وأنتم تجددون تلاوته أنا بعد أن، فالاستنكار للحال التي يجتمع فيها الأمر بالخير والحث عليه مع ترك أنفسهم لا تفعلها، وكأنهم نسوها ولم يذكرها والذكر دائم مستمر، وليس الاستنكار للبر مجردا عما لا يسه من حالهم، لأن الأمر بالبر في ذاته ليس بمستنكر، ولا يمكن أن يكون مستنكرًا؛ لأنه دعوة إلى الحق، ولا تنكر الدعوة إلى الحق في ذاتها.

وإن حالهم من دعوة إلى الحق مع نسيان أنفسهم، وتركه مع استمرار التذكير به، وكان ينبغي مع التذكير التذكر - لا يغفله الذين يفكرون ويعملون عقولهم؛ ولذا قال سبحانه: ﴿ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ والاستفهام هنا للتنبيه إلى مناقضة حالهم للعقل المدرك .

والعقل مصدر عقل بمعنى منع، ثم أطلق على ما يكون به الإدراك السليم لأنه يمنعه من القبيح، ويعقله ويقصره على الجميل، ومعنى الاستفهام، أن حالهم هي حال من لا عقل له ولا إدراك، و (ألا) هنا - كما ذكرنا - للاستفهام والتنبيه إلى نقي ما وراءه، والفاء فاء السببية أي بسبب هذه الحال يحكم عليهم بأنهم لا يعقلون، وأخرت الفاء عن الهمزة لأن الاستفهام له الصدارة، فهي مؤخرة عن تقديم.

وقد أشرنا إلى أن المستنكر هو الحال المجتمعة من دعوة إلى الخير وعدم العمل مع التذكير الدائم، أما الأمر نفسه فلا إنكار فيه، وقد تكلم الناس في أن من وقع في المعاصي أيجوز له أن ينهى عنها ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، أم يطهر نفسه من المعاصي، ثم يتولى الإرشاد؟.

إن الحق أن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجب بنفسه، تركه معصية كغيره، ووقوعه في معاص غيره لا يسوغ له أن يتركه، فيقع في معصية الترك، نعم إن الموعدة نصابها الألفاظ، كما قال الغزالي في إحدى رسائله، ولكن الموعدة في ذاتها لا تحتاج إلى نصاب، وقد قال سعيد بن جبير التابعي، الشهيد في الحق الأمر بالمعروف: إذا كان الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يكون ممن يقع في معصية فلن يكون هناك داع إلى الخير. ولكن مع ذلك يجب أن يروض المؤمن نفسه دائما على ألا ينهى عن أمر يقع هو فيه، فيمتنع عن النهي عن المنكر، ولكن يمتنع عن أن يقع فيما نهى عنه، كما حكى الله عن نبيه شعيب عليه السلام: ﴿ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَيْتُمْ عَنْهُ إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا

تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾³ وإن الواعظ الذي لم يكن يتعظ بوعظه يحاسب على إهماله بأكثر مما يحاسب عليه غيره، ويحاسب أشد من كان يعلم الحق ولا ينطق به، فيُحرم الموعدة والاتعاض ويحاسب من بعد حسابا عسيرا، ولقد روي عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - (إن الله يعافى الأميين يوم القيامة ما لا يعافى العلماء) وروى : (أنه يغفر للجاهل سبعين حين يغفر للعالم مرة واحدة، ليس من يعلم كمن لا يعلم) هذه عيوب من يأمرون بالخير، ولا يأترون به ومن يتهون عن الشر، ولا ينتهون عنه، ولكن كيف تربي النفس على أن تكون متعظة قبل أن تعظ؟ ذكر الله سبحانه وتعالى الدواء؛ وهو الصبر، والصلاة، فقال تعالى : ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ... ﴾ الاستعانة طلب العون، والمساعدة، وفي استعمال القرآن أنها إذا كانت للمعين تعدت بغير باء، كقوله تعالى : ﴿ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾ ، وفي الدعاء " اللهم إنا نستعينك ونستهديك ونستغفرك ونتوب إليك " ، وإذا كانت الاستعانة بما تكون به الإعانة كانت بالباء، فيقال نستعين بكذا لفعل كذا، وهكذا نجد بالاستقراء استعمال القرآن. وهنا الاستعانة بشيء ولذا تعدت بالباء فقال تعالى : ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾ أي استعينوا على تربية نفوسكم لتكون متعظة فاعلة الخير، أمره به ولا يتجافى فعلها عن قولها) .

﴿ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾ والصبر ضبط النفس وسيطرة الإرادة، على الهوى، وسيطرة العقل على الشهوة فإنه إذا سيطرت الإرادة والعقل والفكر المستقيم انقمت الشهوات، وإذا انقمت استقامت النفس، وكان التنسيق بين القول والعمل، وقذف الله في القلب بنور الحكمة، والقول الطيب، والعمل، وكل ما في الحياة يحتاج إلى الصبر، فالجهاد قوته في الصبر، وكما قال النبي - صلى الله عليه وسلم " (إنما الصبر عند الصدمة الأولى) ونقص الأموال والأنفس والثمرات إنما يكون بالصبر . كما قال تعالى : ﴿ وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ١٥٥ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ١٥٦ ﴾⁴ ويقول الفاروق الإمام عمر بن الخطاب رضي الله عنه :الصبر صبران صبر على المصيبة، وهو حسن، وصبر عن المعاصي وهو أحسن . فالصبر على المعاصي، هو السيطرة على الأهواء والشهوات، وهو تهذيب النفس وتقويمها.

هذه كلمات موجزات في الصبر، وهو طريق السيطرة على النفس؛ ولذا أمرنا الله تعالى بالاستعانة به. أما الصلاة فإنها بما اشتملت عليه من ركوع وسجود وقراءة ، وخشوع ، واستحضار لعظمة الله تعالى

وإحساس بأنه في حضرته وواقف بين يديه سبحانه وتعالى تنفعل نفسه في وجودها بحضرته، بأوامره ونواهيها، وطلب مرضاته. ولقد قال تعالى : ﴿ أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ

³ سورة هود آية : ٨٨ .

⁴ سورة بقره آية : ١٥٥ - ١٥٦ .

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾⁵، ولقد كان النبي - صلى الله عليه وسلم - إذا حزبه أمر صلى . وكان يأمر بالصلاة ، من كان به وجع ليصبر وينسى ألمه، فيقول - صلى الله عليه وسلم (قم فصل فإن الصلاة شفاء) لأنه يكون في مناجاة بينه وبين ربه ، فينسى الدنيا وما فيها ينسى ألمه ووجعه، وهمومه.

وإن الصبر والصلاة تجعلان النفس تتغلب على المحن، كما تتغلب على الإحزن، فيلقى الله تعالى بقلب سليم، قال تعالى: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ٣٤ وَمَا يُقَالُهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُقَالُهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ٣٥﴾⁶ وإن الاستعانة بالصبر والصلاة ليست أمرا هينا لينا، ولكنها أمر عظيم خطير، لا يتلقاها إلا النفوس القوية ذات العزيمة الحازمة ؛ ولذا قال تعالى : ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ الضمير في قوله تعالى : ﴿ وَإِنَّهَا ﴾ قيل إنه يعود إلى الضمير المنسبك من ﴿ أَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾ لأن الصبر والصلاة الحقيقية أمران كبيران خطيران عظيمان يسيران بالنفس في مدارج الكمال النفسي والروحاني، فيكون الانسجام بين القول والعمل، ولكن قد يقال إن المصدر غير موجود، والضمير يعود إلى أقرب مذكور، فعوده إلى الصلاة أقرب وأظهر، ولذلك قال الأكثرون إنه يعود إلى الصلاة.

ولا شك أن الصلاة إذا أدت على وجهها باستحضار عظمة الله والشعور بأنه في حضرته سبحانه وتعالى، حتى كأنه يراه ويخاطبه بقرآنه عندما يتلو آياته، وأنه عندما يقول :إياك نعبد، وإياك نستعين يحس بأنه في حضرته، وأنه يخاطبه، وأنه يناجيه، فمقام ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾⁷ ، مقام، لا يندرج فيه إلا الخاشعون.

والخاشع هو الخاضع المتطامن الساكن الذي لا يتحرك لشهوة، والخشوع مظهر الخضوع الذي يظهر في الأعضاء والجوارح ، و لذلك يسند إليها فيقول تعالى : ﴿ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا

هَمْسًا ﴾⁸، فالخشوع خضوع كامل في النفس والجسم ، وأصله في القلب ؛ قال عمر لشاب قد نكس رأسه فقال له : (يا هذا ارفع رأسك فإن الخشوع ما في القلب). وقال علي كرم الله وجهه : الخشوع في القلب ، وأن تلين نفسك للمرء المسلم، وألا تلتفت في صلاتك .

وقد ذكر سبحانه أثر الخشوع في القلب والعقل والنفس، فقال تعالى: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ عرف الله سبحانه وتعالى الخاشعين بأخص صفات المؤمن، وهو الإيمان بالغيب لأنه فرق بين الإيمان والإسلام والزندقة، وإن أبلغ الإيمان بالغيب تأثيرا في النفس الخاشعة الإيمان بلقاء

⁵ سورة عنكبوت آية ٤٥ .

⁶ سورة فصلت آية ٣٤ - ٣٥ .

⁷ سورة فاتحه آية ٥ .

⁸ سورة طه آية : ١٠٨ .

الله تعالى الذي يجازي المحسن بإحسانه، والمسيء بجزاء ما يعمل، ولذلك ذكر إيمان الخاشعين بلقاء الله تعالى فقال تبارك وتعالى: ﴿ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ ﴾ الظن يطلق بمعنى العلم الراجح، ومن ذلك قوله تعالى: ﴿ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِينَ ﴾⁹، ويستعمل الظن بمعنى اليقين: ﴿ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴾¹⁰، وقوله تعالى: ﴿ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴾¹¹. والظن بمعنى العلم اليقيني، ولكن التعبير عن العلم بالظن يفيد مع اليقين توقع الأمر المعلوم بمعنى ﴿ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ ﴾، أنهم يتوقعون هذا اللقاء وقتا بعد آخر، فهم يؤمنون إيمانا صادقا بلقاء الله، ويترقبون ذلك اللقاء، وينتظرونه متوقعين له، فيقينهم يقين المتوقع المترقب فيكون في قلوبهم دائما ويستعدون له بعمل صالح يقدمونه رجاء أن يغفر لهم وأن يتغمدهم برحمته، ويكفر عنهم سيئاتهم.

والتعبير بـ ﴿ رَبِّهِمْ ﴾ فيه شعور بنعمه تعالى عليهم، لأنه هو الذي رباهم وأنشأهم وتعهدهم في الوجود كما يتعهد المزارع زرعه بالسقي والإصلاح.

ويؤمنون مستيقنين متوقعين أنهم إليه وحده راجعون، وتقديم ﴿ إِلَيْهِ ﴾ للدلالة على أنه وحده الذي يرجعون إليه ويجزيهم بالإحسان إحسانا وأنه الغفور الرحيم.

هذا الذي مضى من القول الكريم من قوله تعالى ﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ ﴾ خطاب لبني إسرائيل الحاضرين منهم والماضين باعتباره واقعا منهم في حاضرهم وماضيهم، وهو يصلح خطابا لبني إسرائيل وغيرهم لما فيه من توجيه وتهذيب وإصلاح بين الناس، وبه تستقيم أمورهم في معاشهم ومعادهم.

ذكر الله تعالى بعد ذلك بني إسرائيل بنعمه عليهم، فقال تعالى: ﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾¹².

تكلما في ماضي قولنا في معنى النداء بيا بني إسرائيل، وأشرنا إلى النعم التي أنعم الله بها على بني إسرائيل، وقد ذكر نعمة لم يذكرها سبحانه وتعالى فيما مضى من قوله الحكيم، وهو أنه سبحانه وتعالى فضلهم على العالمين، والعالمون جمع عالم كما ذكر من قبل، ويراد أهل العقل والتفكير في هذه الأرض. والتفضيل ليس تفضيل ذواتهم على غيرهم كما توهموا هم، ودلاهم غرورهم، فزعموا أنهم صنف الله المختار، ودلوا على الناس بذلك بل دلوا على الله تعالى وقالوا نحن أبناء الله وأحباؤه، وأكلوا الحقوق وعاملوا غيرهم بكل أمر ليس فيه خلق ولا دين، وقالوا ليس علينا في الأميين سبيل.

9 سورة جاثية آية : ٣٢ .

10 سورة كهف آية : ٥٣ .

11 سورة حاقه آية : ٢٠ .

12 سورة بقره آية : ٤٧ .

ليس التفضيل لذواتهم إنما الفضل الذي اختصهم الله تعالى به في جيلهم أنه جيل فيهم أنبياء، ودعاهم أولئك الأنبياء إلى التوحيد لله سبحانه وتعالى، فقد كانوا موحدين كما دعاهم موسى ومن جاء بعده من الأنبياء في وسط وثنيين، فكان كل من حولهم وثنيين؛ فالمصريون وثنيون يعبدون الشمس ومن دونها والفرس يعبدون النيران، والروم يعبدون الأوثان، واليونان من قبلهم على شاكلتهم، والبابليون يعبدون الكواكب، وهكذا كان جيلهم الأول جيل موسى، وحين نزول التوراة على موسى.

اختارهم الله تعالى أن يكونوا قوم موسى، وأن يكون التوحيد فيهم، وكان مقامهم يمكنهم من أن يدعوا إلى التوحيد؛ لأنهم كان مقامهم في وسط تلك الأراضي التي كان يسكنها الوثنيون.

وإن ذلك التفضيل نعمة أنعم الله تعالى بها عليهم، وأنها توجب شكرا، وتحملهم تكليفا، أما الشكر فلأن شكر النعم واجب بحكم العقل، وبحكم التكليف الإلهي وقد كفروا بأنعم الله تعالى، وأما التكليف الذي حملوه فهو الدعوة إلى الوحدة ولم يقوموا بحققها، بل إنهم اعتبروا اليهودية جنسا، ومن دخل معهم في

ديانة موسى عليه السلام من غيرهم كالمسامرة لم يعترفوا به، وبذلك ضلوا ضلالا بعيدا .

ولقد أخذ بعد ذلك سبحانه يذكر موجبات التفضيل وغايته فقال تعالى: ﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ

نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾¹³.

﴿ وَاتَّقُوا ﴾ أي اجعلوا لكم وقاية تقيكم عذاب يوم شديد الهول، فيه العذاب الشديد، ولا ينفع نفسا إيمانها إن لم تكن آمنت من قبل، وهو يوم القيامة، وقال سبحانه: ﴿ يَوْمًا ﴾ بالتنكير لتذهب النفس مذاهب شتى في تصوير هوله، والإبهام وحده يوجد رهبة، ويشعر بالتهويل، وبأنه لا يحد عذابه وصف، ولا هوله ذكر وإن ذلك اليوم الذي اتقاؤه بالعمل الصالح والقيام بالحقوق التي للغير، وأداء الواجبات التي عليه، يتقدم فيه الإنسان منفردا إلا من عمله، لا يجزيه إلا عمله إن خيرا فخير، ولا تجزي فيه نفس عن نفس شيئا أي لا يجزي عمل نفس عن نفس شيئا من الجزاء، فيقدر في قوله لا تجزي نفس عن نفس أي عمل نفس عن نفس أخرى، أو نقول تجزي بمعنى تقضي، أي لا تقضي نفس عن أخرى أي شيء قل أو جل، وأن ليس للإنسان إلا ما سعى، وكل امرئ بما كسب رهين.

وعقب سبحانه وتعالى بما يؤكد أن النفس لا يجزى عنها غيرها، وأنه لا منفعة إلا من عملها، فقال

تعالى: ﴿ وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ ﴾ والشفاعة من الشفع، والشافع يضم قوته إلى من يشفع فيه، فلا يقبل

الله تعالى شفاعة من أحد لأحد، إنما العمل وحده هو الذي ينفع كما قال تعالى: ﴿ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

الشَّافِعِينَ ﴾¹⁴ وإذا كان للأنبياء شفاعة بأمر الله تعالى وحده ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مَنْ

خَشِيَتْهُ مَشْفِقُونَ ﴾ ﴿ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ ﴾ أي لا يؤخذ منها بدل، فالعدل البديل، فلا ينجيهم من عذاب

¹³ سورة بقره آية ٤٨ .

¹⁴ سورة انبياء آيت : ٢٨ .

شفاعة ولا فدية من العذاب ببذل يدفع، ﴿ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾ لأنه لا ناصر إلا الله، لمن الملك اليوم؛ لله الواحد القهار.

* * *

ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

این خطاب برای بنی اسرائیل در مورد کاری است که علماء و دانشمندان شان انجام می دادند و دیگران بدان رضایت داشتند، به همین سبب همه مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند و این گامی بود که اسلاف شان در این مسیر قرار داشتند و همچنان مردمان خلف شان بدان رضایت داشتند. پس این درست است که باید همه ای شان بدان مورد خطاب قرار گیرند. چون این عیب در خلف و سلف شان وجود دارد و آن عبارت از عیب مردم به ضعف اندیشه ای دینی، و غالب آمدن محبت دنیوی است.

ضعف دینی ایشان این بود که مردم را به حقائق دینی دستور می دادند و بدان دعوت می دادند اما به آن دستورات عمل نمی کردند و این یکی از صفات منافقین می باشد و این شان همان کسانی است که حق را با باطل خلط می سازند و آنچه را که الله نازل نموده کتمان می نمایند، پس گفتار شان بر خلاف کردار شان می باشد الله متعال می فرماید: ﴿ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾¹⁵. یعنی نزد الله متعال گناه بسا بزرگ است اینکه چیزی را میگویند و خود آنرا انجام نمی دهید.

دانشمندان یهود در تمام ادوار خویش زمانی که دینداری شکل و قالب بی روح، و نماد بدون حقیقت را به خود گرفت آنان به مردم حقائق دینی را یاد آوری می کردند اما بدان عمل نمی کردند. و کارهای را در خفاء و مناجات شان اعلان و آشکار می ساختند که در صورت جهری آنرا انکار میکردند ایشان اوصاف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در کتاب های شان ثابت می کردند اما پیش روی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یارانش انکار می کردند تا نزد پروردگار مورد مواخذه قرار نگیرند گویا اینکه الله امور مخفی ایشان را ندانسته ازین جهت الله متعال با انکار ازین حالت شان آنان را مورد خطاب قرار داده است چون کسانی که مرتکب همچو جنایت های شدند و دیگران شان انکار نمی کردند.

استفهام اینجا انکاری¹⁶ برای انکار واقعیت است یعنی همچو کار از ایشان واقع شده الله متعال این کار را برایشان انکار نموده و انکار از واقعیت برای توبیخ میباشد، و برای توضیح این کار میباشد که چنین کار صحیح و مناسب نمی باشد.

¹⁵ سوره صف آیت ۳.

¹⁶ استفهام انکاری: گاه گاه استفهام از معنای حقیقی خود خارج شده مجازا به معنای دیگری دلالت میکند، یکی از معانی مجازی انکار است که آنرا استفهام انکاری می نامند، در این نوع استفهام مقصود مستفهم نفی چیزی است که پس از آدات استفهام ذکر میشود، استفهام انکاری دو نوع است توبیخی و تکذیبی استفهام انکاری توبیخی دو نوع است: نوع اول - آنست که موبخ علیه در زمان ماضی واقع شده باشد مانند:

بُرّ - به معنای خیر ضد گناه است و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گناه را چنین تعریف نموده: (ما حاک فی صدرک و کرهت أن یطلع علیه الناس)¹⁷.

یعنی: گناه آن است که در قلبت چیزی خطور کند و از اطلاع یافتن مردم بر آن کراهت داشته باشی. در واقع نص حالت ایشان را زشت جلوه نموده چون، ایشان مردم را به خیر حکم میدهند اما خود را فراموش می سازند. بدون اینکه به خود توجهی داشته باشد، و به منزله ی کسانی قرار میگیرند که خویشتن را فراموش کرده اند، و در آن امر هیچ تفکری نمی کنند با آن که اسباب تذکیر و تفکر در نفوس شان موجود است، به دلیل اینکه ایشان کتاب الله را می خوانند، لذا الله متعال میفرماید: ﴿ وَأَنْتُمْ تَنْفَلُونَ الْكِتَابَ ﴾ یعنی درحالی که شما کتاب الله را تلاوت می کنید. انکار برای حالتی است که در

آن امر به خیر و نیکی و تشویق بدان جمع گردیده با وجود آنکه خود آنرا ترک نموده انجام نداده اند گویا ایشان فراموش نموده به یاد ندارند. درحالی که مُذکر - تذکردهنده - درحالت دوام و استمرار است البته قابل ذکر است اینکه مجرد نیکی از حالت ایشان مورد انکار نبوده چون نیکی در ذات خود قابل انکار نیست و نه امکان پذیر است چه این کار دعوت بسوی حق میباشد و دعوت بسوی حق در ذات خود قابل انکار نیست حالت ایشان در دعوت حق با فراموشی و ترک تذکرات آن کاری است که هیچ گاه عقلمندان از آن غفلت نمی ورزند ازین جهت الله متعال می فرماید: ﴿ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ استفهام اینجا برای نقض حالتی است که با عقل شان درک می کنند. عقل¹⁸ مصدر از عَقَلَ به معنای منع و باز داشتن است اما اطلاقش بر ادراک سلیم میشود زیرا انسان از کارهای زشت باز می دارد. انسان را به کار های خوب و ادار می سازد و مفهوم استفهام این است که حالت ایشان مانند حالت کسی است که نه عقل دارد، و نه ادراک - أَفَلَا - اینجا قسمیکه ذکر نمودیم همزه برای استفهام¹⁹ و تنبیه به نفی

أعصیت ربک؟ برای کسی که عصیان از او صادر شده باشد. نوع دوم آنست که موبخ علیه فی الحال واقع شده باشد یا هم در صدد وقوع باشد در مستقبل مانند قول: أتعصی ربک. برای کسی که مرتکب منکر شده باشد یا برای کسی که قصد انجام چنین عمل منکر را داشته باشد. استفهام تکذیبی نیز دو نوع است: نوع اول آنست که فعل مکذب در ماضی باشد، نوع دوم آنست که فعل مکذب در مستقبل باشد. مرجع: حسن بن اسماعیل بن عبدالرازق رئیس دیپارتمنت بلاغت در جامعه ازهر، البلاغة الصافية فی المعانی والبیان والبدیع / سال طبع ۲۰۰۶ م.

¹⁷ قشیری ابو الحسن مسلم بن حجاج، صحیح مسلم کتاب البر والصلوة (۴۶۳۲)، ج: ۴، دار الحیاء العربی، سال ۱۳۷۴ هـ.

¹⁸ کلمه عقل در بسا موارد ذکر شده که در تعریف آن اقوال متعددی از دانشمندان روایت گردیده است:

الف - عقل در اصل مصدر در لغت به معنای منع است چنانچه عربها میگویند: عقلت البعیر أ عقله عقلا، وقتی که شتر را از گریختن منع میکنند آنرا توسط ریسمان برزانو مینندند، و در اصطلاح عبارت از نور روحانی است که به سبب آن نفوس علوم ضروری و نظری را درک میکند. مرجع: مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی، القاموس المحيط ص ۱۳۳۶.

ب - طوفی رحمه الله عقل را چنین تعریف نموده است: عقل عبارت از قوه غریزی (طبعی) است که به سبب آن انسان آماده درک معلومات تصویری و تصدیقی میشود.

ج - عقل عبارت از جوهر شفاف است که به ذریعه آن مطالب علمی درک میشود. مرجع: شرح جواب ابن تیمیة فی القدر للطوفی ص ۲۴ مخطوط.

¹⁹ برای استفهام دو حرف است: همزه و هل: توسط همزه استفهام (سوال) از تصدیق و از تصور برای طلب تعیین استفاده میشود مانند: (أزید قائم، و أضراب عمرو - مثال تصور مانند: أزید قام؟، و أعمرا کلمت؟ همزه داخل میشود بر نفی برای تقریر یا توییح یا تمنی و امثال آن. توسط هل استفهام)

ماوراء است وفا برای سببیت است یعنی به سبب این حالت به ایشان حکم کرده میشود که عقل ندارند وفا از همزه متاخر است بخاطر اینکه استفهام دارای صدارت میباشد و از تقدیم مؤخر است ما اشاره نمودیم که فکر همانا حالت اجتماعی به دعوت بسوی خیر و عدم عمل با تذکیر دائمی میباشد والانفس دعوت به خیر قابل انکار نیست و مردم درین باره که آیا شخصی که در معصیت ها واقع میشود آیا برایش مجاز است که امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد. به سخن پرداخته اند ویا این است که وی نفس خود را از معصیت پاک نموده و سپس مسؤلیت ارشاد را به عهده گیرد؟

حق این است که امر به معروف و نهی از منکر در ذات خود واجب و ترک آن مانند دیگر - امور - معصیت میباشد وقوع وی در معصیت ترک آنرا برایش قرار نمی دهد آری نصاب موعظه الفاظ میباشد که چنانکه غزالی²⁰ در یکی از رسایل خود یاد آوری نموده اما موعظه در ذات خود به نصاب نیاز ندارد.

سعید بن جبیر²¹ تابعی گفته : هرگاه امر به معروف و نهی از منکر از کسی صورت گیرد که در معصیت واقع نمیشود اینجا اسبابی بسوی دعوت به خیر وجود ندارد اما با آن هم لازم است که مؤمن همیشه نفس خود را تمرین دهد تا از کاری مردم را منع ننماید که خود در آن واقع است و از وقوع امر نهی عنه امتناع ورزد چنانکه الله متعال از پیامبرش شعیب علیه السلام حکایت نموده ﴿ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَكُمْ عَنْهُ طَ إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ طَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ طَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ أَلِيهِ أُنِيبُ ﴾²²

من نمی خواهم شما را از چیزی باز دارم و خودم مرتکب آن شوم من تا آنجا که می توانم جز اصلاح نمی خواهم و توفیق من هم جز با خدا نیست تنها بر او توکل می کنم و فقط بسوی او بر می گردم.

سوال (از تصدیق موجب میشود به همین خاطر ممتنع است که گفته شود : هل زيد قائم أو عمرو ؟ . مرجع : جمالدين ابو عبدالله محمد بن عبدالله ، ج ۱ ص ۷۸ ، مکتبه : هجر للبايعه والنشر والتوزيع والاعلان . طبع نخست ، سال : (۱۴۱۰ هـ - ۱۹۹۰ م) .

²⁰ شیخ ، امام متبحر ، حجة الاسلام ، أعجوبة الزمان زين الدين ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد الطوسي ، الشافعي ، الغزالي که صاحب تصانیف و ذکاوت زیاد بود ، علم را در شهر خود آغاز نموده بعد به نیشاپور رفت . علماء زیاد در رابطه به شخصیت علمی آن سخن گفته مانند : ابو العباس احمد الخطیبی ، اسعد المهيني ، ابن نجار ابو محمد العثماني وغيره . امام تالیفات زیاد دارد که از آن جمله : کیمیاء سعادت ، المعتقد ، الجام العوام ، الرد علی الباطنية ، معتقد الاوائل ، جواهر القرآن ، الغایة القصوى ، فضائح الاباحیه کتاب مشهوری به نام : احیاء العلوم الاربعین وغيره . امام در روز دوشنبه ۱۴ جمادی الآخرة در سال ۵۰۵ هـ به عمر ۵۵ سالگی وفات نمود و در مقبره اطابران در منطقه قصبه در طوس به خاک سپرده شد . مرجع : الذهبی شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی سیر اعلام النبلاء ص ۳۲۲ ج ۱۹ .

²¹ امام سعید ابن جبیر یکی از امامان مشهور دین مبین اسلام می باشد ، وی سعید نام داشت ابن جبیر مولی بنی والیه ابن حارث از قبیله بنی است ، کنیه وی أبو عبدالله بود ، سعید سه پسر داشت به نامهای عبدالله ، محمد ، و عبدالملک ، شیوخ وی : ابن عباس ، عبدالله ابن مغفل ، عائشه ، عدی ابن حاتم ، اموسی اشعری ، ابوهریره ، ابومسعود بدری ، ابن عمر ، ابن زبیر ضحاک ابن قیس ، انس ابن مالک و ابو سعید خدری رضی الله عنهم اجمعین . همچنان از تابعین مانند : عبدالرحمن سلمی که از علماء بزرگان است . شاگردانش : ابوصالح السمان ، ایوب سختیانی ، بکیر بن شهاب ، حماد بن ابی سلیمان وغيره میباشد . حضرت سعید ابن جبیر رحمه الله در سال ۹۵ هـ در ماه شعبان توسط حجاج ابن یوسف به شهادت رسید . مرجع : طبقات کبری از ابن سعد ج ۶ ص ۲۶۷ ، تهذیب الاسماء واللغات از امام نووی ج ۱ ص ۲۱۶ ، الذهبی شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی سیر اعلام النبلاء ص ۳۲۲ ج ۴ .

²² سوره هود آیت ۸۸ .

واعظی که از وعظ خود پند نگیرد با این کارش بیشتر از دیگران مورد محاسبه قرار می گیرد و بیشتر از کسیکه حق را دانسته نمی گوید، مورد محاسبه قرار می گیرد از موعظه و پندگیری محروم میگردد و سخت محاسبه خواهد شد.

از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده: (ان الله يعافى الاميين يوم القيامة مالايعا فى العلماء)²³ الله تعالى معافیتی را که روز قیامت به بی سوادان میدهد آنرا به علما نمی دهد و همچنان روایت شده (انه يغفر للجاهل سبعين حين يغفر للعالم مره واحده ليس من يعلم كمن لا يعلم)²⁴ یعنی الله متعال جاهل را هفتاد مرتبه می بخشد و عالم را یک مرتبه چون کسیکه می داند، مانند کسی نیست که هیچ نمی داند این عیوب برای کسانی است که به چیز حکم می کنند اما خود انجام نمی دهند از شر و بدی منع می کنند اما خود را دور نمی سازند و لیکن سؤال این است که نفس چگونه قبل از اینکه پند گیرد به وعظ حاصل نمودن تربیه شود؟ الله متعال دواى آنرا در صبر و نماز بیان نموده می فرماید: ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾ و از شکیبائی و نماز یاری جوید استعانت به معنای طلب نمودن کمک و مساعدت است و در کاربرد قرآنی هرگاه برای مُعین - کمک کننده - استعمال شود متعدی بدون باء می باشد مانند این قول الهی وایک نستعین ودردعای - قنوت آمده - (اللهم انا نستعینک و نستهدیک، نستغفرک و نتوب الیک)²⁵ ای الله از تو مدد می خواهیم و از تو هدایت می خواهیم و از تو آمرزش می خواهیم و بسوی تو رجوع می نمایم و هرگاه استعانت به مفهوم اعانت و همکاری بوده باشد متعدی به باء میشود پس گفته میشود - نستعین بكذا لفعل كذا - ما برای کاری - چنین و چنان کمک می خواهیم و از همین رو استعمال آنرا در قرآن می یابیم که استعانت اینجا به شیئی صورت گرفته از این جهت متعدی به باء شده الله می فرماید ﴿ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ﴾ یعنی برای تربیه نفوس تان کمک بخواهید تا به انجام دادن کار خیر حکم کننده، و وعظ حاصل کننده باشد و گفتار و کردار از هم دور نباشند.

بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ : صبر : عبارت از ضبط نفس و تسلط اراده بر خواهشات و تسلط عقل بر شهوت میباشد چون هر گاه اراده عقل و ذکر مستقیم تسلط یابند، شهوت از میان می رود و زمانی که از بین رفت نفس مستقیم میشود و در میان گفتار و کردار انسجام بوجود می آید و خداوند متعال نور حکمت را در قلب می اندازد گفتار و کردار هر یک در زنده گی نیاز به صبر و شکیبائی دارند قوت جهاد

²³ ابونعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی، کتاب: حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء. مکتبه: دارالکتاب العربی بیروت سال چاپ: ۱۳۹۴ هـ. ۱۹۷۴ م. حکم حدیث: عبدالله گفته که پدرم گفت: این حدیث منکر است، برایم این حدیث را بیان نکرده مگر یک بار. همچنان غریب است تفرد کرده به آن سیار از جعفر.

²⁴ عبد العظیم بن عبد القوی بن عبد الله، أبو محمد، زکی الدین المنذری، الترغیب والترهیب، ج ۱ ص ۷۲، مکتبه: دارالکتب العلمیه بیروت. طبع: اول. سال ۱۴۱۷ هـ. حکم حدیث: ابونعیم گفته: غریب من حدیث، اللالی المصنوعة فی احادیث الموضوعه، ج ۳ ص ۲۷۷. همچنان بیهقی فرموده: وقد روی فی معناه خبر مرفوع، کتاب: المدخل الی سنن الکبری للبیهقی، ج ۱ ص ۳۴۲.

²⁵ ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع الیمانی الصنعانی، کتاب: مصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۳ ص ۱۱۴. مکتبه: المجلس العلمی هند، طبع: دوم، سال: ۱۴۰۳ هـ.

در صبر نهفته است چنانچه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: (انما الصبر عند الصدمه الأولى)²⁶ جز این نیست که صبر واقعی در همان مرحله ی سخت نخستین میباشد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾²⁷.

و قطعاً شما را با برخی از (امور همچون) ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و مژده بده به برد باران – شکیبایان.

فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه می فرماید: صبر بر دو نوع است. یکی صبر در مقابل مصیبت که آن خوب است دیگر صبر در مقابل معصیت ها که آن خوبتر است.²⁸

البته مفهوم صبر در مقابل معصیت عبارت از تسلط یافتن بر خواهشات و آراسته نمودن نفس و درشت شدن آن میباشد در مورد صبر این کلمات کوتاه راه تسلط یابی بالای نفس است از این جهت خداوند متعال به کمک خواستن ما را دستور داده است.

هر چه نماز - و استعانت بدان از این جهت - است که نماز مشتمل بر رکوع و سجود قرائت ، خشوع و فروتنی و مستحضر دانستن عظمت الهی، و احساس به حضور یافتن دربار او ، و نشستن در مقابل او و متاثر شدن تمام وجود با انجام دستورات و منهیات و خواستن رضایت او میباشد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ط إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ط وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ﴾²⁹.

ای پیامبر! بخوان آنچه را که از کتاب (آسمانی قرآن) به تو وحی شده است و نماز را چنان که باید بر پای دار. مسلماً نماز - انسان را - از گناهان بزرگ و از کار های ناپسند (در نظر شرع) باز می دارد و قطعاً ذکر خدا و یاد الله (از هر چیز دیگری) والاتر و بزرگتر است.

و از همین جهت بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم عادت مبارک شان چنین بود اذا حزبه امر صلی³⁰ هر گاه کاری بر او دشوار تمام می شد به نماز روی می آورد و کسیکه درد می داشت برای فراموش

²⁶ بخاری ابی عبدالله محمد بن اسمعيل صحيح البخاری، ص ۲۶۴، کتاب الجنائز شماره ۱۳۰۲ دار الکتب العربی بیروت ۱۴۲۹ هـ ۲۰۰۸ م. و کشیری ابی الحسن مسلم بن حجاج صحيح مسلم ص ۳۰۶ کتاب الجنائز شماره ۹۲۶ دار الغد الجدید قاهره - چاپ اول ۱۴۲۸ هـ ۲۰۰۷ م.

²⁷ سوره بقره آیت: ۱۵۵.

²⁸ رواه ابن أبي حازم. جامع الأحادیث والمراسیل (۲۱۸۸) مسند عمر بن الخطاب ج ۱۴ ص ۹۱.

²⁹ سوره عنکبوت آیت: ۴۵.

³⁰ سجستانی حافظ سلیمان بن اشعث سجستانی معروف به ابی داود سنن ابی داود، ص ۲۱۶ کتاب الصلوه باب وقت قیام النبی (صلی الله علیه وسلم) من اللیل شماره ۱۳۱۹ دار الکتب العلمیه بیروت سال چاپ طبع - ۲۰۱۰ م و احمد مسند انصار ۲۲۲۱۰ از حذیفه (رضی الله عنه).

ساختن درد و الم وی به نماز دستور می دادند چنانچه پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید : (فصل فان الصلاه شفاء)³¹.

نماز بخوان چون نماز درمان - بیماری - ها است از آنجا که شخص در نماز با مناجات پروردگارش قرار دارد همه درد و تکلیف دینوی را فراموش میسازد . صبر و نماز این هر دو نقش را در مقابل رنج ها و درد ها ، غالب می گردانند چنانکه در مقابل کینه و کدورت غالب می سازند، و نزد الله با قلب سالم روبرو میشود خداوند متعال می فرماید : ﴿ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ۗ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴾³² .

یقیناً استعانت به نماز و صبر کار آسان نیست ولیکن امر عظیم و خطیری هستند که جز نفوس قوی و نیرومند دارای اراده ی متین آنرا حاصل کرده نمیتوانند . از این جهت الله متعال می فرماید : ﴿ وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴾ و از شکیبائی و نماز یاری جوید و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان .

ضمیر در این قول الهی و إنها گفته میشود که راجع به استعینوا بالصبر والصلاه است چون صبر و نماز حقیقی دو امر بزرگ، خطیر و عظیم اند که نفس را به مدارج و پله های کمال نفسی و روحانی می رسانند و اینجا است که میان قول و عمل انسجام پیدا میشود یک قول این است که چون مصدر وجود ندارد ضمیر به اقرب ترین مذکور عاید می گردد . عود ضمیر به نماز قریب تر، و ظاهرتر معلوم میشود از این جهت نظر اکثریت این است که ضمیر بسوی صلاه - نماز - بر می گردد .

بدون شک نماز وقتی که بطور درست و مستحضر دانستن عظمت الله جل جلاله و احساس داشتن به محضر او گویا او را دیده و با خواندن قرآن با او همکلام میشود و همچنان با خواندن ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾ چنان مقامی را به دست می آورد که جز افراد فروتن کسی بدان راه نمی یابد .

خاشع یا فروتن: همان شخص آرام میباشد که بخاطر خواهش خود متحرک نمی کند خشوع همان فروتنی است که در اعضا و جوارح برملا می گردد و از این جهت الله متعال می فرماید: " ﴿ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴾³³ و صدا ها به سبب (جلال و شکوه خداوند) مهربان فروکش می کند و جز صدا آهسته (و پنهان در زیر لبان چیزی) نمی شنوی .

پس خشوع : عبارت از همان فروتنی کامل در جسم و جان می باشد که اصل آن در قلب قرار دارد .

³¹ قزوینی حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید سنن ابن ماجه ص ۷۸۹ کتاب الطب باب الصلاه شفاء شماره ۳۴۵۸ اما در سند حدیث لیث ابن سلیم قرار دارد که جمهور علماء آنرا ضعیف گفته اند (ازوائد) دارالفکر بیروت ۱۴۲۹ هـ ۲۰۰۸ م . ۲ - سوره فصلت آیت : ۳۴ . ۳ - سوره طه آیت : ۱۰۸ .

³² هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه . [المستدرک للحاکم (۳۵۲۹) - شرح معنی الخشوع - ج ۲ ص ۴۲۶] . ورواه عبد الله بن المبارک، و عبد بن حمید، وابن جریر، وابن المنذر، وابن أبي حازم، وأبو القاسم بن منده في الخشوع.

³³ سوره بقره آیت : ۴۶ .

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای جوان که سرخود را خم گرفته بود اشاره نموده و گفت : سرت را بلند کن بدون شک خشوع در قلب می باشد .³⁴ همچنان حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: که خشوع در قلب است و اینکه نفس خود را برای برادر مسلمانیت نرم سازی و اینکه در نماز به اطراف التفات نکنی .

خداوند متعال اثر خشوع (فروتنی را در قلب و عقل و نفس ذکر نموده) می فرماید: ﴿ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رُجُوعُونَ ﴾ آن کسانی که به یقین می دانند خداوند خویش را (پس از دوباره زنده شدن) ملاقات خواهند کرد و این که ایشان بسوی او باز خواهند گشت. خداوند متعال خاشعان را با خاص ترین صفات مؤمنان معرفی نموده که عبارت از ایمان داشتن به غیب است چون میان ایمان و اسلام³⁵، و میان زندگه³⁶ فرق وجود دارد و یقیناً بلوغ ترین تأثیری را که ایمان به غیب دارد در نفس دارد همانا ایمان آوردن به ملاقات الهی است که او تعالی نیکوکاران را به نیکی شان و بدکاران را به بدی شان پاداش و کیفر می دهد. چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ ﴾ ظن اینجا به معنای علم راجح اطلاق میگردد و از همین خاطر این قول الهی - به همین معنا آمده - ﴿ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ ﴾³⁷ . ما تنها گمانی داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم که (قیامت فرا برسد).

وظن به معنای یقین هم آمده: چنانچه الله متعال می فرماید: ﴿ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴾³⁸ و این قول الهی ﴿ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴾³⁹ . گنهکاران آتش

³⁴ جامع الأحادیث والمراسیل (۲ ۲۷۱) - مسند عمر بن الخطاب ج ۱۴ ص ۱۶۷ .
³⁵ فرق میان اسلام و ایمان : حافظ شیخ ابوبکر اسماعیلی رحمه الله در رابطه به اعتقاد اهل سنة در مسئله ایمان فرموده : بسیاری از علماء بر این اند که ایمان عبارت از قول و عمل است و اسلام عبارت از انجام دادن آنچه که بر انسان فرض است که انجام دهد وقتی که هر کدام جدا ذکر شود کنار هم چنانچه گفته میشود : المؤمنون والمسلمون جميعا . و اگر جدا جدا ذکر شود پس از هر کدام معنای گرفته میشود جدا از دیگری ، و اگر تنها یکی ذکر شد معنای هر دو گرفته میشود ، و بیشترین بر این اند که ایمان و اسلام یکی اند چنانچه که الله متعال میفرماید : (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) پس اگر ایمان غیر از اسلام میبود قابل قبول نمی بود، همچنان الله متعال فرموده (فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) . و برخی به این نظر هستند که اسلام مختص به تسلیمی و خضوع برای الله در احکامش است چنانچه که الله متعال میفرماید : (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) . مرجع : ص ۲ - کتاب اعتقاد أهل السنة - الفرق بين الإسلام والإيمان - المكتبة الشاملة .

³⁶ لفظ زندیق در قرآن و در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر نشده ، زندیق لفظ جمعی است که در عربی به کار رفته گرفته شده از کلام اهل فارس بعد از ظهور اسلام ، اسلاف وائمه در رابطه به توبه زندیق سخن گفته ، هر چه زندیق که فقهاء در رابطه به قبول توبه آن صحبت کرده پس مراد ایشان منافق است که اسلام را ظاهر و کفر را پنهان ساخته اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و حج کند و قرآن تلاوت کند ، برابر است که در باطن یهودی باشد یا نصرانی یا مشرک و یا هم و تئی . مرجع : آمال بنت عبدالعزیز العمرو ، کتاب الفاظ والمصطلحات المتعلقة بتوحيد الربوبية ، مكتبة شاملة ج ۱ ص ۳۳۱ .

³⁷ سوره جاثیه آیت : ۳۲ .

³⁸ سوره كهف آیت : ۵۳ .

³⁹ سوره حاقه آیت : ۲۰ .

دوزخ را می بینند و می دانند که ایشان بدان می افتند ولیکن محلی نمی یابند که (از دست دوزخ بگریزند) و بدان رو کنند. - آخر من می دانستم که (رستاخیزی در کار است) و من حساب و کتاب خود رویا روی می شوم. ظن به معنای علم یقینی است ولیکن تعبیر علم به ظن با یقین افاده ی توقع امر معلوم را میدهد پس معنای ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْفُؤًا رَبَّهُمْ﴾ این است که ایشان توقع این ملاقات را بعد از وقت دارند ایشان به ملاقات الله عزوجل ایمان صادقانه دارند و در انتظار آن ملاقات هستند و یقین آنان پیوسته با توقع انتظار گونه است و همیشه در دل خود جا داده. آماده به تقدیم نمودن عمل صالح اند تا مورد بخشش و آمرزش قرار گیرند و رحمت الهی شامل حال شان شده گناهان شان محو گردد.

تعبیر به ربهم احساس شعور به نعمت الهی است چون همانا اوست که ایشان را پرورش داده و در نظام هستی پدید آورده چنانکه یک کشاورز به آب دادن و اصلاح کشت خود تعهد می کند و با یقین و توقع تنها به او باور دارند که بسوی او باز می گردند. و تقدیم الیه دلیل بر این میباشد که بسوی او باز می گردند و در مقابل احسان و نیکی پاداش خوب می بینند و یقیناً الله تعالی بخشنده و مهربان است آنچه از قرآن کریم در این قول الله تعالی ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ﴾ - قبلاً گذشت در واقع خطاب بنی اسرائیل حاضر و ماضی همواره به واقعیت مردمان حاضر و ماضی شان میباشد. خطاب آیه شامل بنی اسرائیل و دیگران است. چه این موضوع در آن رهنمودی تهذیب، و اصلاحی در میان مردم میباشد. و به همین امور است که کارنامه های دینی و اخروی شان درست می گردد. الله متعال بعد از این نعمت های را که به بنی ارزانی داشته می فرماید : ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ای بنی اسرائیل به یاد آورید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم .

ما قبلاً مفهوم ندا را در یا بنی اسرائیل بیان نموده و به نعمت های که به بنی اسرائیل داده شده اشاره نمودیم و از جمله نعمتی را که الله متعال در آیات گذشته بیان نکرده همانا نعمت برتری ایشان بر عالمیان - مردم زمان شان است منظور از عالمیان مردم عقلمند، و اهل فکرمی باشد.

منظور از تفضیل و برتری - فضیلت ذات شان بر دیگران نمی باشد چنانکه فکر نموده اند و ایشان را به غرور و تکبر و داشته خود را جماعت مختار و برگزیده ای خدا می دانند نه تنها بر مردم بلکه خود را فرزندان و دوستان خدا می دانند حقوق مردم را خوردند، و با دیگران چنان معامله ای نمودند که نه در آن اخلاق بود و نه دین و گفتند: دیگران بر ما هیچ حقی ندارند و ما کدام مسؤولیتی در قبال ایشان نداریم.

این تفضیل و برتری به اعتبار ذات شان نه بلکه امتیازی است که الله تعالی در نسل ایشان پیامبران را مبعوث ساختند و این پیامبران آنان را بسوی توحید و یکتا پرستی دعوت نمودند و موحد بودند همچنانیکه موسی (علیه السلام) و کسانی که بعد از وی آمدند ایشان را دعوت دادند - و در بین شان

بت پرستی وجود داشت مصری ها آفتاب را می پرستیدند، و مردم فارس آتش را و مردم روم بت ها را می پرستیدند. و یونانی ها هم نظر با رومی ها بودند و بابلی ها ستاره پرست بودند. نسل اول ایشان در زمان موسی علیه و السلام و تا به زمان نزول تورات چنین بود الله متعال ایشان را برگزید تا قوم موسی قرار گیرند و یکتا پرستی در میان شان وجود داشته باشد و این جایگاه ایشان را باعث می ساخت که به توحید و یکتا پرستی فرا خوانند چون در اراضی قرار داشتند. که در بین ایشان بت پرست ها وجود داشت. و این تفضیل نعمت الهی بود که الله متعال برایشان انعام فرموده بود که موجب شکر و تحمل مسؤلیت می گردید.

هر چه شکر به سبب اینکه شکر نعمت به حکم عقل و به حکم تکلیف الهی واجب می باشد اما آنان به نعمت های الهی ناسپاسی نمودند اما تکلیف و وجوبه ای را که عبارت از دعوت بسوی توحید بود بصورت درست آنرا برپا ننمودند بلکه ایشان یهودیت را جنس - خاص اعتبار کردند و کسانی که از غیر ایشان دردیانت موسی علیه و السلام داخل شدند مانند سامری⁴⁰ ها به دین صحیح اعتراف

نکردند و به این گونه گمراه شدند. خداوند متعال بعد از این اسباب تفضیل و برتری ایشان را و هدف آنرا بیان نموده فرمود: ﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾ و بترسید از روزی که از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست و از او میانجیگری پذیرفته نمی گردد و از کسی بلاگردان و جایگزین قبول نمی شود و کسی به یاری کسی بر نمی خیزد و همدیگر را نمی توانند کمک کنند.

﴿ وَاتَّقُوا ﴾: خود را از عذاب سخت و هولناک نگهدارید و ایمان هیچکس تا آن وقت به نفعش تمام نمیشود تا زمانی که از قبل ایمان نداشته باشد. یعنی روز قیامت و روز رستاخیز.

﴿ يَوْمًا ﴾: نکره آمده تا صورت هولناکی آن روز را در نفس انسان به تصویر بکشد تنها مبهم بودن آن همین بس که ترس را ایجاد می کند و اینکه عذاب او توصیف ناپذیر و شدت آن به مراتب بالا است و در آن روزی که نگهداری از آن توسط اعمال صالح، و بر پایه ی حقوق دیگران، و ادای واجبات استوار است انسان به تنهای در آن روز پیش میشود و عمل شخص دیگر برای او کفایت نمی کند و هر انسان نتیجه ای تلاش خود را می بیند و هر انسان درگرو عمل خود خواهد بود.

⁴⁰ سامره: نام قوم است که در سرزمین فلسطین در میان دو کوه مستطیل در شهر نابلس زندگی میکردند، ایشان خود را به نواسه حضرت یوسف علیه السلام منسوب میساختند و کاهنان ایشان خود را به نواسه های لاوی منسوب میساختند، خلاصه ایشان یک طائفه یهود بود و یهودی ها بعضی ایشان میگفتند که ملت ما از همین ها آغاز شده، برخی ایشان میگویند که سامری ها کفار ملت میا بودند. مرجع: القذوینی، کتاب: آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۱۰ ج ۱.

و به دنبال آن الله متعال تاکید نموده که هیچ نفس به نفس دیگری منفعت رسانده نمی تواند جز عملش الله متعال فرموده: ﴿ وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ ﴾ شفاعت از شفیع گرفته شده گویا شافع سفارش کننده شفاعت خود را در حق کسیکه شفاعت می کند ضمیمه و یکجا می سازد و خداوند متعال شفاعت هیچکس را براس شخص دیگر نمی پذیرد. تنها عمل است که به نفع آدم تمام میشود چنانچه الله متعال می فرماید: ﴿ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴾⁴¹ دیگر شفاعت و میانجیگری شفاعت کنندگان و میانجیگران بدیشان سودی نمی بخشد و اگر پیامبران شفاعتی داشته باشند تنها به دستور الله متعال صورت می گیرد ﴿ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴾⁴² و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر برای آن کسی که خدا از او خوشنود است و همیشه از ترس مقام کبریای هر اسانند. ﴿ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ ﴾. و از ایشان فدیة گرفته نمی شود نه ایشان را از عذاب شفاعت نجات میدهد، و نه فدیة. ﴿ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾ و نه یاری داده میشوند زیرا هیچ یاری دهنده جز الله وجود ندارد پادشاهی تنها از آن اوست و او ذات واحد و قهار است.

⁴¹ سوره مدثر آیت : ۴۸

⁴² سوره انبیاء آیت : ۲۸

مقطع دوم

نعمت های ده گانه ای الله تعالی بریهود

ترجمه ، تخریح ، و تحقیق سوره بقره از آیت ۴۹ - ۵۳

﴿ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴾ ۴۹ ﴿ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ ۵۰ ﴿ وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴾ ۵۱ ﴿ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ ۵۲ ﴿ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ ۵۳ .

* * *

ترجمه آیات :

(و به یاد آورید) آن وقت را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم . آنان که بدترین شکنجه ها را به شما می رسانیدند پسران تان را سر می بریدند و زنان تان را زنده می گذاشتند و در این (شکنجه و تهدید) آزمایش بزرگی از جانب خدا (جل جلاله) برای تان بود و به یاد آورید آن گاه را که به خاطر شما و برای شما دریا را از هم شکافتیم و شما را رهانیدیم و خاندان فرعون را غرق کردیم و شما می نگرستید (و به یاد آورید) آن گاه را که با میعاد چهل شب (و روز) وعده گذاشتیم و پس از او گوساله پرستی پیش گرفته اند و بر خود ستمگر شده اند . سپس از شما درگذشتیم و بعد از آن شاید سپاس گذاری کنید . (و به یاد آورید) آن گاه را که به موسی کتاب (تورات) عطا کردیم که جدایی انداز است تا اینکه راه یابید .

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

ابتداءً سبحانه وتعالى بأعلى النعم التي أنعم بها عليهم، وهي نعمة الإنقاذ من شر من في الوجود إبان ذلك، وهو فرعون الذي اتخذ الفساق الظالمون من الحكام قذوة يقتدون به في مظالمه، وإن لم يستطيعوا أن يصلوا إلى أن ينتصروا في الحروب مثل انتصاره في عصره. أنقذهم الله تعالى على يد موسى كلیم الله من بطش فرعون، وقد كان بطشه شديدا بهم، لأنهم كانوا يعدون أجانبا في مصر، وكانوا أعداء لهم، فكان فرعون يتخذ السبيل لإفنائهم، أو إضعافهم، فكان يقتل شبابهم ذبحا، ويبقي النساء، ويقول سبحانه وتعالى: ﴿ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ

آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ﴿١﴾ قال سبحانه وتعالى ﴿ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ ﴾ أي اذكروا الوقت الذي أنجيناكم فيه من آل فرعون، فإذا تدل على الوقت الماضي، ومعنى ذكر الوقت ذكر ما كان فيه من أحداث خطيرة وشديدة، واستحضار الأحوال التي كانوا يعيشون في بأسائها، وضرائها، وإنه تقدر النجاة من الله تعالى بمقدار ما كان هول الأمر الذي نجاهم الله تعالى منه.

ولقد قال تعالى: ﴿ آلِ فِرْعَوْنَ ﴾ ولم يقل أنجاكم من فرعون، وذلك لأن آله شيعته ونصراؤه وأعوانه وطغاة الدنيا يكون شرهم من أنفسهم أولاً، ومن حاشيتهم الذين يحطون على أهوائهم ثانياً، فيزينون لهم ظلمهم، ويسمونهم عدلاً ويبيّنون له وجوه الكيد، ويمكرون مكرهم، فلولا بطانة السوء ما كان السوء ولولا حاشية فساق الحكام ما استمكنوا، وما طغوا في البلاد، وكلمة حق من حاشيتهم تقيم عدلاً، وتدفع ظلماً. لذلك عبر بآل فرعون، لأنه لم يستمكن وحده من الظلم.

وذكر سبحانه ما كان يفعله فرعون وآله، فقال سبحانه: ﴿ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ﴾ أي يذيقونكم سوء العذاب ويجعلونه ملازماً لكم لا تفارقونه، ولا يفارقكم، ويقال: سامه خطة خسف، وأولاه خطة خسف، أي جعل ولايته خسفاً وعسفاً، ولقد قال عمرو بن كلثوم الفارس العربي:

إِذَا مَا الْمَلِكُ سَامَ النَّاسَ خَسْفًا ... أَبَيْنَا أَنْ نُقَرَّ الْخَسْفَ فِينَا

وسوء العذاب أشد سوءاً وأثراً في النفوس، ويديمونه؛ لأن "سام" تدل على الدوام، ومن ذلك السائمة التي تديم الرعي في الكأ، وبين سبحانه وتعالى هذا العذاب الهون فقال مبينا: ﴿ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ﴾ فهم يعملون على إفناء الذكور، وإبقاء النساء.

والتعبير بـ ﴿ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ ﴾ كناية عن العمل على إفنائهم وتخزيدهم وشوكتهم وإبعادهم عن مواطن السلطان، وذلك بذبحهم أحياناً، ووضعهم في مواضع الذل والمهانة، والغاية ألا يكون لهم وجود قائم بذاته، فقد حكى عنهم أن فرعون كان يذبح منهم، وكان يتخذ منهم عمالاً مسخرين في الأبنية التي يشيدها، وكان يسخرهم لحرث الأرض، والثمرة لغيرهم ليذبلهم، وكان يتخذ منهم خدماً في البيوت وهم الأزدلون وذكر الذبح بالذات، وهو إهدى وسائل فرعون لسوء العذاب الذي كان يذيقه إياهم لأنه أشدها هولاً ولأن إفناءهم هو الغاية، وهو أقرب طرقه، وهو المصدر لما كانوا عليه من الآلام.

وقوله تعالى: ﴿ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ﴾ أي أبقوهن أحياء لم يذبحوهن، وكانوا راغبين في ذلك، ولذلك كانت السنين و التاء اللتان تدلان على الطلب، والمعنى طلبوا حياة نساءهم لغايات في نفوسهم و ليشبعوا بهن شهواتهم، وقد بين الله تعالى أن ذلك هول شديد تختبر به نفوسهم؛ ولذلك قال تعالى: ﴿ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴾ الإشارة هنا إلى هذا العذاب الشديد السيئ، والخطاب لهم، ولأن الإشارة إلى ما نزل بهم جعل الخطاب لهم لا بالكاف المفردة بل بالكاف و علامة خطاب الجمع، وبلاء معناه الاختبار الشديد لتتربى نفوسهم على التحمل، ولبت الرحمة في قلوبهم، لأنه لا تكون الرحمة إلا بالآلام الشديدة

التي يحس بها الشخص فيرحم غيره، فإنه لا تتبع الرحمة إلا من قلب أحس بالآلام، وتربى في أحضانها فلا يكون قاسيا على الناس، ويكون رحيفا بهم، فكان هذا البلاء الفرعوني تربية لنفوسهم لتكون بارة؛ ولذلك قال: ﴿ مِّن رَّبِّكُمْ ﴾ أي من الله الذي خلقكم، وربكم بعنايته وحماكم بكلاءته، ووصفه سبحانه وتعالى بأنه ﴿ عَظِيمٌ ﴾ لكبر هوله، وبعد أثره.

وإن الله تعالى مَكَّنَ فرعون منهم لكي يعلموا أنهم ليس لهم فضل لذواتهم، ولكن لما هياهم الله تعالى لتلقي رسالته، وتبليغ كلمته، وهي كلمة التوحيد، والعمل بالأوامر الإلهية.

ولقد بين الله سبحانه وتعالى كيف نجاهم بقدرته الإلهية القاطعة في الدلالة على إخراجهم من ظلمات القهر والطغيان إلى نور العدالة والإيمان، فقال تعالى: ﴿ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ والمعنى اذكروا ذلك الوقت الذي فرقنا أي أوجدنا شقا طوليا في البحر من ساحل مصر إلى ساحل سيناء، وقد كان متصل الأجزاء، وسطحا لا فرقة فيه ولا انشقاق، فسرتم فيه كأن الماء قد افترق على قدر حاجتكم، وسرتم فيه آمنين مطمئنين، وسار وراءكم الذين عذبوكم، ودبروا السوء لكم، وذبحوا أبناءكم، واستحيوا نساءكم لأهوائهم، وهم آل فرعون الذين ناصروه وأيدوه، وقد ازدلفوا من ورائكم فأغرقهم، وأنتم تنظرون إلى تدبير الله تعالى، وإعجازه، وأنتم ترونه رأي العين لا بالخبر والسماع.

وقد فصل الله سبحانه وتعالى تلك النجاة وذلك الإغراق وما أحاط بهما بعض التفصيل، فقال تعالت كلماته في سورة الشعراء: ﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبِعُونَ ﴾ ٥٢ ﴿ فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴾ ٥٣ ﴿ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴾ ٥٤ ﴿ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴾ ٥٥ ﴿ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ ﴾ ٥٦ ﴿ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴾ ٥٧ ﴿ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴾ ٥٨ ﴿ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ ٥٩ ﴿ فَاتَّبِعُوهُمْ مَّشْرِقِينَ ﴾ ٦٠ ﴿ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴾ ٦١ ﴿ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴾ ٦٢ ﴿ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ

كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ ﴾ ٦٣ ﴿ وَأَزَلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ ﴾ ٦٤ ﴿ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴾ ٦٥ ﴿ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴾ ٦٦ ﴿ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴾ ٦٧ ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾ ٦٨ 43

نجا بنو إسرائيل، وظهرت آيتان؛ إحداهما أن موسى عليه السلام ضرب البحر بعصاه، فانشق وانفلق وكان كل فرق من أقسامه، كأنه الجبل العظيم من الماء.

43 سورة شعراء آيت: ٥٢ - ٦٨ .

والثانية أن هذا كان على قدر مسير بني إسرائيل بقيادة موسى عليه السلام، وظن فرعون وآله أن الطريق مفتوح لهم، كما فتح لبني إسرائيل، فساروا وراءهم فانطبق البحر عليهم، وكانوا مغرقين .

كانت هذه النجاة بمعجزة من الله تعالى كافية لإيمان الكافر حتى إن فرعون قال آمنت بالذي آمن به بنو إسرائيل، وإن كان لم ينفعه إيمانه، كما قال تعالى: ﴿ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ ٩٠ ﴿ الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴾ ٩١ ﴿ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴾ ٩٢ . 44

نزل بنو إسرائيل أرض سيناء التي انبعث فيها نور الرسالة الموسوية. وكان حقا أن يكونوا أول المؤمنين، ولكن الله أخبر أنه لم يكن أكثرهم مؤمنين مع هذه المعجزات الحسية الباهرة، وكانوا قد ألفوا عبادة العجل من غير بيعة ولا دليل بل قلدوا المصريين تقليداً في عباداتهم، وتأثروا طريقهم، وألفوا ما ألفوه هم، وإن الهوى والوهم هما اللذان سيطرا على نفوسهم، فضلوا بضلالهم، ولذلك صنعوا عجلاً من الحلي؛ وجعلوه في مهب الريح، فكانت الريح إذا مرت به كان له خوار كخوار العجل الحي؛ ولذلك قال تعالى: ﴿ وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴾ هذا ما كان منهم كفرا بالنعمة التي أنعم الله تعالى بها عليهم، وفيها الدلالة القاطعة مع النعم الظاهرة، ومع ذلك قلدوا المصريين في عبادتهم. واعد الله تعالى نبيه موسى عليه السلام على أن يترك بني إسرائيل لتلقي التوراة، وفيها الألواح العشرة التي تتضمن التكاليفات التي كلف الله تعالى بني إسرائيل.

فتركهم فتحرك فيهم ما ألفوه من عبادة العجل، كما كان يعبد المصريون العجل وقد جعل لهم السامري ذلك العجل من الذهب، وكان عجلاً جسداً لا حياة فيه، ولكن كان له خوار أي صوت كصوت البقر، إذا مرت الريح في التجاويف التي صنعت فيه ، وقد ذكر الله تعالى هذا العجل المصنوع ببعض قليل من البيان في سور أخرى، وذكر عنهم الله تعالى في هذه السورة أنهم عبدوه، وأن هارون أخا موسى وردده في الرسالة نهاهم عن العبادة، وقد خلفه موسى فيهم، فقال تعالى حكاية في ذلك: ﴿ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴾ ٩٠ ﴿ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴾ ٩١ . وذكر تمام ذلك في سورة طه: ﴿ وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ﴾ ٨٣ ﴿ قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴾ ٨٤ ﴿ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴾ ٨٥ ﴿ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدَا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ﴾ ٨٦ ﴿ قَالُوا مَا

44 سورة يونس آيت : ٩٠ - ٩٢ .

أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمْنًا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿ ٨٧ ﴾ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ ﴿ ٨٨ ﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿ ٨٩ ﴾ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿ ٩٠ ﴾ قَالُوا لَنْ

نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ﴿ ٩١ ﴾ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿ ٩٢ ﴾ ﴿ أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴾ ﴿ ٩٣ ﴾ قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿ ٩٤ ﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿ ٩٥ ﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿ ٩٦ ﴾ قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿ ٩٧ ﴾ .45٩٧

وقد نسبت العبادة إلى كلهم، والذي عبد العجل بعضهم؛ لأن الذين لم يعبدوا لم ينهوا غيرهم فكانوا مثلهم كما قال تعالى فيهم : ﴿ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾ ﴿ ٧٨ ﴾ ﴿ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾ .46٧٩

ومعنى لنحرقنه أي نحكه ونبرده ثم بعد برده لننصفه في اليم نسفا، وذلك كقولهم (حرق الأرم) أي حكها حكا شديداً.

هذا خبر عبادتهم العجل، وكيف كانت وذلك لتأثرهم طريق المصريين، وسلوكهم طريق الأوهام التي سلكوها. وقوله: ﴿ واعدنا موسى أربعين ليلة ﴾ فيها قراءتان: إحداهما ﴿ واعدنا موسى ﴾ ، والقراءة الأخرى: ﴿ واعدنا موسى ﴾ ، وإن المواعدة لا تكون إلا بين طرفين، وذلك بعيد عن الله تعالى، ولذا قيل إن معنى واعدنا ليس المفاعلة التي تكون بين طرفين، بل معناها وعدنا، وقد تستعمل: صيغة فاعل في غير معنى المفاعلة، كقولهم داويت العليل، وعالجت المريض، وعاقبت المجرم.

وعندي أن المواعدة على معناها وهي من الله الوعد، ومن موسى التلقي والاستجابة وإنجاز ما وعد الله . توالت نعمة الله تعالى، ولكنهم فتنوا بما كان عليه المصريون الأقوياء، وكانوا هم الضعفاء، والضعيف دائما مأخوذ بتقليد القوي، فسرى ما عند الأقوياء، وهم قوم فرعون إلى الضعفاء، وكانوا يشعرون بالمذلة

45 سورة طه آيت ٩٠ - ٩٧ .

46 سورة مائده آيت : ٧٨ - ٧٩ .

والاستكانة، وشعروا من بعد بأنهم ذلوا، فتابوا وتاب الله تعالى عليهم وعفا عنهم، وعدَّ الله تعالى ذلك عليهم نعمة، فقال تعالى: ﴿ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ . أي أن هذه الجريمة الكبرى، وهي الإشراف بالله تعالى ما كانت لتغفر، ولكن الله تعالى عفا عنها، والتعبير هنا بـ ﴿ ثُمَّ ﴾ الدالة على التراخي والبعد، لبيان بُعد ما كان منهم عن أن ينالوا من بعده عفو الله تعالى ولكنه سبحانه وتعالى تَوَّابٌ رحيم وسعت رحمته كل شيء ما دامت التوبة قد حصلت.

وهنا نجده سبحانه وتعالى عبر بالعفو، ولم يعبر بالغفران وقبول التوبة، وذلك لأن العفو يكون عما وقع بجهالة، وهم كانوا في حال جهالة، لتأثرهم بما كان عند المصريين من عادات جاهلية، ولأنهم خرجوا من ذل المعاصي إلى عزة الحق، فكان العفو أدنى إليهم، لأنهم كانوا في فتنه. وقوله من بعد ذلك الكفران، والفتنة التي أضلتهم، فالإشارة إلى البعيد، لبعد ما ارتكبوا عن موجب العفو الذي نالوه، فهم كفروا كفراناً مبيناً، ولكن التوبة تجب ما قبلها، ولم يكن الخطاب بالجمع لأن فتنه العجل لم تكن منهم أجمعين، بخلاف ما كان يسومهم به فرعون وآله من عذاب، فقد كان يعمهم، ولا يخص فريقاً.

وقوله تعالى: ﴿ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ ، لعل هنا للرجاء، والرجاء هنا من العبيد لا من الله، والمعنى: عفونا عنكم لتكون حالكم حال الرجاء لشكر الله تعالى، فالرجاء لأمر يقع أو لا يقع إنما هو من شأن الناس ولا يمكن أن يكون من الله تعالى الذي يعلم ما يقع وما لا يقع، ولا يغيب عن علمه شيء في الأرض، ولا في السماء، والله سميع عليم.

أو يكون الرجاء من الله تعالى، ويكون بمعنى الأمر، كما يقول السيد لخادمه فعلت معك كذا وكذا رجاء أن تعترف بالجميل، وتشكر لي حسن صنيعي، فهذا يكون حثاً على فعل الجميل، بذكر موجب، وعلى هذا المعنى تكون ﴿ لَعَلَّكُمْ ﴾ في مقام التعليل لوجوب الشكر، وتكون بمعنى: لكي تشكروا، إن كنتم لا تكفرون بالنعمة، ولكن تشكرونها.

وبعد أن بين الله تعالى أنه سبحانه وتعالى عفا عنهم، مع عظيم ما ارتكبوا، وأنه سبحانه يدعوهم إلى شكره، وأن حالهم حال من يوجب على نفسه الشكر، بعد ذلك ذكر الله تعالى أنهم قد صاروا في منزلة ليست كمنزلة فرعون وقومه، وآله الذين ناصروه، ومالثوه في كفره، ولم يرشدوه أو يوجهوه إلى طريق الهداية؛ لأنهم بيعت موسى عليه السلام إليهم، قد صاروا أهل كتاب، ولذا ذكرهم الله تعالى بنعمة النبوة فيهم فقال تعالى: ﴿ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ ... ﴾ يذكرهم الله تعالى بنعمه عليه بأن آتاه سبحانه وتعالى الكتاب، وهو التوراة، وفيها أحكام الله تعالى، وأنهم بها يخرجون من حكم الطاغوت الظالم الذي يسيطر عليه هوى فرعون وأوامره والذي كان لا يراعى في عذابكم عهداً ولا ذمة، ولا خلقاً، ولا مراعاة، تخرجون من هذا إلى حكم الله تعالى بكتاب تنقيدون بأحكامه حكماً ومحكومين، فلا يفرط عليكم حالكم ولا يطغى كما كان بشأن فرعون لعنه الله تعالى .

والفرقان هو الكتاب نفسه، وهو التوراة، فهي كتاب مكتوب لا تخالف أحكامه، ومسجل عليكم، وهو ميثاق الله تعالى، وهو مع هذه الحال فارق بين الحق والباطل وحكم الله تعالى، وحكم فرعون، فالتعبير بالفرقان إشارة إلى أنه قد نزل عليهم ما هو مفرق بينهم، وبين ما كانوا فيه، فإذا كانت المعجزة الباهرة أن الله تعالى فرق لكم البحر فخرجتم، فقد فرق بينكم وبين طغيان فرعون بحكمه السماوي، الذي لا يخالطه باطل ولا ظلم.

وإن هذا الكتاب هو سبيل هدايتكم، ولذا قال سبحانه لعلمك تهتدون، أي رجاء أن تهتدوا بهداية الله تعالى فالرجاء منهم، أو الرجاء من الله تعالى على معنى أن حالهم فيما أنزل إليهم، وفيما جاءهم من الآيات حال من يرجون الهداية، أو أن ذلك أمر لهم بالهداية، وهم على رجاء منها.

خداوند متعال میفرماید: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۗ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿ ٤٩ ﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُم مِّنَ الْغَرَقَانِ ۗ وَفِرْعَوْنُ وَإِنَّكَ تَنْظُرُونَ ﴿ ٥٠ ﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿ ٥١ ﴾

﴿ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ ﴿ ٥٢ ﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿ ٥٣ ﴾⁴⁷

ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

خداوند متعال نعمت های را که بر بنی اسرائیل انعام نموده بر می شمرد و نخستین نعمتی را که از آن یاد آوری نموده نعمت خلاصی و رهای از فرعونیان است. رهای از بدترین پدیده ای هستی همان فرعونی که فاسقان، و ظالمان حکام و فرمان روایان او را در ظلم و ستمگری اش الگو گرفته بودند هرچند در پیشتازی های جنگی در آن زمان به حد وی هم نمی رسیدند. خداوند متعال بنی اسرائیل را از چنگال فرعون بدست موسی کلیم الله علیه السلام نجات داد. خداوند متعال ایشان را از گرفت فرعون به دست موسی علیه السلام رهانید و نجات داد زیرا اینان از اجانب مصر به شمار می آمدند و دشمن پنداشته می شدند و فرعون راه نابودی و تضعیف ساختن ایشان را در نظر گرفته بود جوانان شان را ذبح می کرد و زنان را باقی می گذاشت الله متعال می فرماید:

⁴⁷ سوره بقره آیت : ٤٩ - ٥٣ .

﴿ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سُوءَ الْعَذَابِ ﴾ آن گاه که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم آنان که بدترین شکنجه ها را به شما می رسانیدند ﴿ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ ﴾ دلالت به وقت ماضی و گذاشته دارد. 48

و مفهوم آن واقعات و رخداد های بسا خطرناک و مستحقر دانستن همان زمانی است که در آن وقت به سختی می زیستند و یقیناً نجات الهی وابسته به همان مقدار سختی و هولناکی های بود که در آن قرار داشتند و الله ایشان را نجات داد.

خداوند متعال آل فرعون را ذکر کرد نگفت که من شما را از فرعون نجات دادم چون منظور از آل فرعون همانا یاران و همکاران وی می باشد سرکشان دنیاخست طغیان از خود شان میباشد و سپس از همان حواشی و درباریانی که در چهار طرف شان قرار دارند و ظلم و ستم شان را به آنان زینت می بخشند و نامش را عدالت می گذارند. و راه های فریب و مکر را به ایشان نشان می دهند اگر دوستان بد نمی بود، بدی وجود نمی داشت و اگر درباریان فاسق نمی بود حکام قدرتی نمی داشتند و در کشور ها طغیان نمی کردند اگر از حواشی و درباریان سخن حق می بود عدالت بر پا می گردید و ظلم رفع می گردید. از این جهت تعبیر به آل فرعون گردید که فرعون به تنهای قدرت ظلم را نداشت خداوند از عملکرد فرعون، و فرعونیان چنین می فرماید: ﴿ يسومونكم سوء العذاب ﴾ یعنی شما را چنان عذابی می چشانییدند که توأم و لازم بود و از شما جدا نبود ، این مفهوم را عمرو بن کلثوم⁴⁹ شهسوار عربی چنین گفته: " اذا ما الملك سَامَ الناس خسفاً * ابينا ان نقر الخسف فئينا " 50

یعنی : و چون هرگاه پادشاه به مردم از روی کوتاهی ظلم و ستم کند میان کوتاهی را در حق خود انکار می ورزیم .

﴿ سُوءَ الْعَذَابِ ﴾ به معنای سخت ترین عذابی که در نفوس تأثیر بگذارد و دوام داشته باشد چون کلمه "سام" دلالت بر دوام دارد و از همین جهت سائمه همان حیوانی را گویند که بصورت دوام در علفزار بچرد خداوند متعال این غذاب ذلت بار را چنین توضیح داده ﴿ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ﴾

48. از گاهی ظرف می باشد برای فعل ماضی برابراست که بر ماضی داخل باشد یا مضارع مانند : أعطيتك ثمن المبيع إذ تطلع الشمس أي (طلعت) ، و گاه گاه در مضارع هم استعمال میگردد مانند این قول الله متعال : (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَغْصَانِهِمْ) . مرجع : شیخ زاده محمد بن مصطفی الفوجوی ، کتاب : شرح قواعد الاعراب لابن هشام ، ج ۱ ص ۸۹ ، الناشر : دارالفکر المعاصر ، بیروت ، طاول ، سال : ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۵ م .

49. عمرو بن کلثوم بن مالک بن عتاب از قبیله بنی تغلب بود ، ایشان از شاعران عصر جاهلیت بود و از طبقه نخست می باشد ، ایشان در شمال جزیره العرب در شهر ربیع به دنیا آمد و در آنجا و شهرهای شام ، عراق و نجد گشت و گزار نمود ، مادرش لیلی بنت المهلهل بن ربیع است ، در رابطه به وفات ایشان مورخین اجماع نموده که عمرو در نهایت قرن ششم میلادی در جزیره فراتیه در سال ۶۰۰ م وفات نمود اما زرکلی میگوید که در سال ۵۸۴ وفات نمود . مرجع : ابو عبدالله حسین بن احمد بن حسین الزوزنی ، کتاب : شرح المعلقات السبع ، ص ۲۳۲ ، الناشر : دار احیاء التراث العربی ، طبع اول ، سال چاپ : ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲ م .

50. عمرو بن کلثوم ، دیوان عمرو بن کلثوم ، ص ۱۷۸ ، الناشر : دارالکتب العربی ، سال طبع : ۱۴۱۶ هجری قمری ۱۹۹۶ میلادی .

آنان به نابودی، ذکور، و باقی نگه داشتن زنان کار می کردند تعبیر به ﴿يُدَّبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ کنایه از نابود ساختن، ضعیف ساختن قوت، و دور ساختن از وطن، و هموطن مییاشد و این کار گاه با ذبح ایشان صورت می گرفت، و گاه با گذاشتن ایشان در موضع خواری و ذلت و هدف این بود که در ذات خود به پا ایستاد نباشند.

در مورد ایشان حکایت شده که فرعون برخی را ذبح می کرد، و برخی را هم به عنوان مزدور کار در ساختن عمارات به کار می بست و برخی هم به خاطر شخم زدن زمین و دهقانی، تا ایشان را دلیل و خوار نگه دارد و درخانه ها آنان را به عنوان خادم که پایان ترین طبقه است به کار می گرفت ذاتاً ذکر ذبح کردن که یکی از وسایل و ابزار چشاندن عذاب فرعون بود بخاطر سخت بودن و هولناک بودن آن ذکر شده چون هدف نابودی بود و همین روش نزدیک ترین راه نابودی بود و همین کار مصدر و مرجع همه درد ها و آلام مییاشد.

این قول خداوند ﴿وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ این بدان معنی است که آنان را زنده باقی نگهدارید و ذبح نکنید

و به این کار علاقمند بودند از این جهت این دو سین و تا در ﴿يَسْتَحْيُونَ﴾ دلالت بر طلب دارند⁵¹. یعنی حیات زنان را روی اهداف نفوس خود و اشباع غرایز حیوانی می خواستند. خداوند متعال خبر داده که این کار امتحان سختی مییاشد که بدان مورد آزمایش قرار گرفتند ﴿وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ اشاره به همین عذاب سخت و غمگین کننده است و خطاب به بنی اسرائیل مییاشد و یا اینکه اشاره به آنچه به ایشان نازل شده به صورت خطاب بدون مفرد و با علامت جمع بخاطر ترتیب نفوس شان به تحمل و متانت و پخش رحمدلی در دل شان مییاشد زیرا رحمدلی بدون احساس شخص به درد های سخت قابل تصور نمییاشد کسیکه این دردها را به آغوش کشیده باشد به دیگران سنگدل نمییاشد بل نسبت به آنان همدل مییاشد پس در واقع این آزمایش فرعونی بخاطر ترتیب ایشان بود. از این جهت میفرماید: ﴿مِّن رَّبِّكُمْ﴾ از جانت الله مییاشد که شما را آفریده و به عنایت خویش پرورش داده و به حفظ و حمایت خویش شما را نگه داشته الله متعال - این آزمون را چنین توصیف نموده ﴿عَظِيمٌ﴾ یعنی بخاطر هولناکی و تاثیر زیادش بزرگ بود.

اینکه خداوند متعال فرعون را بالای شان قدرت داد و برای این بود که بدانند ایشان بطور ذاتی کدام فضیلت و برتری ندارند جز آماده شدن برای پذیرش رسالت الهی و رساندن کلمه ای توحید و عمل به او امر الهی خداوند متعال اینرا هم بیان نموده که چگونه ایشان را از تاریکی های قبر و طغیان به نور

⁵¹ طلب: یکی از مهمترین معنای باب استفعال می باشد، طلب دونوع است: الف - حقیقی مانند (استغفرت الله) ب - مجازی مانند: استخراج الذهب من المنجم. مرجع: محمد عبد الله، ابراهیم؛ مباحث فی علم الصرف، ط ۱، دمشق، دار سعد الدین، ۱۹۹۱.

عدالت و ایمان که دلیل قاطع بر قدرت او دارد نجات داد. و می فرماید: ﴿وَأَذْفَرْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾⁵² و به یاد آورید آن گاه را که به خاطر شما و برای شما دریا را از هم شکافتیم و شما را رهانیدیم و خاندان فرعون را غرق کردیم و شما می نگرستید.

به این مفهوم که شما آن وقتی را به یاد آورید که در دریا از ساحل مصر تا به ساحل سینا⁵² یک شوق طولانی را بوجود آوردیم و اجزای آن به هم پیوسته بود و در سطح آن هیچ شگافی نبود و شما در آن حرکت نمودید گویا آب به مقدار نیاز شما از هم جدا شده بود و در آن به اطمینان و امنیت روان شدید و پشت سر شما کسانی روان شدند که شما را عذاب می دادند و فرزندان تان را ذبح می کردند و بخاطر خواهشات شان دختران تان را زنده نگه می داشتند و اینان همان پیروان فرعون هستند که وی را یاری رسانده و تأیید کردند و به دنبال شما به راه افتادند و ایشان را غرق ساخت درحالی که شما یان به این تدبیر الهی می نگرستید و اعجاز او را مشاهده نموده با چشم سر می دیدید نه اینکه تنها می شنیدید. خداوند متعال این نجات را به تفصیل بیان نموده و همچنان واقعات و رخداد های وابسته به غرق شدن را خداوند متعال در سوره ی شعراء می فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾⁵³ ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا (از مصر) کوچ بده حتما تعقیب می شوید.

بنی اسرائیل نجات یافتند و دو معجزه رو نما شد نخست: اینکه موسی (علیه السلام) دریا را با عصای خود زد و دریا پاره شد و هریک بخش آن، مانند یک کوه بزرگ قرار گرفت. دوم: اینکه وقوع این کار به مقدار و اندازه ی بنی اسرائیل به قیادت و فرماندهی موسی علیه السلام بود. فرعون و پیروانش چنین پنداشتند که راه برای شان باز است قسمیکه به بنی اسرائیل باز است پشت سر ایشان حرکت کردند و دریا از پشت برایشان واقع شد و همه از غرق شدگان شدند.

در حقیقت این نجات با معجزه الهی برای ایمان کافر کافی و بسنده بود تا حدی که فرعون گفت من به خدای که بنی اسرائیل ایمان دارند ایمان دارم هر چند این اظهارش باعث نجات وی نه شد چنانکه الله می فرماید: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا إِذْ آدْرَكَهُ الْعُرْقُ قَالَ أَمْنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُؤَا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾⁹⁰ ﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ

⁵² کلبی گفته: مصر به نام مصر بن اینم بن حام بن نوح مسما شد، عمر بن العاص مصر را فتح نمود، یا هم مصریه معنای حد می باشد، زمین مصر محدوده ی چهل شبانه روز است که در آن منازل فراغه وجود دارد، طول آن از شجرتین که میان رفح و عریش است تا اسوان، و عرض اش از برقه تا ابله که مسیر چهل شبانه روز است.

۳ - ساحل سینا جای زیبا در شبه جزیره سینا، جایی است که صحرا به دریای سرخ در نزدیکی نوبیه در مصر می رسد. شبه جزیره سینا شبه جزیره ای مثلثی شکل است که به عنوان یک پل زمینی عمل کرده و آسیا و آفریقا را به هم متصل می کند. مرجع: الحموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبد الله الرومی، الناشر: دارصادر بیروت، ج ۴ ص ۴۸، طبع دوم، سال: ۱۹۹۵ م. ⁵³ سوره شعراء آیت: ۵۲.

وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾ ﴿ فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّبُكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً ط وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ الْيَتَا

لَعْفُونَ (92) ﴿ 54

بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم فرعون و لشکریانش برای ظلم و تعدی آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند تا بدانجا که غرقاب فرعون در خود پیچید گفت ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنی اسرائیل بد و ایمان آورده اند و من از زمره فرمان برداران هستم آیا اکنون و حال آنکه قبلاً سرکشی می کردی و از زمره تباهاکاران بودی ما امروز لاشه تو را می رهانیم تا برای کسانی که اینجا نیستند و برای آیندگان درس عبرتی باشی بی گمان بسیاری از مردمان از آیات ما غافل و بی خبر اند.

بنی اسرائیل در سرزمین سینا آنجای که نور رسالت موسوی از آن برخاسته بود فرود آمدند و سزاوار بود که نخستین مؤمنان باشند ولیکن الله متعال خبر داده که بسیاری از ایشان با وجود معجزات واضح وحسی قابل دید - ایمان نه آوردند و بدون دلیل به عبادت و پرستش گوساله انس و الفت گرفته بودند و در پرستش گوساله از مصری ها تقلید کردند و از راه و روش ایشان متأثر شدند و بدانچه آنان الفت گرفتند اینان هم انس و محبت گرفتند و همه خواهشات این در چیزی بود که بر نفوس سیطره، و غلبه کرده بود و به گمراهی آنان اینان هم گمراه شدند و از این خاطر از زیورات گوساله ساختند و آنرا در مقابل و وزش باد قرار دادند هر گاه باد می وزید صدای همانند صدای گوساله ای زنده بیرون می شد از این خاطر الله متعال می فرماید: ﴿ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ ﴾.

و به یاد آورید آن گاه را که با موسی چهل شب (و روز) و عده گذاشتیم (که به مناجات پردازد) پس از او گوساله پرستی پیش گرفته اید و بر خود ستمگر شده اید . این همه در موجودیت نعمت های الهی بود که بدان کفر و ناسپاسی کردند و در موجودیت این نعمت های ظاهری دلایل قاطعی وجود داشت اما با آن هم در گوساله پرستی از مصری ها تقلید کردند خداوند متعال به پیامبرش موسی علیه السلام وعده گذاشت که بخاطر حصول تورات بنی اسرائیل را ترک کند و در تورات همان الواح ده گانه ای وجود داشت که مکلفیت ها، و مسئولیت های که متوجه به بنی اسرائیل بود در آن وجود داشت.

هنگامیکه موسی علیه السلام ایشان را ترک کرد همان انس و محبت گوساله پرستی در میان شان پدیدار گردید همان گونه که مصری های قدیم عبادت می کردند سامری⁵⁵ گوساله را از طلا برای شان ساخته بود البته گوساله صرف بدنه، و لاشه ی بدون حیات و زندگی بود البته صدای مانند صدای

⁵⁴ سوره یونس آیت : ۸۹ - ۹۲ .

⁵⁵ اکثر مفسرین بر این اندکه سامری از بزرگان بنی اسرائیل بود از قبیله ی به نام سامره . زجاج و عطاء در روایت از ابن عباس گفتند که سامری شخص از قوم قبط بود و همسایه بی حضرت موسی علیه السلام بود و بروی ایمان هم آورده بود. الرازی، ابو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسن التیمی الرازی الملقب بفخرالدین الرازی، کتاب : مفاتیح الغیب = التفسیر الکبیر، ج ۲۲ ص ۸۷، الناشر: دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع سوم، سال : ۱۴۲۰ هـ.

گاو داشت هر گاه در شکم خالی آن باد می وزید ، صدای آن بیرون می شد خداوند متعال این گوساله ای ساخته شده را در سوره های دیگر بیان نموده و از ایشان یاد آوری نموده که ایشان گوساله را می پرستیدند و اینکه هارون علیه السلام برادر موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از این کار - که در واقع هارون علیه السلام - همکار موسی علیه السلام در باب رسالت بود - منع کرد در حالی که موسی علیه السلام وی را جانشین خود ساخته بود خداوند متعال در حکایت از این داستان می فرماید ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ ج وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي﴾ 56

هارون (که به هنگام وقوع چنین آشوبی در میان شان بسر می برد) پیش تر (از برگشتن موسی از میعاد گاه) به بنی اسرائیل گفت ای قوم من! با این (گوساله زرین) شما دچار بلا و آزمون بزرگ و سختی شده اید پروردگار شما خداوند مهربان است نه کس و چیز دیگر اکنون که چنین است از من پیروی کنید و از فرمان من اطاعت نمایید.

گفتند ما پیوسته به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا موسی به پیش ما بر می گردد. پرستش این است که عبادت - گوساله - بسوی همه ای شان نسبت داده شده در صورتی که برخی ایشان گوساله را پرستیده بود علت آن این است. کسانی که عبادت نکرده بودند اما غیرشان را منع نکردند سپس همانند آنان قرار گرفتند چنانکه الله تعالی در مورد ایشان می فرماید: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (78) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ 57

کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می کردند (و در ظلم و فساد) از حد می گذشتند آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشتکاری ها نهی نمی کردند و پند نمی دادند و چه کار بدی می کردند!

البته این یک پرستش است که عبادت و پرستش گوساله پرستی چگونه بوجود آمد علت آن همانا اثر پذیری شان از راه و روش مصری ها بود و هم پرستی که آنرا اختیار کرده بودند.

درین قول الهی: ﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا﴾ دو قرائت وجود دارد: 58

۱ - واعدنا موسی ۲ . قرائت دیگر واعدنا موسی که اینجا واعدنا به معنای وعده از دو طرف میباشد

56 سوره طه آیت: ۸۹ - ۹۰ .

57 سوره مایده آیت: ۷۷ - ۷۹ .

58 در این قول الله متعال: ﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾ ، ابو عمرو و یعقوب و ابوجعفر بغیر الف میخوانند (واذ واعدنا) و دیگران به الف (وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ) . مرجع: محمد حبش، کتاب: القراءات المتواترة وأثرها في الرسم القرآني والاحكام الشرعية، ص ۴۱، الناشر: دار الفكر - دمشق، طبع: اول، سال: ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م .

اما این مطلب در حق الله بعید به نظر می رسد از این جهت گفته شده معنای واعدنا از باب مفاعله به معنای طرفین نمی باشد گاه صیغه فاعل در غیر معنای مفاعله استعمال میشود مانند این قول داودیت العلیل - مریض را تداوی و درمان نمودم - و یا گفته میشود عالجت المریض بیمار را درمان کردم و عاقبت المجرم - گنهکار را سزا دادم.

نزد من مواعده به معنای خودش میباشد یعنی وعده ای که از طرف الله بود و از طرف موسی علیه السلام تلقی ، و استجاب - پذیرش - تنفیذ وعده ی الله نعمت های الهی برای شان پی در پی وجود داشت ولیکن بخاطر مصری های دارای قوت اینان که ضعیف بودند در فتنه قرار گرفتند و قانون این است که ضعیف و کمزور همیشه از قوی تقلید می کند و آنچه نزد قوت داران است به دیگران سرایت می کند - یعنی عملکرد فرعونى ها به ضعیفان که احساس خواری و ذلت می کردند خداوند توبه ای شان را پذیرفت و ایشان را عفو نمود چون خداوند قبول کننده توبه و مهربان است. رحمتش بر هر چیز گسترده میباشد تا زمانی که توبه حاصل شود.

اینجا دیده میشود که خداوند عفو و گذشت را تعبیر نموده و غفران آمرزش و قبولیت توبه را تعبیر نموده زیرا عفو از روی جهالت و نادانی به وقوع می پیوندد چون ایشان روی اثر پذیری از مصری ها در حالت جهالت قرار داشتند. دیگر اینکه ایشان از ذلت معصیت و نافرمانی به عزت حق بیرون شده بودند. پس عفو و گذشت به ایشان نزدیکتر میباشد دیگر آنان در فتنه قرار گرفته بودند .

قول الهی مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ : یعنی بعد از این کفران و ناسپاسی ، و فتنه ای که آنان را گمراه ساخته بود اشاره به بعیر بخاطر بُعد و دوری از ارتکاب شان از موجب عفو بود که بدان نائل شده بودند آنان به طور آشکارا ناسپاسی کردند ولیکن توبه همه گناهان را می زداید اما اینکه خطاب جمع نیست برای این میباشد که گوساله پرستی از همه صورت نگرفته بود برخلاف شکنجه ی فرعون و فرعونیان که بصورت عموم بدون تخصیص هم را عذاب می دادند و گروهی را نمی گذاشتند .

﴿ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ لعل اینجا برای رجاء و امید است که از طرف بندگان میباشد نه الله عزوجل معنایش این است که ما از شما عفو و گذشت نمودیم تا بخاطر شکر الهی حالت تان مانند حالت امید بوده باشد پس امید چه واقع شود ، و چه نشود کار مردم است و از خداوند متعال ذاتی که می داند کاری که واقع میشود یا نمیشود امکان ندارد و از خداوند متعال هیچ چیز مخفی نیست چه در زمین باشد و چه در آسمان یا این است که رجاء از طرف الله تعالی به مفهوم امر و دستور میباشد چنانکه سید - آقا - به خادم خود می گوید من به تو چنین و چنان کار را انجام دادم به امید اینکه به کار خوب اعتراف و اقرار کنی و از عملکرد خوب من اظهار تشکری ، و سپاس گذاری نمائی پس این یکنوع ترغیب و تشویق بخاطر انجام کار خوب میباشد و یکنوع تذکر و یاددهی به موجب آن ﴿ لَعَلَّكُمْ ﴾ در مقام تعلیل

برای وجوب شکر میباشد به این معنی ﴿ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ تا شما شکرگذاری کنید و به نعمت ها نا سپاسی نکنید.

بعد از بیان اینکه الله متعال ایشان را عفو نموده با وجود ارتکاب کارهای بزرگ اما با آن هم الله متعال آنان را به شکر گذاری دعوت نموده و اینکه حالت ایشان حالت کسی را میماند که بر نفس خود شکر و سپاس گذاری را لازم گردانیده است و بیان اینکه حالت ایشان به منزله ی فرعون ، و قوم وی نبوده کسانی که در کفر او را یاری رساندند و به او رهنمائی نکردند و به راه هدایت او را متوجه نساختند بل با فرستادن موسی علیه السلام صاحب کتاب شدند از این جهت خداوند متعال نعمت نبوت را بیان نموده می فرماید : ﴿ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ ﴾ هنگامیکه به موسی کتاب و فرقان دادیم خداوند متعال نعمت کتاب را برایشان بیان نموده که همانا تورات میباشد و در آن احکام الهی بوده که توسط آن از حکمروای طاغوت و ستمگاری که بر بالای شان مسلط است از هوا و اوهام فرعون بیرون خواهند شد .

فرعونی که در عذاب دادن شما هیچ عهد ، و ذمه ای را ، و اخلاق – انسانی – را مراعات نمی کرد از حکم او به حکم پروردگار تان خارج میشوید و به احکام آن مقید و پایند بمانید و حالت شما حالت طغیان و سرکشی را نگیرد قسمیکه بر فرعون نفرین شده پیش آمد.

﴿ فُرْقَانٌ ﴾ : عبارت از نفس کتاب تورات میباشد یعنی کتابی است نوشته شده که نباید از احکام آن مخالفت ورزید بل آن بر شما، تسجیل شده و نوشته شده است و آن میثاق الهی است و با این حال – تورات – فرق کننده میان حق و باطل و حکم الهی و حکم فرعون است تعبیر با فرقان اشاره به این است که برایشان کتابی نازل شده که میان شان فرق کننده و تبیین کننده ی احوال ایشان میباشد هرگاه معجزه ی آشکار الله را مشاهده کردید که شما را از دریا گذراند . و از آن بیرون شدید حالا میان شما و میان طغیان فرعون به حکم آسمانی فرق می آوردحکمی که در آن باطل راه پیدا نمی کند و این کتاب راه هدایت شما است از این جهت الله می فرماید لعلکم تهتدون به امید اینکه شما به هدایت الهی راهیاب شوید پس امید از طرف آنان ویا از جانب الله به این معنی است که حالت شما در مورد آنچه فرود آورده همانند امید بردن هدایت بوده و این دستور به امید بردن هدایت و رهنمایی ایشان است.

مقطع سوم

از گوساله پرستی تا سزای آسمانی

ترجمه ، تحقیق و تخریح سوره بقره از آیت ۵۴ – ۵۷

﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ ۵۴ ﴿ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْتُمُ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ ۵۵ ﴿ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ ۵۶ ﴿ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ ۵۷ .

ترجمه آیات :

و به یاد آورید آن گاه را که موسی به قوم خود گفت ای قوم من! شما با پرستیدن گوساله بر خود ستم کرده اید پس بسوی آفریدگار خویش برگردید و توبه کنید بدین گونه که نفس (سرکش) خود را بکشید – و این در پیشگاه آفرید گارتان برای شما بهتر است و توبه شما را پذیرفت چه او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

و به یاد آورید آن گاه را که گفتید ای موسی! هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر آن که خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه آسمانی شما را فرا گرفت در حالی که می دیدید سپس بعد از مرگ شما را برانگیختیم تا اینکه سپاس گزاری کنید(و از جمله نیکهای که در حق شما رواداشتیم – این که ابر را چون سایه بانی بالای سرتان نگاه داشتیم و برای شما ترنجبین و بلزچین فرستادیم – و گفتیم – از چیزهای پاکی بخورید که روزی شما کرده ایم و برماستم نکردند بلکه بر خود ستم نمودند.

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

ذکرهم سبحانه وتعالى بعبادتهم في هذا النص الكريم، وهو : ﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ ﴾ وإذ هنا دالة على الوقت الماضي، والمعنى واذكروا ذلك الوقت، يأمر

الحاضرين والماضين لأنهم أمة واحدة في ضلال الفكر، والكفر بالنعمة، اذكروا ذلك العمل الفاجر، وما جرى فيه من نسيان للحق والإيمان، واذكروا كيف كان ضلالكم باستهواء قوم فرعون، واذكروا الوقت الذي ناداكم فيه على أنكم قومهم، وأنكم نابذتم الحق، واتبعتم الباطل، واذكروا وقت أن قال موسى لكم ﴿ يَا قَوْمِ ﴾ لأنهم

قومه الذين ناصرهم وأيدهم، وأحبهم ولم يتركهم للظالمين، فالنداء بقوله ﴿ يَا قَوْمِ ﴾ إشارة إلى ما يربطه بهم من مودة ومناصرة، وتأيد، وإعزاز، وتنزيه لهم عن الباطل، فالقريب نداؤه محبوب ومجانب، ولقد منَّ الله تعالى على العرب أن بعث فيهم رسولا منهم، فقال تعالى: ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴾⁵⁹. ناداهم موسى: ﴿ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ ﴾ ، وهذا عتب رقيق لإثم قوي، ومعنى اتخاذ العجل أنهم عبدوه، وعبر سبحانه وتعالى عن عبادة العجل بانهم اتخذوه تنزها عن أن يقول أنهم عبدوه، لأن ما كان منهم وهم باطل لا يسمى عبادة في الحق، والقول الطيب، ولأنهم لم يعبدوه فقط، بل صنع بأيديهم، أو بأيدي بعضهم، وهو ما لا ينفع ولا يضر، ولا يسمع ولا يبصر فهذا كله يدل عليه كلمة اتخذوه.

ولقد أكد موسى نبي الله تعالى عليه السلام أنهم إذ اتخذوا العجل ظلموا أنفسهم، باتخاذهم العجل، أكد ذلك بـ " إن " الدالة على التوكيد، وظلمهم لأنفسهم بأن أضلوا عن الحق، ونوره ساطع بينهم إذ قد قامت لديهم البراهين على قدرة الله تعالى في ضرب البحر بعصا موسى، وانشقاقه، وفي نجاتهم من النل، وظلموا أنفسهم بأن أعدوا إليها عهد النل والضلال باتخاذهم العجل، كما كان يفعل الذين أدلوا وظلموا أنفسهم بكفرهم بالله تعالى، وضلوا ضلالا بعيدا.

هذه خطيئة ارتكبوها، ولا يكفرها إلا توبة نصوح يقومون بها، وقد بين لهم موسى الطريق للتوبة النصوح أو حقيقة التوبة النصوح، فقال تعالى: ﴿ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ﴾ الفاء في قوله تعالى: ﴿ فَتُوبُوا ﴾ هي فاء الإفصاح التي تفصح عن شرط مقدر، أي إذا كنتم قد ضللتكم هذا الضلال وظلمتم أنفسكم ذلك الظلم فتوبوا إلى بارئكم أي فارجعوا إلى الله تعالى الذي خلقكم على غير مثال سبق ومعنى " برا " أبداع وأنشأ وجودكم، والتوبة رجوع إلى الحق، والتعبير بـ بارئكم يؤكد معنى ظلمهم لأنفسهم، لأنهم تركوا من خلقهم إلى ما خلقوه بأيديهم، وصنعوه تحت نظرهم، ولا يضرهم، ولا ينفعهم.

والطريق الذي بينه موسى هو قوله: ﴿ وَفَأَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ﴾ أي فابخعوها واجعلوها مطية ذلولا للعقل والإرادة، واقطعوا شهواتها، والتعبير عن ذلك بقتل النفس، لأن النفس الفاجرة الضالة إذا فطمت عن الشهوات كأنها قتلت، وحلت محلها النفس الطاهرة اللوامة التي تقهر الشهوات قهرا، والشرور دائما من

⁵⁹ سورة توبه آيت : ١٢٨ .

الأهواء والشهوات، وقد جاء في الأمثال عند أهل المعرفة " من لم يعذب نفسه لم ينفعها، ومن لم يقتلها لم يحفظها " وتعذيب النفس الذي يريده أهل المعرفة هو فطمها عن الشهوات.

وقد أخذت الكثرة من المفسرين بظاهر اللفظ وهو القتل، ورووا في ذلك روايات عن بعض الصحابة لم يصح سندها ، وبالأولى لم يصح كلام في نسبته إلى الرسول - صلى الله عليه وسلم .

واستعمال القتل والبخع بالنسبة للنفوس، وإرادة غير الظاهر كثير في كلام العرب، وفي القرآن كقوله تعالى : ﴿ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴾⁶⁰.

وإن هذا النص الكريم يشير إلى أن التوبة النصوح التي يقبلها الله تعالى، ويغفر بها الذنوب توجب قهر الشهوات والأهواء وقتل منابعها في النفس.

وقد حثهم كليم الله تعالى على هذه التوبة النصوح، فقال : ﴿ دَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾ الإشارة إلى بخع النفوس عن شهواتها وسد منابع الأهواء وقتل نوازع الشيطان الذي يوسوس في الصدور، وأشير بالبعيد لبعدها بين التوبة ورياضة النفس على ترك الأهواء والضبط بالصبر، وقوة الإرادة المسيطرة القاهرة الطاهرة، وكان الخطاب بصيغة الجمع لأن الإشارة إلى عمل صدر منهم.

وقد أشار النص إلى قبول التوبة النصوح التي كانت على هذه الشاكلة فقال : ﴿ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ﴾ . أي رجع سبحانه عليهم وقد طهرت نفوسهم وزكيت قلوبهم بالانخلاع عن الشهوات وقتلها، رجع عليهم سبحانه وتعالى بالغفران. وعبر سبحانه وتعالى بـ " على " للإشارة إلى علوه سبحانه وتعالى عليهم في كفرهم وتوبتهم، وأن ذلك لرحمته بهم، لا لحاجته إلى طاعتهم، وقد ذيل الله سبحانه وتعالى بقوله : ﴿ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ . والتواب كثير قبول التوبة إذا قيل ذلك عن الله تعالى، أو كثير التوبة إذا قيل عن العبد وتواب صيغة مبالغة من تائب، وتائب تطلق على التائب من الذنب، وتطلق على من يقبل التوبة، وهو الله سبحانه وتعالى، وهي هنا على هذا المعنى.

وقد اقترن وصف التواب بوصف الرحيم، لأن كليهما وصف لله تعالى، ولأن قبول التوبة من رحمة الله تعالى بعباده، ولقد قال : ﴿ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ﴾⁶¹.

وقد أكد سبحانه اتصافه بهذين الوصفين اللذين كانا من فضل الله تعالى، ومنته، بصيغة المبالغة، وبالجملة الاسمية، وبالتأكيد بإن - اللهم تب علينا وارحمننا.

يذكر الله سبحانه وتعالى النعم التي أنعم بها على بني إسرائيل، وكفرهم بها، وبالله. ثم يذكر سبحانه تعنتهم في طلب الدليل رغم الآيات التي أراهم الله سبحانه وتعالى إياها، ولكن المتعنت لا يقنعه الدليل مهما يكن باهرا ظاهرا قاهرا.

⁶⁰ سورة شعراء آيت : ٣ .

⁶¹ سورة طه آيت : ٨٢ .

ولذا طلبوا عنتا وانحرافا وجهلا أن يروا الله تعالى جهرة، وقد ذكر الله تعالى ذلك مبينا تعنتهم، وتدللهم في كفرهم: ﴿ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ... ﴾ ٥٥ أي اذكروا أيها الحاضرون في عهد النبي محمد - صلى الله عليه وسلم - ما فعلتموه، وخاطبهم هم بذلك مع أن الذي فعله أسلافهم لأنهم يسيرون سيرهم، ويفترون ويغترون مثلهم .

اذكروا ذلك الوقت الذي قلتم فيه ذلك، وليس غريبا أن تقولوه الآن، قالوا لموسى: ﴿ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ﴾ أي لن نؤمن مسلمين لك، مستجيبين لما تدعونا إليه، حتى نرى الله جهرة، أي حتى نرى الله تعالى رأي العين، ولن لتأكيد النفي في المستقبل، وقيل لتأبيد النفي، والزمخشري وسائر المعتزلة يرون أنها دالة على الاستحالة، أي استحالة استجابتهم حتى يروا الله عيانا، ولقد ضاهى قولهم هذا قول المشركين.

وإن الله تعالى لا يرى في الدنيا بإجماع العلماء قط؛ لأن رؤية الدنيا تقتضي مكانا والله سبحانه وتعالى منزه عن المكان، والأمر في الآخرة أمر الله تعالى لا نعلمه إلا منه، وهو عالم الغيب والشهادة، وقد أجابهم موسى إلى ما يريدون فطلب من الله تعالى أن يراه، ويروه، كما ذكر تعالى أن ذلك لا يمكن في سورة الأعراف، فلما تجلى ربهم أصابتهم الصاعقة، فقال تعالى: ﴿ فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ .

وقد فصل الله سبحانه وتعالى مسألة الرؤية وطلب موسى عليه السلام، فقال تعالى: ﴿ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ٤٣ ٦٢١ .

لما طلب بنو إسرائيل رؤية الله تعالى جهرة أي عيانا، طلب موسى ذلك من الله تعالى ليروا ما رآه، وليعلموا ما علم، وقيل إن الذين طلبوا ذلك هم السبعون الذين اختارهم موسى ليكونوا معه عندما واعدته الله لميقاته الذين قال الله تعالى فيهم: ﴿ وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا. . . ﴾ 63 فهم الذين حملوا موسى على أن يطلب رؤية ربه فطلبها عليه الصلاة والسلام، ومهما يكن الطالبون فإن رؤية الله تعالى مستحيلة في الدنيا، على ما أشرنا.

والصاعقة الأمر الشديد الهائل الذي ينزل من السماء نارا، أو الذي يدك الجبال دكا، وقد يترتب عليه أن يصعق الإحساس فيغشى على من يراه.

ومعنى قوله تعالى: ﴿ فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ ﴾ أي أخذت ألبابهم، ونفوسهم فلم يشعروا وهم ينظرون إليها، وقد

62 سورة اعراف آيت : ١٤٣ .

63 سورة اعراف آيت : ١٥٥ .

أذهلتهم وذهبت بمشاعرهم فصعقوا كما صعق موسى إذ قال تعالى: ﴿ وَخَرَّ مُوسَى صَقًّا .. ﴾⁶⁴.
وعلى ذلك يكون معنى أخذتهم الصاعقة أنهم غشيعليهم كما يدل على ذلك ما كان لموسى عليه السلام.
ونرى أن القرآن يفسر بعضه بعضا ويبين بعضه الدلالة الواضحة لبعضه، تعالى كلام الله سبحانه
وتعالى: ﴿ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴾⁶⁵.

وقوله تعالى: ﴿ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ أي ينظرون إلى الأمر الذي هز مشاعرهم من دك الجبال دكا، وهول
ما وقع نتيجة لما طلبوا، ثم قوله تعالى: ﴿ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ أصل البعث هو
الإثارة، جاء في مفردات الراغب الأصفهاني: "أصل البعث إثارة الشيء وتوجيهه، يقال بعثته فانبعث
ويختلف البعث بحسب اختلاف ما علق به، فبعثت البعير أثرته وسيرته، وقوله تعالى ﴿ يَبْعَثُهُمْ ﴾ يخرجهم
ويسيرهم إلى يوم القيامة.

وموتهم هنا هو ما غشيعهم، وفقدوا به إحساسهم، وعبر عنه بالموت، لأنه يشبه الموت من حيث إنهم فقدوا
شعورهم وأصبحوا لا يحسون شيئا.

ومعنى قوله تعالى: ﴿ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ ﴾ أي أثرتناهم، وحركناهم، وأوجدنا فيهم الإحساس.
والتعبير بـ " ثم " للإشارة إلى البعد بين حالهم، وهم أشباه الموتى بما صعقهم من غاشية، وما آوا إليه
من شعور بالحياة والحركة. ، وقد فقدوا ذلك، بسوء ما طلبوا، وعدم فهمهم. والله تعالى ولي المؤمنين.

وإن ذلك يقتضي شكرهم، لأنه كان قادرا على تركهم فيما آل إليه أمرهم ولذا قال تعالى: ﴿ وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴾ أي رجاء أن تشكروا، فالرجاء منهم لا من الله تعالى.

بعد أن بعثهم الله تعالى، أو كان ذلك مقارنا لخروجهم من مصر، وهو الظاهر، لأن هذه النعم، وما كان
منهم من حوادث جاء بعد أن أنجاهم الله تعالى من آل فرعون، وفرق البحر بهم، والواو لا تقتضي ترتيبا،
ولا تعقيبا، لقد انتقلوا من الوادي الخصيب إلى صحراء تلفح الوجوه، وليس فيها ظل ولا ظليل ولكن الله
تعالى لم يتركهم في حرور الصحراء وجردائها بل أظلمهم بالغمام، وأمدهم بأطيب الطعام وأبركه، فقال
تعالى مبينا هذه النعمة: ﴿ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى ... ﴾ أي جعلنا الغمام،
وهو السحاب الشديد العتمة، اسم جنس جمعي للغمامة، واسم الجنس الجمعي هو الذي يفرق بينه وبين
مفرده بالتاء المربوطة أو ياء النسب، مثل روم ورومي .

تكاثف الغمام في الصحراء، حتى صار كمظلة تظلمهم أينما ساروا فلا يحسون بوهج الحر يلفح وجوهه
وقد شكوا من حر الشمس والجوع، فأنزل الله تعالى رزقا طيبا: المن والسلوى .

⁶⁴ سورة بقره آيت : ٥٤ .

⁶⁵ سورة توبه آيت : ١٢٨ .

والمن كان بدل الخبز، وقد أصبحوا فوجدوه في الأرض صغيرا كحب الجزرة، وكانوا يتناولونه كالرقاق التي اختلطت بعسل فالتقى فيه خواص الدقيق والعسل معاً، وسبحان الرزاق العليم، فكان خبزهم، فالمن على ذلك غذاء جيد ينزل من السماء ويبسط على الأرض فيه خواص الدقيق والعسل معاً. والسلوى طير، كان يجيء إليهم يطير على مقدار رمح من الأرض أو يزيد قليلاً، فيأخذونه باليد من غير صيد أو أي محاولة، وبذلك اجتمع لديهم كل عناصر الغذاء الكامل، من غير كدٍّ، ولا لُغوب.

وعبر الله سبحانه وتعالى عن ذلك الرزق الذي رزقهم الله تعالى إياه بقوله تعالى: ﴿ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَالسَّلْوَى ﴾ لأنه ما كان بكسب كسبوه، ولكنه رزق الله تعالى من السماء أنزله إليهم لتطيب إقامتهم في الصحراء، حتى يقضي الله تعالى أمره فيهم، فالإنزال معنوي لأنه بأمر الله تعالى لطفاً بهم ورحمة وليكون ذلك معجزة فوق المعجزات التي توالى عليهم، ومع ذلك جحدوا بآيات ربهم، ولقد قرر الله سبحانه وتعالى أنه مكن لهم ذلك تمكيناً، فقال سبحانه: ﴿ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ﴾ وقد وصف الله سبحانه وتعالى ذلك الطعام بأنه طيب، والطعام الطيب هو الذي تشتهيهِ النفس، ويكون مريضاً لا يضر ولا يعاف، و(من) في قوله تعالى: ﴿ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ﴾ هي للتبويض باعتبار أنهم يأكلون منه ما يشتهون وما يطيقون غير مدخرين، لأنهم يجدون ما رزقهم الله تعالى مجدداً دائماً، ويذكر في بعض الكتب أنهم كانوا يأكلون رزق كل يوم، وقد أمروا بذلك لأنه يفسد في اليوم التالي ويجيء الجديد ليحل محل الفاسد. ويحتمل أن تكون " مِنْ " بيانية، ويكون المعنى كلوا طيبات ما رزقناكم، وعلى التقديرين يتحقق وصف الطيبات، وذكر سبحانه أنه رزق خالص من الله جاءهم من غير جهد ولا نصب، بل هو رزق الله تعالى ساقه إليهم سبحانه وتعالى.

وأنهم بتوافر هذه النعم التي منحها الله سبحانه وتعالى لهم، إذا هم جحدوا آياته، وأعرضوا عن بيناته. ما كان سبحانه وتعالى إلا منعماً عليهم إذ أنجاهم من ظلم فرعون وإذلاله، وبعد أن كانوا مستضعفين مكن الله لهم في الأرض، ومنَّ عليهم، وكلما شكوا أمدهم الله تعالى بعونه، وسهل لهم الحياة العزيزة الكريمة المنبوعة. وَمَا ظَلَمُونَا ﴿ ما نقصهم سبحانه وتعالى شيئاً من أسباب الحياة والقوة والسلطان، ولكنهم جحدوا شكر ما أنعم الله تعالى به عليهم، فكفروه، فكانوا هم الظالمين لأنفسهم؛ ولذا قال تعالى: ﴿ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ وأكد الله سبحانه وتعالى عليهم أنهم هم الظالمون لأنفسهم وذلك بالاستدراك في قوله (﴿ وَلَكِنْ ﴾) إذ معنى الاستدراك عن ظلم الله تعالى لهم بيان أن ظلمهم لأنفسهم كان منهم لا من الله سبحانه وتعالى، وأكده بالتعبير بـ ﴿ كَانُوا ﴾ وهي تدل على الاستمرار، كما نوهنا بذلك مراراً، وأكده سبحانه وتعالى بتقديم ﴿ أَنْفُسَهُمْ ﴾ لأن التقديم يدل على الاختصاص، أي أنهم بهذا الجحود يظلمون أنفسهم، ولا يتجاوز ظلمهم أنفسهم إليّ؛ فهم يظلمون أنفسهم وحدها. وظلمهم أنفسهم، لأن الكفر ظلم

لِلنَّفْسِ، إِذْ هُوَ ضَلَالٌ فِي ذَاتِهِ، وَأَيُّ ظَلْمٍ لِلنَّفْسِ أَشَدُّ مِنْ تَدَلِّيَتِهَا فِي الضَّلَالِ؟! وَكَفَرُوا بِأَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى، وَذَلِكَ ظَلْمٌ كَبِيرٌ وَقَعَ عَلَيْهِمْ.

ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

خداوند متعال در این نص کریم ایشان را با همان عبادت - گوساله پرستی - شان ذکر نموده و می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ﴾⁶⁶ و به یاد بیار زمانی را که موسی (علیه السلام) به قوم خود گفت ای قوم من شما با پرستیدن گوساله بر خود ستم کرده اید. کلمه از اینجا دلالت بر وقت ماضی دارد معنایش این است که آن وقت را به یاد آورید حاضرین، و گذشته گان را به این خاطر دستور داده که در گمراهی فکر و اندیشه و کفران نعمت هم یک ملت بودند این عمل بد را به یاد آورید و جریان فراموشی حق و ایمان را به یاد آورید و همچنان چگونگی گمراهی خود را در مایل بودن تان به قوم فرعون یاد آور شوید و آن زمانی را به یاد آورید که به شما ندا کرد که شما قوم وی هستید و شما از حق طرف - کنار - رفته اید و پیرو باطل شده اید و آن زمانی را به یاد آورید که موسی (علیه السلام) فرمود: ﴿يَا قَوْمِ﴾ ای قوم من چون کسانی بودند که او را یاری رساندند و تقویت کردند ایشان را دوست داشت و آنان را - زیر فشار - ستمگاران نگهداشت. صدا با لفظ یا قوم اشاره به پیوند دوستی، همکاری، تقویت، و اعزاز داری و منزله بودن شان از باطل میباشد ندای قریب دوست داشتنی و قابل پذیرش است خداوند متعال بر عرب منت گذاشت که پیامبری را از خود شان فرستاد و می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾. بی گمان پیامبری از خود شما انسانها به سوی تان آمده است هر گونه درد و رنج و بلا و مصیبتی

که به شما برسد بر او سخت و گران می آید به شما محبت می ورزد اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مومنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است اگر آنان از ایمان به تو روی بگردانند بگو خدا مرا کافی و پسندیده است جز او معبودی نیست به او دل بسته ام و کارهایم را بدو و اگذار کرده ام و او صاحب پادشاهی بزرگ است.

⁶⁶ فاء فصیحیه عبارت از فاء است که دلالت میکند بر محذوف، به این نام مسمی شد زیرا محذوف را واضح میسازد یا اینکه انسان فصیح میتواند آنرا بشناسد، این محذوف گاه گاه نهی میباشد مانند این قول الله متعال (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى قُرْآنٍ مِّنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ) یعنی لاتعندروا فقط جاعکم بشيرو نذیر. گاهی محذوف معطوف علیه میباشد مانند (وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا) یعنی: فاضرب فانفجرت، گاهی محذوف شرط میباشد مانند: (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُنُتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) یعنی: فان كنتم منكرين للبعث فهذا يوم البعث. مرجع: اللبدي، محمد سمير، كتاب: معجم المصطلحات النحوية والصرفية، ص 172. الناشر: دارالكتب العربي، طبع دوم. سال: 1434 هـ.

موسی (علیه السلام) قوم خود را صدا کرد ﴿ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ ﴾ این یک سرزنش نازک به گناه قوی میباشد مفهوم اتخاذ همانا عبادت و گوساله پرستی شان است تعبیر الهی به جای عبادت به اتخاذ به خاطر تنزیهه میباشد که مبدا گفته شود او را معبود قرار دادند چون وهم و خیال باطلی که از ایشان سرزده بود بصورت واقعی و حقیبانه عبادت گفته نمیشود و هرگز آنرا عبادت نکرده بودند بل بدست های شان ساخته و پرداخته شده بود و بدست برخی آنان صورت گرفته بود در حالی که گوساله نه فایده می رساند، و نه ضرری نه شنوای داشت ، و نه بینایی این همه دلالت بر کلمه ای اتخاذ دارند.

پیامبر خدا موسی علیه السلام تأکید ورزید که اگر ایشان به پرستش گوساله روی بیاورند با این کارشان بر خود ستم روا داشته اند و این کار را با این که دلالت بر تأکید دارد بیان نمود ستم بر نفس گمراهی از حق و از نوردرخشانی است که در میان ایشان براهین و دلایل قدرت الهی، با کوبیدن عصای موسی علیه السلام در بحر – دریا – و شگافتن آن، و نجات شان از ذلت و خواری قایم گردید پس ظلم و ستم نفس همان برگشت ذلت و گمراهی به گوساله پرستی میباشد چنانکه افراد ذلت یافته انجام دادند و با کفر خود به الله متعال بر خویشتن ستم نموده در گمراهی دور افتادند.

گناهی را مرتکب شدند کفار ه ی آن جز تو به ای نصوح که آنرا برپا دارند نیست موسی علیه السلام راه توبه ای نصوح را ، و حقیقت توبه ای نصوح را برای شان بیان کرد و فرمود : ﴿ فَتُوبُوا إِلَيَّ يَا بَارِكُمْ فَاغْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ﴾ پس بسوی آفریدگار خویش برگردید و نفس خود را بکشید فاء درین قول الهی فَتُوبُوا فَاغْتُلُوا فَاغْتُلُوا (1) است که شرط مقدر را واضح ساخته است.

یعنی زمانی که شما تا این حد گمراه شده اید و بر نفس خود ستم نموده اید پس بسوی آفریدگار خویش برگردید که شما را بدون مثال از قبل پیدا کرده است بَرَأً – به معنای آفرینش و ایجاد نوین، توبه رجوع بسوی حق میباشد تعبیر به بَارِيٍّ تأکید بر این دارد که ایشان بر نفس خود ستم نمودند زیرا ذاتی که ایشان را پیدا کرده بود او را گذشته بسوی چیزی مایل شدند که ساخته دست خود شان و تحت نظارت شان بود و در حالی که نه ضرری می رساند و نه نفعی .

راهی را که موسی علیه السلام بیان کرد بود این قول الهی است ﴿ فَاغْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ﴾ یعنی نفس خود را نکوهش نموده آنرا تابع عقل و اراده ی خود بسازید و خواسته آنرا قطع سازید تعبیر به قتل نفس بخاطر این است که نفس بد کار، و ستمگار هر گاه از خواسته هایش جدا شود مثل این میباشد که گویا کشته شده باشد و جای آنرا نفس پاک و ملامت گر گرفته خواهشات را با قهر و جبری فرونیشاند بدی ها همیشه و پیوسته از خواهشات میباشد در مثال های اهل معرفت آمده : (من لم يعذب نفسه لم ينفعها و من لم يقتلها لم يحفظها) کسیکه نفس خود را عذاب ندهد برایش سودی نمی رساند و کسیکه آنرا نکشد آنرا حفاظت ننموده است آنچه را اهل معرفت از تعذیب نفس خواسته اند عبارت از جدا شدن از

خواهشات است اما زیادی از مفسرین ظاهر لفظ را مراد گرفته اند که عبارت از قتل و کشتن میباشد و در این مورد روایاتی را از برخی صحابه بیان نموده اند که از روی سند صحت ندارد و بالاتر از آن اینکه در نسبت دادن این کلام به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) صحتی وجود ندارد.

استعمال قتل یا نکوهش نسبت به نفوس و اراده ی غیر ظاهر در کلام عرب بسیار فراوان است در قرآن کریم آمده: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾⁶⁷

انگار می خواهی از غم و اندوه این که آنان ایمان نمی آورند خویشتن را نابود کنی؟! این نصّ کریم اشاره به این دارد که توبه ای نصوح⁶⁸ را الله متعال می پذیرد. و گناهان را که موجب قهر شهوت ها و خواسته ها میشوند می آمرزد و منابع سرچشمه ای آنرا در نفس می کشد.

موسی کلیم الله ایشان را به توبه ای نصوح تشویق نمود و می فرماید: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ این کار برای تان بهتر است اشاره به نابودی نفوس از خواهشات و سدّ منابع خواهشات و قتل کشش های شیطانی که در سینه های وسوسه می اندازد اما اشاره به بعید بخاطر بُعد و فاصله ی میان توبه ، و ریاضت نفس بخاطر ترک خواهشات و ضبط صبر و قوت اراده ی تسلط یابنده ، غالب و پاک شده است هر چه خطاب به صیغه ی جمع اشاره به عملی است که از سینه های شان صادر گردیده است.

قبولیت توبه ای نصوح اشاره به آن توبه ای است که همشکل توبه باشد. ﴿فَتَابَ عَلَيْهِمْ﴾ الله برایشان رجوع کرد و نفوس شان را پاک ساخت و قلب های شان را از شهوت ها بیرون کشید و از بین برد و با مغفرت و بخشش و توبه به ایشان رجوع کرد و این کار از روی رحمت وی بود نه بخاطر احتیاج به اطاعت اشاره به علوی - مُشیربه علو- و بلندی دارد و در ادامه الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ الله متعال بسیار قبول کننده ی توبه ، و مهربان است توّاب صیغه ی مبالغه از تائب گرفته شده و تائب کسی است که توبه کننده از گناه باشد و اطلاق آن بر قبولیت توبه میشود و آن عبارت از ذات الله تعالی است و همین معنی در اینجا مراد میباشد.

⁶⁷ سوره شعراء آیت : ۳ .

⁶⁸ نصح در توبه : عبارت است از خالص گشتاندن توبه از هر نوع نقص ، فساد و فریب ، حسن بصری رحمه الله فرموده : توبه نصوحا این است که بنده بر ماضی خود پشیمان و عزم راسخ داشته باشد که به گناه برنگردد ، کلی رحمه الله فرموده : توبه نصوحا این است که بنده با زبان خود استغفار نموده و به قلب خود پشیمان و بدن خود را حفظ کند ، حضرت سعید بن مسیب رحمه الله فرموده : توبه نصوحا اینکه شما توسط آن نفس های خود را نصیحت کنید ، ابن القیم رحمه الله میفرماید : نصح در توبه متضمن سه چیز است : الف - که دربرگیرنده تمام گناهان باشد ب - هم عزم راسخ باشد و هم صدق قلب باشد طوری که هیچ نوع تردد در آن نباشد ، ج - فقط بخاطر خوف از الله متعال باشد مرجع : احمد فرید ، کتاب : تزکیة النفوس ، ص ۲۰ ، الناشر : دارالعقيدة للتراث - الاسكندرية ، سنة النشر : ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م .

اما اینکه وصف تواب، با وصف رحیم مقتدرن و یکجا شده بخاطر این است که هر دو وصف الله میباشد و قبولیت توبه برای بندگان از رحمت الله میباشد چنانچه می فرماید: ﴿ وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ﴾ 69

و برای کسیکه توبه کند و عمل نیک انجام دهد، و هدایت را بپذیرد بسیار بخشش کننده ، و آمرزنده هستم.

خداوند متعال خود را با این دو و صفی که از فضل خودش هستند با صغیه ی مبالغه و جمله ای اسمیه و با تأکید داشتن آن – متصف ساخته است ای بار الا ها توبه ما را بپذیر، و بر ما رحم کن.

خداوند متعال نعمت های را که بر بنی اسرائیل انعام داشته و بدان کفر ورزیدند و به الله کافر شدند ذکر نموده و باز خداوند متعال تعنت و سرکشی شان را در طلب دلیل علی رغم نشانه های که برای شان نشان داده شد ذکر نمود. و باز فرد متعنت از آنجای که دلیل هر قدر ظاهر و روشن باشد قناعتش نمی دهد از این جهت همواره روی عناد شان بسبب جهل و انحراف که داشتند از الله مطالبه نمودند که او را آشکارا با چشم سر مشاهده کنند خداوند متعال تعنت و دلالی شان را با کفر بیان نموده می فرماید: ﴿ وَ اذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ﴾ یعنی ای حاضرین زمان پیامبر (صلی الله

علیه وسلم) کارهای را که انجام داده اید بیاد بیاورید. با آنکه چنین کار های را اسراف شان انجام داده بودند اما مخاطب قرار گرفتن اینان بخاطر این بود که در مسیر و جهت ایشان روان بودند و مانند ایشان فریب کار بودند یعنی آن زمانی را که شما گفتید بیاد بیاورید و اکنون گفتن آن به شما غریب و نه آشنا نیست که باز هم بگویید برای موسی (علیه السلام) گفتند ﴿ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ﴾ یعنی به عنوان مسلمان هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا بدانچه ما را بسوی آن دعوت میدهی بپذیریم تا خدا را آشکارا با چشم سر مشاهده کنیم لَنْ برای تأکید نفی در مستقبل میباشد یک قول اینکه ﴿ لَنْ ﴾ برای تأیید نفی میباشد.⁷⁰

ز محشری، و سایر معتزله به این نظر هستند که این لفظ دلالت بر استحاله دارد یعنی استجابت شان محال است تا خدا را آشکارا مشاهده کنند و این سخن شان مشابه به گفتار مشرکین است. و به اجماع علماء و دانشمندان الله هرگز در دنیا دیده نمیشود چون رویت دینوی مقتضی مکان است و خداوند متعال از مکان منزّه میباشد.

69 سوره طه آیت : ۸۲ .

70 لَنْ حرف نفی و نصب و استقبال است ، نفی توسط این کلمه ابلغ است نسبت به لا ، ز محشری گفته که لَنْ افاده نفی تأیید میکند مثلا (لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا) و (لَنْ تَفْعَلُوا) ، اما جهور علماء بر این هستند که لَنْ برای نفی تأیید نیست ایشان ادعاء میکنند اگر نفی به لَنْ برای تأیید میبود پس مقید به یوم نمی بود در این آیه مبارکه (فَلَنْ أَكَلُمُ الْيَوْمِ انْسِيَا) همچنان توفیق در این آیه مبارکه (لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ الْإِنْسَانُ مُوسَى) . مرجع : سیوطی ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر ، کتاب : الاتقان فی علوم القرآن ، ج ۱ ص ۵۲۵ ، الناشر : مكتبة دارالكتب العربي - بيروت ، سال : ۱۴۳۵ هـ / ۲ - سوره اعراف آیت : ۱۴۳

اما امور اخروی وابسته به الله متعال است که جز از طریق او نمی دانیم. و او داننده ی غیب و شهادت است. موسی علیه السلام مطالبه و خواست شان را اجابت نمود و از الله متعال خواست که او را مشاهده کنند خداوند متعال در سوره اعراف ذکر نموده که چنین کار امکان پذیر نیست پروردگار هنگامی که خود را برای شان تجلی داد ایشان را صاعقه آتش آسمانی رسید الله می فرماید: ﴿ فَأَخَذْتُمْ الصَّعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ خداوند متعال موضوع رویت و دیدار خود را با تفصیل بیان نموده . موسی علیه السلام را طلب نمود چنانچه می فرماید: ﴿ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ط قَالَ لَنْ تَرِنِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي ؕ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا ؕ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

هنگامی که موسی به میعاد گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگار! به من بنمای تا تورا ببینم (خدایش بدو) گفت به کوه بنگر اگر بر جای خود استوار ماند تو هم مرا خواهی دید اما هنگامی که پروردگارش تجلی به کوه نمود آن را در هم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید وقتی که به هوش آمد گفت پروردگار! تو منزه ی به سوی تو بر می گردم و من نخستین مؤمنان هستم وقتی که بنی اسرائیل رویت الهی را بصورت آشکارا خواستند موسی (علیه السلام) از الله خواست خود را بنمایاند تا او را مشاهده کنند و آنچه را خود او - موسی (علیه السلام) - دانسته آنان هم بدانند یک قول این است که کسانی که چنین درخواست کرده بودند همان هفتاد نفری بودند که موسی (علیه السلام) ایشان را انتخاب کرده بود تا بر حسب وعده ای الهی او را همراهی کنند چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿ وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا ﴾ 71 و موسی هفتاد مرد را از میان قوم خود و به نماینده گی از سوی آنان، برای میعاد گاه ما برگزید ایشان کسانی بودند که موسی علیه السلام را وادار ساختند تا از پروردگار درخواست رویت را کند درخواست کنندگان به هر قدری که بوده باشند طوری که اشاره نمودیم رویت الهی در دنیا محال است.

صاعقه یا آتش آسمانی همان امر سخت و هولناکی میباشد که از آسمان بصورت آتش فرود آید و کوهها پاره شوند گاه این حکم به بهوشی احساس مرتب میشود.

مفهوم ﴿ فَأَخَذْتُمْ الصَّعِقَةَ ﴾ این است که عقول، و نفوس شان گرفته شده و با وجود دیدن شعوری باقی نماند و مشاعر و احساسات شان از میان رود و چنان بیهوش شدند که موسی علیه السلام بیهوش شده بود الله می فرماید: ﴿ وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا ﴾ 72 موسی (علیه السلام) بیهوش افتاد بنا بر این مطلب صاعقه و گرفتاری آن بیهوش بود چنانکه این مفهوم در مورد موسی علیه السلام رخ داده بود و ما

71 سوره اعراف آیت : ۱۵۵ .

72 سوره اعراف آیت : ۱۴۳ .

می بنیم که قرآن بعض خود را تفسیر می کند و بعض آن دلالت واضح از بعض خود را بیان می کند
الله متعال می فرماید: ﴿ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴾⁷³ و اگر از سوی غیر
خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می کردند.

الله می فرماید: ﴿ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴾ در حالی که شما میدید یعنی امری را که مشاعر و احساس شان
را با فروپا شنیدن کوه و هولناکی نتیجه ای درخواستی که واقع شده بود مشاهده کردند باز می فرماید:
﴿ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ باز شما را بعد از مرگ تان زنده ساختیم تا شکر گذار
شوید اصل معنای بعث - برانگیختن است چنانکه در مفردات راغب اصفهانی آمده اصل بعث به
معنای برانگیختن یک چیز و توصیه و رهنمای آن میباشد البته بعث به حساب اختلاف معتلاقات خود
مختلف میباشد و قتیکه گفته میشود. بعثت البعیر معنایش این است که شتر را وادار ساختم و به حرکت
در آوردم.⁷⁴ پس معنای این قول الهی ﴿ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ ﴾ این است که ایشان را برانگیختیم
و در حرکت آوردیم و احساس را برای شان پیدا کردیم تعبیر با تَمَّ اشاره به بُعِد و فاصله ای میان
حالات شان میباشد در حالی که آنان بواسطه ای بیهوشی که رخ داده بود شبیه مردگان بودند و سپس
به شعور زندگی و حرکت برگشتند در صورتی که - حیات خود را - بخاطر درخواست و مطالبه ای
بدیشان و ناهمی شان از دست داده بودند الله متعال دوست و مددگار مومنان است چنین کار مقتضی
شکر و قدر دانی آنان است خداوند متعال قادر است که امر شان را محول به حال خود شان و اگذار
کند به همین خاطر می فرماید: ﴿ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ به امید اینکه شکر گذاری نمائید پس امید از آنان
است نه از الله تعالی زمانی که الله متعال ایشان را زنده ساخت این کار همزمان با خروج شان از
سرزمین مصر بود و همین معنا ظاهر، و هویدا است زیرا این نعمت ها و حوادثی که رخ داده بود
زمانی بود که الله تعالی آنان را از آل فرعون نجات داده بود و دریا را برای شان شگافته بود اینجا و
او مقتضی ترتیب، و تعقیب نمی باشد ایشان از یک دره و بیابان سرسبز به صحرای سوزان منتقل
شدند که در آن سایه ای وجود نداشت الله تعالی ایشان را در گرمی صحرا و به حال خود نگذاشت بلکه
آنان را با ابرها سایه بانی کرد و با بهترین و متبرک ترین غذا کمک شان کرد خداوند متعال در باره
این نعمت می فرماید: ﴿ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴾ و ما ابرها را بر شما
سایه بان ساختیم و بر شما من، و سلوی را فرود آوردیم .

⁷³ سوره نساء آیت : ۸۲ .

⁷⁴ راغب اصفهانی فرموده : اصل بعث به معنای إثارة الشيء وتوجيهه یعنی برانگیختن و رهنمایی چیز است، اما از لحاظ معنا مختلف میشود
طبق تعلق این کلمه پس معنای : بعثت البعیر یعنی برانگیختم و حرکت دادم و بعث در این آیه مبارکه (والموتی یبعثهم الله ..) یعنی ایشان را از
قیور بیرون میکند و به طرف قیامت حرکت میدهد ، پس بعث دو نوع است : الف- بشری مانند بعث البعیر وبعث الانسان فی حاجة ، ب -
وبعث الهی واین نیز دو قسم است : ۱ - ایجاد اعیان و اجناس و انواع که این مختص به الله متعال است و هیچ کسی به آن قادر نمی باشد ، ۲ -
احیاء الموتی که الله متعال برخی انبیاء خود را خاص نموده مانند عیسی علیه السلام . مرجع : اصفهانی ، ابوالقاسم الحسین بن محمد المعروف
بالراغب ، کتاب : مفردات راغب اصفهانی ، ج ۱ ص ۳۴۵ ، الناشر : کلیة الآداب جامعة طنطا ، طبع اول ، سال چاپ : ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹

عَمَامَ : ابر بسیار تاروتیره سیاه را گویند و اسم جنس جمعی برای غمامه ابرها میباشد اسم جنس جمعی آن است که در میان آن ، و میان مفرد به تای مربوطه، و یای نسبت فرق باشد مانند روم، و رومی. ابرها در صحرا فراوان شدند تا اینکه مانند خیمه و چتر ایشان را هر جا که حرکت می کردند روان می شدند و احساس گرمی نمی کردند تا چهره های شان بسوزد زمانی که از گرمی و تپش آفتاب، و گرسنگی شکایت کردند خداوند متعال به عنوان روزی پاک من و سلوی را برای شان فرود آورد **مَنْ** : عوض تان بود و آنرا در زمین به شکل دانه ای زردک می یافتند و مانند نان پرکی آمیخته با عسل تناول می کردند و خصوصیت های آرد و عسل را با هم می گرفت.

پاک و منزّه است ذاتی که روزی دهنده، و دانا است و من بصورت نان بود بناء براین من بهترین غذای بود که از آسمان فرود می آمد و در زمین فرش می گردید و در آن خصوصیت های آرد و عسل یکجا وجود داشت. اما **سَلْوَى** : پرندۀ ای بود که به اندازه ی یک نیزه از زمین یا کم و بیش پرش می کرد و آنرا بدون شکار و با تلاش خود بدست می آوردند و به این گونه تمام عناصر یک غذای بدون زحمت و مشقت برای شان جمع می شد.

خداوند متعال روزی را که برای شان داده بود چنین تعبیر می کند ﴿ **وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى** ﴾ و ما **مَنَّ** و **سَلْوَى** را بر شما فرود آوردیم چه این کار توسط کسب و کمایی شان نبود بکله روزی بود که الله از آسمان بخاطر بهترین اقامت شان در صحرا فرود آورده بود و تا آنکه الله تعالی امر خود را در باره ی ایشان فیصله نمود پس **إنزال**- فرود آوردن - یک امر معنوی بود و به عنوان لطف و رحمت به امر الهی صورت می گرفت. تا معجزه ای مافوق همه معجزات بطور پی در پی باشد ولی با آن هم ایشان به معجزات پروردگار به خود کفر ورزیدند خداوند متعال - همچو - روزی را برای شان مقرر داشته و تمکین داده بود الله متعال می فرماید : ﴿ **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** ﴾ از چیزهای پاکیزه ای که روزی تان داده ایم استفاده نمائید خداوند متعال این طعام و غذا را برای شان به طیب - پاک بودن توصیف نموده است غذای طیب آن است که نفس آنرا خوش داشته باشد و چنان گوارا باشد که ضرری در پی نداشته باشد - و بد بو هم نباشد. **مَنْ** : در این قول الهی **مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** برای تبعیض است با اعتبار آنکه به اندازه ی توان ، و خواست شان بدون ذخیره اندوزی استفاده می کردند و آنچه را الله برای شان روزی داده بود بصورت دوامدار و تازه موجود می یافتند در بعض کتاب ها ذکر شده که ایشان روزانه روزی می خوردند و به این کار مأمور بودند تا به روز بعدی فاسد نشود و روز بعد - غذای - جدید در محل فاسد جای بگیرد.⁷⁵

⁷⁵ از ابو هریره (رض) مروی است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: (لولا بنو اسرائیل لم یخنز اللحم) یعنی اگر بنی اسرائیل نمی بودند گوشت هیچ گاه متعفن و بدبو نمی شد بخاری ابی عبدالله محمد بن اسمعیل صحیح البخاری کتاب احادیث الانبیاء باب خلق آدم صلوات الله علیه ودر زمینه ص ۶۷۴ ش ۳۳۰ و صحیح مسلم - قشیری ابی الحسن مسلم بن حجاج بن مسلم کتاب الرضاع باب لولا حوا لم تخن انتی زوجها الدهر ص ۵۱۳ ش ۱۴۷۰ بخاری نشر: دارالکتاب العربی بیروت ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م صحیح مسلم دار الغد الجدید قاهره چاپ اول ۱۴۲۸ هـ - ۲۰۰۷ م

احتمال دارد که من: بیانیه هم باشد و معنایش این میشود که روزی های پاکی را که برای نان داده ام استفاده کنید بناء بر هر دو تقدیر وصف پاکی تحقق می یابد الله متعال بیان نموده ک رزق و روزی که از جانب الله برای شان رسیده خالص و بدون زحمت و مشقت بوده بلکه روزی بوده که از جانب الله برای شان سوق داده شد ولی با وجود وافر بودن نعمت های که برای شان عطا کرده بود از آیات او اعراض کردند. و از معجزات روی گردانیدند با این همه خداوند متعال بر بالای شان منعم – انعام دهنده – بود ایشان را از ظلم و ذلت سازی فرعون نجات داد و بعد از ضعف و کمزوری و ازین به ایشان تمکین و قوت داد و بالای شان منّت نهاد و هر باری که شکوه می کردند خداوند با کمک خود ایشان را مدد کرد. و زندگی با عزت، وگرا نمایه را برایشان آسان ساخت.

﴿ وَمَا ظَلَمُونَا ﴾: خداوند هیچ چیزی از اسباب حیات، و قوت ، و سلطنت ایشان کم ساخت ولیکن از شکر گذاری نعمت های الهی انکار نمودند و ناسپاسی کردند. و بر نفس خود از ستمگاران بودند از این جهت می فرماید ﴿ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ الله متعال بصورت تأکید بیان می دارد که آنان بر نفس خود ستمگار بودند استدراک درین قول الهی وَلَكِنْ برای این است که ظلم آنان بر خواسته از خود شان بود نه از الله و تاکید آن با تعبیر ﴿ كَانُوا ﴾ دلالت بر استمرار و دوام دارد چنانکه این موضوع را بار بار اشاره نموده ایم همچنان تاکید از جانب الله تعالی با مقدم نمودن ﴿ أَنْفُسَهُمْ ﴾ که دلالت بر اختصاص دارد یعنی ایشان با این انکار بر خود ستم نمودند و ظلم نفس شان بر من متجاوز نمیشود چون تنها بر خود ظلم کردند زیرا کفر و ناسپاسی علاوه از اینکه ظلم بر نفس است در ذات خود گمراهی میباشد و کدام ظلم بر نفس بیش از وقوعش در گمراهی میباشد؟ ناسپاسی به نعمت های الهی ستم بزرگی بود که به آنان صورت گرفت .

مقطع چهارم

آمدن بنی اسرائیل به شهر و ناسپاسی ایشان

ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره آیت ۵۸ – ۵۹

﴿ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾ ۵۸ ﴿ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾ ۵۹

ترجمه آیات :

و به یاد آورید – آن گاه را که گفتیم به این شهر وارد شوید و هر گونه که می خواهید و هر چه که لازم دارید فراوان و آسوده بخورید و از دروازه آن شهر با خشوع و خضوع وارد شوید و بگویید: خدایا! از گناهان ما درگذر تا گناهان شما را ببامرزیم ما به نیکو کاران فزونتر می بخشیم. سپس ستمگران – از فرمان خدای شان سرپیچی کردند – و گفتاری را که به آنان گفته بودیم دیگر کردند و دیگر گون گفتند سپس در برابر سرپیچی و تردد شان از آسمان بر آنان عذابی نازل کردیم .

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

كان بنو إسرائيل يعيشون في صحراء سيناء مع موسى عليه السلام، وقد أنزل الله تعالى عليهم المن والسلوى، فأكلوا منها رزقا طيبا، وما كان يمكن أن يبقى ذلك رزقا دائما، وإن كان ذلك ممكنا سائغا في ذاته، ولكن لأنهم برّمون متململون مما يرزقهم الله تعالى رتيبا مستمرا، بل إنهم يطلبون التغيير.

والقرية هي المدينة العظيمة الجامعة لعدد كبير من السكان، من قَرَى بمعنى جمع، ولذلك أطلق على مكة أنها قرية وأم القرى، ولم يبين القرآن الكريم ما هي هذه القرية، لم يرد في القرآن ما يبين عين هذه القرية أهي الأرض المقدسة أم هي قرية قريبة أمرهم موسى بالدخول فيها، وإن الذي نفهمه من النص والسياق أنها قرية ليست بعيدة عن صحراء سيناء، وأن ذلك في عهد موسى عليه السلام.

أما أنها قريبة ليست بعيدة فقد أخذناه من الإشارة، فقد أشير إليها بالإشارة الدالة على القرب، وهي " هذه" ، فهي لا بد أن تكون قريبة، والنص يدل على أنهم دخلوها، وقد عصوا أمر ربهم الذي أمر به عند دخولهم.

وأما أنها كانت في عهد موسى عليه السلام، ولم يكن قد فارقه بالموت، فإن ذلك يثبت من سياق القول لأن موسى عليه السلام من قبل الأمر بالدخول كان هو الذي يخاطبهم بأمر الله تعالى، ومن بعد الأمر

بالدخول هو الذي كان يخاطبهم ويخاطبونه، فلم يكن من مقتضى ذلك أن يكون الدخول، وقد انقضى عهد موسى عليه السلام، وجاء غيره.

وعلى ذلك نقول إن الله سبحانه وتعالى أبهم ذكر هذه القرية، ولا نتعرض لبيان ما أبهمه الله تعالى، ولم يذكره نبيه - صلى الله عليه وسلم -، ولم يثبت قول عن أصحابه الذين تلقوا عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم علم النبوة ليبلغوه للناس، وإن القول في هذه القرية ما هي؟ داخل في النهي في قوله تعالى: ﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ . . . ﴾ .

ولكن قال بعض العلماء إنها أريحا، أو بعض بلاد في الأردن، ورجح الأكثرون وقالوا إنه القول الصحيح، أنها بيت المقدس التي كتب الله تعالى لهم أن يدخلوا، وقالوا إن ذلك ذكر في القرآن في سورة المائدة، إذ قال تعالى: ﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴾ ٢٠ ﴿ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴾ ٢١ ﴿ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدُخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴾ ٢٢ ﴿ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانكَبُوا عَلَى الْأَرْضِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ ٢٣ ﴿ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنْدُخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴾ ٢٤ ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴾ ٢٥ ﴿ قَالَ فَاتَّهَا مُحَرَّمَةً عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴾ ٢٦ .⁷⁶

76 سورة مائدة آيت ٢٠ - ٢٤ .

وإني وإن كنت لا يمكنني أن أعين قرية بعينها، فإني لا أختار أنها الأرض المقدسة، وذلك لأن الإشارة إلى القرية كانت إلى قرية قريبة، ولأن الأرض المقدسة لا تذكر بهذا الإبهام المستغرق، ولأن ما حدث منهم من تبديل القول يدل على قرب عهدهم بالكفر، وأنه لم يكن التيه الذي يقوى شكيمتهم، ولأنه إذا كانت بيت المقدس، فإن دخولهم فيها بعد التيه كان على يد سيدنا يوشع عليه السلام.

وإننا ننتهي إلى هذه القرية، وليست في هذه القرية عبرة خاصة توجب معرفتها إذا كانت القرية، إنما يكفي في التعريف بها أنها كانت ذات رزق راغد، وعيش واسع؛ ولذلك قال تعالى:

﴿ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا ﴾ أي فكلوا أي أكل تشاءونه رغدا في هذه القرية، فلا تقتصروا على المن والسلوى، كما أنزل الله تعالى رحمة بكم، وهما أطيب الطعام وأشهاه وأمرؤه، وأهنؤه، كلوا أي أكل شئتم من الحلال رغدا واسعا كثيرا.

ثم أمرهم سبحانه أن يدخلوا الباب لهذه القرية خاشعين خاضعين شاكرين لنعمة الله تعالى التي أنعم بها عليهم طالبين غفران خطاياهم، فقال تعالى: ﴿ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا ﴾ أي ساجدين شكرا لله تعالى على ما أنعم به عليكم وأن أخرجكم من الظلمات إلى النور، ومن الذل إلى العزة، ومن الظلم المرهق إلى العدل المنصف، وأن أعطاكم ما تحبون من طيب العيش، وما تستهون من حلال.

﴿ وَقُولُوا حِطَّةً ﴾ أي حط عنا ذنوبنا، وتغمدنا برحمتك والتوبة إليك، وإن الله رتب على خضوعهم، وشكرهم لنعمة الله تعالى، وطلبهم من الله تعالى أن يحط

عنهم ذنوبهم، ويخلعوا متبرئين، ويتطهروا، رتب على ذلك غفران خطاياهم فقال تعالى: ﴿ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

ومعنى نغفر لكم أي نستتر ذنوبكم ثم نرفعها عنكم، ووعد الله تعالى بأنه سيزيد المحسنين خيرا وبركة، والمحسن هو من أتقن وأجاد فعل الخير، والمعنى أن الله تعالى يغفر لهم ما ارتكبوا من أثام كبيرة كانوا قد تعودوها حتى صارت خطايا، يغفرها، سبحانه وتعالى، ثم وعد سبحانه ووعد الحق أنه سيزيد المحسنين، وينعم عليهم بالتوفيق إذا تابوا وآمنوا، ويجزيهم أحسن الجزاء.

والخطايا جمع خطيئة، وهي الذنوب التي تتكاثر، حتى يفعل الذنب، وكأنه يقع منه من غير قصد إليه لتمرسه به، وقساوة نفسه وقلبه، كما قال تعالى: ﴿ بَلَىٰ مِنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾. ويقول الخليل بن أحمد في تصريف خطايا إنها جمع خطيئة، أصلها خطائي، ثم قلبت الياء ألفا، كما قلبت في قوله تعالى: ﴿ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوسُفَ ﴾ فصارت خطاء، ثم قلبت الهمزة ياء لأنها صارت بين ألفين، وذلك تسهيل في النطق.

هذا ما أمرهم ربهم، أمرهم بالدخول خاشعين ساجدين، وأن يقولوا حطة أي حط عنا ذنوبنا، ولكنهم وقد تعودوا المعصية وألغوا: غيروا الألفاظ، وبدلوا إلى ألفاظ تدل على نقيض معناها، وكذلك دائما شأن

العصاة المذنبين وخصوصا بني إسرائيل؛ ولذلك قال الله تعالى: ﴿ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ... ﴾ ٥٩ . لقد قيل لهم قولوا حطة أي حطَّ عنا ياربنا ذنوبنا، ولا تعذبنا بما فعلنا واعف عنا، بدلوا هذه الكلمة الضارعة الخاشعة إلى كلمة أخرى قريبة اللفظ ولكن فيها معنى مغاير، فقالوا: ﴿ حنطة ﴾ أي أنهم بدل أن يتوجهوا إلى الله تعالى بالضراعة توجهوا إليه بطلب المادة، والحنطة هي القمح، يتركون الضراعة التي هي نعمة التقوى إلى طلب القوت، وفي ذلك عدول عن إرضاء الله تعالى إلى طلب ما يرضي أهواءهم، ويشبع شهوات بطونهم، وفوق ذلك فيه تلاعب بأمر الله تعالى ونهيه، واستهزاء بأوامر ربهم، وتحريف للقول عن مواضعه، كما فعلوا من بعد موسى عليه السلام، إذ حرفوا القول عن مواضعه وضلوا ضلالا بعيدا. وذكر الله تعالى الموصول، فقال: ﴿ الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴾ ، فأظهر في موضع الإضمار للإشارة إلى أن الدافع لهم على التغيير والتبديل في أمر الله تعالى أو نهيه هو ظلمهم وإحادهم في دين الله تعالى.

وقد عاقبهم الله تعالى فأنزل العذاب بهم فقال تعالى: ﴿ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾ الرجز هو العذاب، أو هو الرجز، والرجز قاذورات النفوس وفسادها، وقد أصابهم الله تعالى بالأمرين ففسدت نفوسهم إلا أن يتوبوا، وأنزل الله تعالى عذابه بهم إذ جعلهم أذلاء مستضعفين في الأرض إلا أن يتسربلوا سربال التقوى، ويسيروا في طريق العزة، ويهجروا أسباب الذل. والرجز قسمه الأصفهاني في مفرداته إلى قسمين: رجز ينزل بسبب أعمال الإنسان من عصيان للرب ومخالفة لأمره، وسوء تدبيره، وهذا عذاب الله تعالى، ورجز ينزل بلاء من الله، واختبارا يصهر نفوسهم. كطاعون ينزل بهم، أو إهلاك للحرث والنسل، أو ضرب الذلة عليهم.

وقد أصاب الله تعالى بني إسرائيل بالنوعين من الرجز فعذبوا في الحياة الدنيا رجاء أن يتوبوا ويهتدوا وأصيبت نفوسهم بالذلة، التي ضربت عليهم إلا بحبل من الله وحبل من الناس، ونزلت بهم الآفات البشرية. وذكر سبحانه وتعالى أن السبب في ذلك ظلمهم وفسقهم، فأما الظلم فبينه سبحانه بالإظهار في موضع الإضمار إذ قال: ﴿ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ ﴾ والتعبير بالموصول يفيد أن الصلة سبب لما أنزل الله تعالى من رجز، وهذا بيان للسبب بالإشارة، أما فسقهم فقد بين سبحانه سببته بصريح اللفظ الكريم، فقال: ﴿ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾ أي بسبب أنهم يفسقون، و ﴿ كَانُوا ﴾ دالة على الاستمرار والتعبير بالمضارع يفيد أن فسقهم على دوامه يتجدد وقتنا بعد آخر فكلمنا تاب عليهم فسقوا مرة أخرى.

والفسق هو الخروج، يقال فسقت الفأرة خرجت من جحرها، وفسق الثمر خرج، فهؤلاء يخرجون عن الحق، ويسيروا وراء الباطل سيرا متجددا مستمرا آنا بعد أن .

وذكر الله تعالى أن الرجز من السماء إشارة إلى أنه يأتيهم من حيث لا يحتسبون ولا يظنون، وأنه من الله العزيز الحكيم، فإن ما يكون من السماء مغيب لا يعلم متى يجيء ولا من أي جهة يجيء.

ترجمه زهرة التفاسير در آیات این مقطع

بنی اسرائیل در صحرای سیناء همراهی موسی علیه السلام زندگی می کردند و خداوند متعال من و سلوی را برایشان فرود آورد و از آن روزی پاک خوردند البته دوام این رزق و بقای آن امکان ناپذیر بود هر چند در ذات خود امکان داشت ولیکن ایشان از روزی که الله داده بود مضطرب ناراحت و بصورت مرتب دوام دار به ستوه آمده بودند و طالب تغییر بودند.

قریه: شهر بزرگی را گویند که تعداد بزرگی از باشندگان را در خود جمع کرده باشد از کلمه ی قری به معنای جمع میباشد از این جهت لفظ قریه و ام القری، بر مکه اطلاق شده است قرآن کریم بیان نکرده که این قریه کدام است؟ تعیین این قریه در قرآن کریم تعیین نه شده است؟ آیا این زمین مقدسه است یا کدام قریه ای نزدیک که موسی علیه السلام ایشان را به داخل شدن آن حکم داده باشد آنچه را از نص و سیاق آن میدانیم معلوم میشود که این قریه از صحرای سیناء دور نبوده و این کار در زمان موسی علیه السلام صورت گرفته بود اما اینکه این قریه دور نبوده از اشاره اخذ نموده ایم که دلالت بر قرب و نزدیکی آن دارد و آن عبارت از (هذه) میباشد و لابد قریب و نزدیک باشد نص دلالت بر این دارد که آنان داخل شدند و از امر پروردگار شان که مامور به داخل شدن آن بودند نافرمانی کردند اما اینکه این کار در زمان موسی علیه السلام صورت گرفته و با وفات خود از ایشان جدا نبوده و سیاق قول ثابت میشود چون موسی علیه السلام پیش از دستور به داخل شدن قریه ایشان را به امر الهی مورد خطاب قرار داده بود و با ایشان هم خطاب شده بود مقتضای دخول این نیست که زمان موسی علیه السلام سپری شده باشد بعداً خطاب صورت گرفته باشد بنابر این ما میگوییم: خداوند متعال ذکر قریه را مبهم گذاشته چیز را که الله متعال مبهم و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم ذکر نکرده باشد. و از سخنان صحابه آنانی که علم نبوت را حاصل نموده اند تا به مردم ابلاغ کنند بدان متعرض نمی شویم اما اینکه این قریه چه بود؟ داخل نهی است خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾⁷⁷ و به دنبال آنچه که علم بدان نداری مباش.

لیکن بعض علماء⁷⁸ گفته اند این قریه اریحا⁷⁹ یا برخی از مناطق اردن بود اما ترجیح اکثریت

⁷⁷ سوره اسراء آیت ۳۰ .

⁷⁸ مجاهد فرموده که مراد از قریه بیت المقدس است ، ضحاک فرموده که مراد از این قریه رمله است ، مقاتل فرموده که ایلیا است ، ابن کبیر گفته که مراد شام است و ابن زید گفته که اریحا است . مرجع : البغوی حسین بن مسعود البغوی ، کتاب : تفسیر بغوی ج ۱ ص ۸۸ .

⁷⁹ اریحا بفتح اول و کسره ثانی ویای ساکنه ... برخی ها به خا تلفظ نموده (اریخا) ، لغت عبرانی است و نام است از شهرجبارین درغور در سرزمین اردن درشام ، میان او و بیت المقدس مسافه ی یک روز سفر است در راه های صعب العبور ، به این نام مسمی شد گفته شده که منسوب به اریحا بن مالک بن ارفخشذ بن سام بن نوح می باشد . مرجع : الحموی یاقوت ، کتاب : معجم البلدان ج ۱ ص ۱۰۸ ، طبع اول ، الناشر : موقع الوراق .

المقدس باشد حقیقت این است که دخول شان در قریه بعد از میته شده که به دست پیامبر مان یوشع (علیه السلام) رخ داده بود.

هر گاه ما به این قریه می رسیم در این قریه کدام عبرت و آموزه های خاص وجود ندارد که موجب شناخت این قریه شود در شناخت آن همین مقدار کافی است که دارای رزق و روزی فراوان میباشد ازین جهت الله متعال می فرماید: ﴿ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا ﴾ یعنی از هر جای این قریه و دهکده خواسته باشید از آن استفاده نمائید سپس به من و سلوی اکتفا نماید. چنانکه الله متعال به عنوان لطف و رحمت خویش آنرا بر شما فرود آورده و این دو غذا بهترین، و خوشمزه ترین، و گوارا ترین غذای میباشد که از آن بصورت حلال، و فراوان بهره ببرید.

باز خداوند متعال ایشان را دستور داد که در دروازه این قریه با فروتنی و با سپاس گذاری از نعمت های که برای شان نوازش داده با طلب آمرزش، خطاها، و گناهان شان داخل شوند الله متعال می فرماید: ﴿ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا ﴾ یعنی سجده کنان به دروازه های - شهر - داخل شوید و نعمت های را که به شما ارزانی داشته سپاس گذاری نمائید از اینکه شما را از تاریکی ها به سوی روشنی بیرون ساخت و از ذلت به عزت، و از ظلم و ستم به عدل و انصاف، و اینکه زندگی خوبی را که دوست داشتید و غذای حلالی را که می خواستید برای تان عطا نمود.

﴿ وَقُولُوا حِطَّةً ﴾ و بگوئید بارالها گناهان ما را بیامرز و ما را بارحمت و توبه خود شامل گردان خداوند متعال بر فروتنی، و شکر گذاری شان در مقابل نعمت ها و در خواست شان برای آمرزش گناهان محو گناهان شان را مرتب ساخته است. و اینکه خود را پاک سازند چنانکه بر آمرزش گناهان شان این کار را مرتب ساخته می فرماید: ﴿ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَنَسْرِيذُ الْمُحْسِنِينَ ﴾ یعنی ما گناهان تان را ستر نموده از شما مرفوع میسازیم و الله متعال و عده داده است که به نیکوکاران خیر و برکت فراوان را نصیب گرداند. مُحْسِنِينَ کسی است که کار خیر را به شیوه نیکو و درست انجام داده باشد پس مفهومش این است که خداوند متعال گناهان را که مرتکب شده اند و به آن گناهان عادت کرده بودند مورد آمرزش قرار میدهد باز و عده داد که به نیکو کاران بیشتر خیر و برکت را نصیب می کند و اگر ایمان آورند، و توبه کنند برای شان نعمت توفیق را میسر می گرداند، و پاداش نیک برای شان میدهد. حَطَايَا: جمع خطیبه: گناهان زیادی که (مشخص) مرتکب آن شود و از خاطر ممارست اش با آن در وقوع گناه بدون قصد نظر به سنکدلی قلب و نقش اش از وی سر زده شود چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿ بَلِي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهَا حَطِئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴾ 81

اری! هر کس مرتکب گناه شود و گناه او را احاطه کند این چنین افرادی یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند.

81 سوره بقره آیت ۸۶ .

خلیل⁸² بن احمد در تعریف خَطَايَا که جمع خطیئه است می گوید اصلش خطائی بوده یا را به الف قلب کردند - چنانکه درین قول الهی : ﴿ يَا سَفِي عَلِي يُوسُفَ ﴾⁸³ قلب شده پس خطاء شد. سپس همزه رابه یا قلب نمودند چون میان دو الف قرار گرفته بود و درنطق و گفتار آسان ترمیباشد خَطَايَا شد.

این دستور الهی بود که بصورت سجده - و فروتنی داخل شوند و بگویند بار الا ها گناهان ما را بیامرز ولیکن از آنجای که به گناه، معصیت عادت کرده بودند و بدان انس گرفته بودند الفاظ را تغییر دادند و به الفاظی تبدیل نمودند که بر نقض معنای آن دلالت دارد و پیوسته عادت گنهکاران چنین میباشند و بویژه بنی اسرائیل از این جهت الله متعال می فرماید: ﴿ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ ﴾⁸⁴ پس ستمکاران سخنی را جز آن سخنی که برای شان گفته شده بود عوض کردند برای شان گفته شد که حِطَّةً بگویند ای پروردگار گناهان ما را بیامرز و کاری را که انجام داده ایم مورد عذاب قرار بده و از ما بگذر این سخن: تضرع آمیز را به لهجه ای دیگر که از لحاظ نقطی بدان قریب بود تبدیل کردند و معنایش را تغییر دادند پس حنطه گفتند یعنی بجای اینکه با تضرع و فروتنی به الله متوجه شوند ماده پرستی را در نظر گرفتند و بجای حطه حنطه - گندم - گفتند تضرع و فروتنی را که نعمت تقوی است به درخواست قوت غذا ترک نمودند درین کار عدول و تجاوز از رضای الهی به مطالبه و درخواست رضای نفس شان، و ایشباع و سیر کردن خواسته های شان شکم شان، و بالاتر از آن بازیچه قرار دادن دستور و منهیات الهی و استهزاء به امر پروردگارشان و تحریف نمودن سخن از موضعش بود چنانکه این تحریف را بعد از موسی علیه السلام انجام دادند و گمراه شدند الله متعال موصول را ذکر نموده می فرماید: ﴿ الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴾ اینجا در موضع مضمراظهار آمده و اشاره به این میباشند که عامل تغییر، و تبدیل در امر الهی ویا نهی همانا ظلم و الحادشان در دین الله متعال بوده است. خداوند متعال ایشان را عذاب داد، و عذاب را به ایشان فرود آورد الله متعال می فرماید: ﴿ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾⁸⁵

سپس ستمگران از فرمان خدای شان سرپیچی کردند و گفتاری را که به آنان گفته بودیم دیگر کردند و دگرگون گفتند پس در برابر سر پیچی و تمرد شان از آسمان بر آنان عذابی نازل کردیم. رجز به

⁸² خلیل بن احمد : الفراهیدی ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد الفراهیدی البصری امام ، صاحب عربیت و ایجاد کننده علم عروض ، علم نحو را از او سیویه ، نصر بن شمیم ، هارون بن موسی النحوی ، وهب بن جریر ، اصمعی و دیگران آموخته اند ، ایشان دارای ذکاوت مفرط بود ، در سال ۱۰۰ هـ و در سال ۱۶۰ وفات نمود ، ایشان و یونس هردو امام اهل بصره بودند حین که وفات شد کتابش به نام العین نا تکمیل ماند . مرجع : الذهبی شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ، کتاب : سیر اعلام النبلاء ص ۴۳۰ ج ۷ ، الناشر : مؤسسة الرسالة ، سال : ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۱ م .

⁸³ سوره یوسف آیت : ۸۴ .

⁸⁴ سوره بقره آیت : ۵۹ .

⁸⁵ سوره بقره آیت : ۵۹ .

معنای عذاب، یا همان پلیدی، و آلودگی نفوس و فساد آن میباشد خداوند ایشان را به دو چیز مصاب ساخت نخست: نفوس شان فاسد گردید جز اینکه توبه نمایند دوم: اینکه الله متعال عذاب را به ایشان فرود آورد و آنان را در زمین خوار و ذلیل قرار داد، جز اینکه پیراهن تقوای را پوشند، و در راه عزت گام برداشته اسباب ذلت را بگذارند.

اصفهانی رجز⁸⁶ را در مفردات خویش به دو بخش تقسیم نموده است اول: عذابی که به سبب اعمال انسان و نافرمانی اش از پروردگار و مخالفت دستورات و تدبیر بدی که انجام داده نازل می شود و این همان عذاب الله تعالی است.

دوم: عذابی که به عنوان امتحان و آزمون از جانب الله بخاطر پاکسازی نفوس شان نازل میشود مانند طاعون: یا از بین رفتن کیست و زراعت و از بین رفتن نسل ایشان، و مسلط شدن ذلت خداوند متعال بنی اسرائیل را با هر دو نوع عذاب مبتلا ساخت در زندگی دینوی ایشان را عذاب داد به امید اینکه توبه نمایند و هدایت حاصل کنند و به خواری و ذلت گرفتار شدند جز اینکه به دین الهی پناه برند و یا به پیمان مردم باقی مانند و آفات بشری به ایشان فرود آمد خداوند متعال ذکر نموده که سبب این همه ظلم و فسق شان بود هرچه ظلم خداوند متعال آنرا در موضع مضمرا اظهار نموده می فرماید: ﴿ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ ﴾ تعبیر با موصول افاده میدهد که صله سبب به آن چیزی است که خداوند عذاب را برای شان نازل کرد و این سبب با بیان اشاره شده است هر چه فسق شان خداوند متعال سبب آنرا با صراحت لفظ در قرآن کریم بیان نموده می فرماید: ﴿ بما كانوا يفسقون ﴾ یعنی به سبب فسق کاری شان و كانوا: دلالت بر استمرار و دوام دارد و تعبیر با فعل مضارع افاده میدهد که فسق شان بطور دوام دار هرازگاهی تازه شود هر گاه برایشان رجوع کند بار دیگر مرتکب فسق میشوند. فسق به معنای بیرون شدن است در عربی گفته شده فسقت الفأرة زمانی که موش از سئوراخش بیرون شود یا گفته میشود فسق التمر سیوه بیرون شد اینان از حق بیرون شدند و به دنبال باطل حرکت کردند و این حرکت شان بصورت جدید و دوام دار هرازگاهی صورت می گیرد.

خداوند متعال ذکر نموده که عذاب آسمانی اشاره به این است که از جای می آید که گمان نمی برند و نه فکرش را می کردند و این عذاب از جانب خداوند متعال میباشد. چون عذابی که از آسمان باشد در پرده ی غیب قرار دارد و دانسته نمیشود که چه وقت می آید؟ و از کدام ناحیه می آید؟

⁸⁶ الاصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد المعروف بالراغب الاصفهانی، کتاب: تفسیر راغب اصفهانی ج ۱ ص ۲۰۵ الناشر: دارالوطن - الرياض، طبع: اول، سال: ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م.

مقطع پنجم

جاری شدن دوازده چشمه برای بنی اسرائیل و ناسپاسی ایشان

ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره از آیت ۶۰ - ۶۱

خداوند متعال می فرماید : ﴿ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿ ۶۰ ﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿ ۶۱ ﴾ .

ترجمه آیات :

و به یاد آورید هنگامی را که موسی برای قوم خود طلب آب کرد پس گفتیم عصای خویش را بر سنگ بزن آن گاه دوازده چشمه از سنگ جوشیدن گرفت هر تیره ای از مردم آبخور خود را دانست و بدیشان گفتیم از روزی خدا بخورید و بنوشید و تباهاکارانه در زمین لاف و گزاف و تجاوز و تعدی نپردازید. و به یاد آورید آن گاه را که گفتید ای موسی! ما بریک خوراک ترنجبین و بلزچین شکیبائی نداریم از خدای خود بخواه که برای ما آنچه را زمین از سبزی و خیار و گندم، و سیر و عدس، و پیاز می روپاند بیرون آورد موسی گفت آیا چیز پست تر را جانشین چیز بهتر ساخته و تبدیل میکنید؟ پس به شهری فرود آید که در آنجا آنچه را خواسته اید خواهید یافت و گرفتار خواری و تنگدستی شدند و در خور خشم خدا گردیدند این هم بدان علت بود که به آیات خدا بی باور شدند و پیامبران را بدون سبب و تنها

به انگيزه مخالفت باحق می کشتند این تکفیر آیات و کشتن پیامبران بر اثر تکرار گناهان و غرق شدن معاصی بود و ایشان از حد تجاوز می کردند .

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

كان بنو إسرائيل يعيشون مع موسى عليه السلام في معجزات حسية مستمرة، ولو كانت قوة الدليل وحسبته سببا للإيمان لكان بنو إسرائيل أشد الناس إيماناً وأقواهم يقيناً، ولكن الإيمان نور يقذفه الله تعالى في قلوب الأتقياء فيدركون الحق، ويدعون له، ويطمنون إليه. وقد أرانا الله تعالى آياته في بني إسرائيل فكلمنا أتهم بدليل وكلما أتتهم آية كفروا بها، فلو كانوا يدعون للحق لأذعنوا لبعض هذه الآيات، ولكنهم قوم معاندون، مناقضون الحس.

شكوا إلى موسى أنهم لا يجدون الماء الذي يشربونه فاتجه موسى إلى ربه ضارعا يطلب الماء، ولذا قال تعالى : ﴿ وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ ﴾ وإذ - كما ذكرنا - دالة على الوقت الماضي، والمعنى اذكروا ذلك الوقت الذي استسقى فيه موسى لكم، تذكروا عطشكم في ذلك الوقت، وكيف استسقى موسى ربه لأجلكم، فأمره الله سبحانه وتعالى أن يضرب بعصاه الحجر، فاضرب، فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا هي بقدر عدد الأسباط أو لاد يعقوب عليه السلام، وذريتهم من بعدهم، اذكروا ذلك وتذكروه، فإنه معجزة من الله تعالى. فكان لكل سبط عينه، يشرب منها هو ومن معه من سبطه لكيلا يتزاحم على الماء، فينال الماء القوي، ويضع الضعيف، واستسقى، السين والتاء للطلب، أو السؤال، والاستسقاء الضراعة إلى الله تعالى أن ينزل الماء، فهذا الاستسقاء عبادة لأنه دعاء الله تعالى ضارعا إليه أن ينزل عليه الماء والدعاء المتضرع عبادة في ذاته، ولقد كان النبي - صلى الله عليه وسلم - إذا جف المطر، وأجدبت الأرض استسقى. . فقد خرج إلى المصلى متواضعا، متذلا متوسلا متضرعا ودعا ربه أن يسقي المطر فنزل مدرارا، حتى خشي الناس أن يضُر، فقال النبي - صلى الله عليه وسلم " :- (اللهم حوالينا، ولا علينا. "

ولما استسقى موسى عليه السلام لم ينزل عليه مطر، ولكن قال له ربه) : اضرب بِعَصَاكَ الْحَجَرَ (والعصا هي آية الله تعالى، ومعجزة موسى التي انقلبت حية تسعى، والتي بها ضرب البحر بها فانقلق، فكان كل فرق كالطود العظيم، ضرب بها الحجر، ولم يكن حجرا معينا له صفات ذاتية، بل إنه للعهد الذهني الذي ينطبق عليه اسم الحجر، كما تقول ادخل السوق، فالمراد أي شيء ينطبق عليه اسم السوق، ضرب موسى عليه السلام الحجر ﴿ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ﴾ انفجرت: انشقت، وخرجت من الحجر اثنتا عشرة عينا، والعين هي الموضع الذي يخرج منه كعين زمزم، فماء العيون لا يكون من السماء كالمطر، ولكن يكون من الأرض، أو الحجر، كما رأينا ما فعلته عصا موسى عليه السلام؛ وهنا ثلاث معجزات خارقة للعادة :

الأولى : ضرب الحجر بالعصا، فينبثق منه الماء، وهذه معجزة العصا.

والثانية : أن الضرب في الحجر الذي لا يخرج منه الماء عادة، ولا يعلم أن الماء ينبع من الأحجار ولكن من الأرض اللينة التي لا تكون حجرا متماسكا، وقد يخرج ماء العيون من الجبال ولكن يكون من شقوق يخرج منها لا من ذات الحجر، أما الذي يخرج من ذات الحجر فإنه خاص بمعجزة موسى عليه السلام. **الثالثة :** كون الماء يخرج اثنتي عشرة عينا على قدر عدد الأسباط، و ﴿ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ ﴾ أي مكان شربهم، أي العين التي خصصت لهم، وقد كان الحجر الذي ضربه موسى عليه السلام بعصاه مكعبا له أربعة جوانب ظاهرة على الأرض، فكان في كل جانب قد انبثق فيه ثلاث عيون، فيكون عددها في كل اثنتي عشرة عينا، وعلم كل أناس العين التي يشربون منها، فكان لكل سبط منهم ثلاث عيون. وإن هذا التوزيع بينهم لا يفرق، ولكنه يجمعهم، فالعدل يجمع ولا يفرق، وفوق ذلك فيه تسهيل للتناول فلا يتزاحمون ولا يتنازعون ولا يضيع الضعيف بينهم.

وقد بين الله تعالى أن الماء مباح لهم، كما أبيض لهم الطعام؛ ولذا قال تعالى: ﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا ﴾ أي أنه أبيض لهم الأكل من المن والسلوى، كما ذكرنا آنفا، أو أبيض لهم أن يأكلوا من ثمرات هذا الماء الذي يجيء إليهم من هذه العيون التي تفيض في الأرض غير مقطوعة، ولا ممنوعة.

وإن النعمة إذا كثرت على أمثال بني إسرائيل كانت مظنة الفساد، ولذا قال تعالى: ﴿ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾ العثو، من عثى بمعنى أفسد، أو بمعنى أضاع كل ما فيه من خير، فاعتدى على حق غيره، فيعتون يشمل كل فعل يؤدي إلى الاضطراب والإفزاز ومنع الخير، ويتقارب من معنى العبث، ويكون قوله تعالى: ﴿ مُفْسِدِينَ ﴾ ليس تكراراً للفظ لا تعثوا أو تأكيدا، إنما هو لبيان العثو، وهو القصد إلى الإفساد، فمفسدين معناها قاصدين إلى الإفساد.

وإن بني إسرائيل شأنهم دائما ألا يستقروا، بل هم في تملل مستمر، ولا يهتمهم إلا الطعام والشراب، ولذا قالوا لموسى عليه السلام الذي ابتلى بهم: ﴿ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّانِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾ .

كان اليهود (لعنهم الله) لا يهتمهم إلا ما يطعمون، فسألوا الأكل أولا ثم سألوا الماء ثانيا، ثم سألوا تلون الأطعمة، ولم يفكروا في أمر معنوي، لم يفكروا في العزة بعد الذلة، ولا في النجاة بعد القتل، ولا في المعاني الروحية التي جاء بها موسى عليه السلام، ولا في الإيمان بعد الكفر، ولا في الرفعة بعد الحطة. لم يفكروا في شيء من هذا إنما فكروا في الطعام وألوانه، لم يطلبوا الهداية، ولكن طلبوا ألوان الطعام، وقال تعالى عنهم: ﴿ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ ﴾ والمعنى: اذكروا معشر الحاضرين ما قلتم أنتم وأسلافكم، ولا تفكير لكم في جهاد تجاهدونه، ولكن في طعام تأكلونه، نادوا موسى

وهو لهم كالأم الرعوم: ﴿ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ﴾ وهو المن والسلوى، وقالوا: على طعام واحد، لأنه لون واحد متكرر مستمر، لا يتغير، فهو يعرض بطريقة واحدة، والشيء المتكرر يكون شيئاً واحداً، ولو تجدد وتكرر، ولو كان أكثر من واحد، ولو كان طيباً، وإن الرجل المادي يسأم ما يقدم له كل يوم، ولو كان أشهى، وقالوا يائسين من أن يرضوا: لن نصبر على طعام، فأكدوا النفي بـ "لن"

ودلوا على تمللمهم بقولهم "لن نصبر"، أي لن نستطيع أن نضبط أنفسنا فنحملها على الرضا بطعام واحد. ورتبوا على نفيهم الصبر نفيًا مؤكدا قولهم: ﴿ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا ﴾ الفاء فاء الإفصاح التي تفصح عن شرط مقدر دل عليه قولهم لن نصبر تقديره؛ فإذا كنا لا نصبر، ﴿ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ ﴾ ومعناه اضرع إلى ربك الذي خلقك وربك لا إلى أن يهدينا بل إلى أن يخرج لنا مما تنبت الأرض، وقوله "يخرج" في معنى جواب الأمر، أي إن تدع ربك فإنه يخرج لنا، فهم لتلفهم على ما يأكلون افترضوا أن الدعاء قد وقع، وافترضوا أن إجابة الدعاء قد تمت، فقالوا هذا الكلام الدال على رغبتهم في الإجابة السريعة.

والبقل معروف، وهو كل نبات لا ساق له غالباً كاللوبيا والفاصوليا ونحوهما كالقول، وفومها وهو الثوم وقيل القمح واللغة لا تساعد ذلك، وعدسها وبصلها وهما معروفان، ولكن موسى عليه السلام لم يسارع بالدعوة التي طلبوها، ولم تكن الإجابة التي رغبوا لإشباع نهمتهم، بل ذاكهم فيما يطلبون، وبين لهم أنهم يطلبون غير الحسن ويتركون الحسن، فقال لهم: ﴿ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ﴾ ، أي أتركون الخيو، وتطلبون بدلا منه الذي هو أدنى منه هان كان من نعمة الله تعالى.

وعبر عن الذي طلبوه بأنه هو الذي أدنى في الرتبة والمنزلة الغذائية وأنه خلق كذلك، وإن كان نعمة في ذاته ولكن رتبته دون ما أنتم فيه، وعبر بقوله تعالى: ﴿ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ ﴾ أي أنه في ذاته دان في رتبته ولا يعلو عنها ولا يصل إلى الذي هو خير في ذاته، وثابت على الخيوية؛ لا يزيل صفة الخيوية ما تطلبون.

والأدنى معناه القريب، ولما كان القريب سهل التناول، والبعيد صعب التناول أطلق الأدنى على كل أمر يسهل الحصول عليه وفي العادة لا يكون ذا منزلة.

والسؤال استفهامي تقريري لإنكار الواقع، أي فيه معنى التوبيخ، لأنهم في نعمة بالطعام الطيب الذي يجيء من غير كد ولا لغوب، وهو المن والسلوى، ولأنهم في مكان من العزة والنعمة يحمدون الله تعالى عليهما، ولا يفكرون في شهوة البطن مع هذه العزة إن كانوا أعزة كراما.

ولقد قال موسى كما أخبر ربه: ﴿ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ ﴾ ويفيد ذلك ضمنا بأن موسى لم يدع ربه كما طلبوا ولكن بين لهم المكان الذي يرون فيه ذلك، وعبر بقوله: ﴿ اهْبِطُوا مِصْرًا ﴾ ، لأن فيه

إشارة إلى أنهم ينزلون من منزلة مرتفعة العزة والرفعة إلى مكان دون ذلك؛ لأن الهبوط نزول من مرتفع إلى منخفض ، وهم ينزلون من العزة ، وضيافة الله تعالى إلى حيث يشبعون بطونهم و يرضون أهواءهم ، وبذلك استبدلوا الخبيث بالطيب .

وقوله: ﴿ اهْبِطُوا مِصْرًا ﴾ بالتكثير يجعلنا نفكر أهي مصر التي اضطهدوا فيها، وذبحت أبناءهم واستحيت نساءهم، أم مصر فيه ريف وأرض طيبة زارعة منتجة ما يريدون من قوم وقثاء وعدس وبصل. إن التكثير يفيد أي مصر فيها زرع وثمار، ولكن الكثيرين من المفسرين يذكرون أنها مصر التي أخرجوا منها والتي أرقوا في حياتهم فيها، ومع ذلك لم يذكر أنهم عادوا إلى أرض مصر، وموسى بينهم؛ ولذا نرجح أن موسى عليه السلام طلب إليهم أن ينزلوا من علياء الضيافة الربانية والعزة الإلهية وأن يشبعوا شهواتهم في أي مصر فيه الريف وما تنبت الأرض من زروع و عيون بدل عزة الصحراء.

بعد هذا يؤس موسى من إصلاحهم . أراد أن يرببهم على الوحدانية فقالوا :يا موسى اجعل لنا إلهًا كما لهم آلهة . وأراد موسى عليه السلام، أن يبعدهم عن فرعون وقومه، وأن يخلصهم من أوهامهم، فانتهزوا غيبته، واتخذوا العجل، وعبده . وطلب إليهم أن يقتلوا منابع الأهواء والشهوات في نفوسهم فتابوا وقبل الله تعالى توبتهم . ولما أراد الله تعالى أن يختبر نفوسهم فأمرهم أن يدخلوا القرية ساجدين، ويطلبوا ضارعين إليه أن يحط عنهم ذنوبهم، (دخلوا على أستاذهم طالبيين الحنطة).

طلب الله تعالى إليهم كل ذلك، ولكن نفوسهم طبعت على الأهواء والشهوات والأوهام فتركهم الله تعالى لتؤدي هذه الأخلاق إلى ما تنتهي إليه، وهو الذلة، فما أذل النفوس كالشهوات والأهواء، وإذا هانت النفوس ذلت، وإذا سيطرت عليها الأهواء خنعت، ولا يورث في النفس المذلة إلا المطامع.

ولذا قال تعالى: ﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ﴾ أي أحاطت بهم المذلة لا يخرجون من دائرتها، بل ينتقلون في دائرتها؛ ينتقلون فيها من جانب إلى جانب، ولا يخرجون منها، فصارت حالهم في ذلتهم كحال من ضربت عليهم قبة لا يخرجون منها، ولذلك عبر بـضربت عليهم، والمسكنة هي الخضوع والاستسلام للوهن والضعف، وهي لازمة للذلة، فحيث كانت الذلة كانت المسكنة، والخضوع للظالم ولا يرضون إلا بالذل، ولا يقبلون غيره، فإن النفس إذا ألقت الذل، واستمرته، ترضى بكل من يذلها وتسكن خاضعة له. فالمسكنة مصدر ميمي على وزن مَفْعَلَة معناه الخضوع المطلق والرضا بالظلم، أو الظهور بمظهر قبوله، وهو السكون ممن لا يجابهون أهل الباطل بقولهم الحق يصك آذانهم صكا.

هذه الأخلاق هي نتيجة لسيطرة الأهواء والشهوات، وهي الداء الذي يصحب من يعيشون في خصيب الأرض ولين العيش، ويفكهنون في ملاذ الدنيا، ويستمرئون البقاء فيها.

ولقد قرر الله تعالى عقوبة قاسية لذوي الضمائر الفاسدة، وهي أنهم يرجعون بغضب الله تعالى، فهم مطرودون من رحمة الله تعالى، فمعنى ﴿ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ﴾ أي أنهم رجعوا مصاحبين غضب الله تعالى ملازما لهم لا ينفكون عن الغضب، بل إنه يلازمهم في كل أدوار حياتهم.

ولقد ذكر الله سبحانه وتعالى ذلك الغضب الذي لازمهم بعد أن طردهم من رحمته، وأنهم لا يستحقونها، ذكر سبحانه وتعالى السبب في ذلك فقال تعالت كلماته: ﴿ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾ .

الإشارة إلى ما أنزله الله تعالى عليهم من الذلة والمسكنة وأنهما أبعدا عن رحمة الله مصحوبين بغضبه وقد لبسهم غضب الله تعالى، ومعه الخزي والعار.

قال سبحانه في سبب ذلك: ﴿ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ﴾ آيات الله تعالى المعجزات الدالة على رسالة موسى، وهي في ذاتها نفع لهم، أنجاهم من فرعون الذي كان يقتل أبناءهم، ويستحيي نساءهم، إذ ضرب البحر بعصاه عليه السلام ففرقت البحر ونجا بنو إسرائيل وأغرق الله تعالى فرعون، وأنه أنزل عليهم المن والسلوى إلى آخر آيات الله التي كانت نعماً عليهم ومعجزات دالة على نبوة موسى عليه السلام، والتعبير منه سبحانه وتعالى بقوله: ﴿ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾ بيان لاستمرار كفرهم، وتكرره بتكرر آياته، فإن " كانوا دالة على الاستمرار، والتعبير بالمضارع للدلالة على تكرر الكفر بتكرار الآيات، فما جاءتهم آية إلا كفروا بها، وهي باهرة تتضمن نعمة أنعم بها سبحانه وتعالى عليهم، فاجتمع فيهم كفر الإيمان بالكفر بدلائله، وكفر النعمة بعدم شكرها، وشكر المنعم واجب بحكم العقل والشرع وما جرى عليه الناس، ويجرون عليه إلى يوم القيامة.

وقد ذكر سبحانه وتعالى جريمة ثانية إيجابية فالجرائم السابقة كلها سلبية، الكفر سلب، وعدم شكر الله تعالى حيث يجب الشكر جريمة سلبية أيضاً، أما الجريمة الإيجابية فهي قتلهم الأنبياء بغير حق، فهم لا يكتفون بعصيان الله تعالى وكفرهم بآياته، بل يزيدون على ذلك لإمعانهم في الضلال بقتلهم النبيين الصديقين الذين أرسلهم الله سبحانه وتعالى لهدايتهم ودعوتهم إلى الحق كما قتلوا يحيى بن زكريا عليهما السلام.

ويظهر أنهم لم يقتلوا واحداً، بل كانوا يقتلون النبيين كلما خالفوهم لا يراعون مقامهم من الله تعالى، ولذلك كان التعبير بالمضارع الدال على التكرار، وكأن قتل النبيين كان عادة لهم وشأناً من شأنهم لتغلغل الكفر والعصيان في نفوسهم، واستمرائهم الباطل والعصيان، ولذلك علل تعالى تكرار كفرهم للآيات، وقتلهم للأنبياء بقوله: ﴿ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾ .

وقوله تعالى في وصف قتلهم للأنبياء بأنه بغير الحق، وصف لإفادة عنوهم وكفرهم لا لبيان أن القتل للنبيين قد يكون بحق، بل لبيان أن فعلهم إثم وليس له مبرر، وأن كونه بغير الحق للتشنيع على فعلهم وقبح تصرفاتهم، وقد علل تعالى كما تلونا بأن ذلك كان بعصيانهم واعتدائهم.

﴿ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا ﴾ أي ذلك الجرم الذي ارتكبه سببه أنهم عصوا أي أن نفوسهم تمردت واستمرت العصيان، وأنها أظلمت بتراكم المعاصي حتى استمراتها، وهل يصدر من النفوس المظلمة إلا ما يكون فسادا وشرًا؟! ويصلون إلى أقبح أنواع الشرور، وهو قتل الهداة أحباب الله تعالى وهم الأنبياء. وقد أشار سبحانه وتعالى إلى أن ذلك كان لمجرد الاعتداء، فهم في طبيعتهم العدوان، لأن المعصية إذا استمرت ولجوا في العصيان، وسيطرت الأثرة عليها يكون من آثارها لا محالة الاعتداء، الاعتداء في طلب الأشياء، والاعتداء بسيطرة الأهواء والشهوات، والاعتداء بقتل الأنبياء، فالاعتداء والعصيان من شئونهم، وهكذا هم بلاء هذا الوجود.

ترجمه زهرة التفاسير درآیات این مقطع

بنی اسرائیل همراهی موسی علیه السلام در معجزات حسی دوامدار زندگی می کردند اگر قوت دلیل وحی بودن آن سبب ایمان می بود از همه بیشتر ایمان دار و دارای قوت یقین باید بنی اسرائیل می بود و لیکن ایمان نوری است که الله متعال آنرا در دل پرهیزگاران می اندازد و حق را دریافته بدان اذعان و یقین می کنند و بدان مطمئن میشوند خداوند متعال نشانه های خویش را برای ما در مورد بنی اسرائیل نشان داده ولیکن آنان هرگاه، دلیل و معجزه ای برای ایشان می آمد، بدان کفر می ورزیدند و اگر آنان به حق اذعان و یقین می کردند حتما به برخی این معجزات باید اذعان می کردند اما آنان قوم معانه – ضدی – و نقض کننده ی امور محسوس بودند.

پیش موسی علیه السلام شکایت بردند که آب نوشیدنی نمی یابند. موسی (علیه السلام) با تضرع به پروردگارش برای آنان آب خواست از این جهت می فرماید: ﴿ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ﴾ إذ قسمیکه قبلاً ذکر نمودیم دلالت بر وقت ماضی می کند معنایش این است که همان وقتی را به یاد آورید که موسی علیه السلام برای تان از پروردگار آب خواست.

تشنگی آن وقت را به یاد آورید و اینکه موسی علیه السلام چگونه برای شما از پروردگارتان آب خواست الله متعال او را دستور داد که عصای خویش را بزند، سپس با زدن عصا دوازده چشمه جاری شد و این دوازده چشمه به تعداد، فرزندان یعقوب علیه السلام و نواده گان بعد از ایشان بود آنوقت را به یاد آورید چه آن معجزه ی الهی بود برای هر فرزند چشمه ای بود که از آن وی و همراهانش بنوشیدند تا بالای آب ازدحام صورت نگیرد قوی بدست بیاورد، و ضعیف و کمزور ضایع شود ﴿ إِذِ اسْتَسْقَىٰ ﴾ اینجا سین و تا برای طلب اند و یا برای سوال استسقاء عبارت از تضرع و فروتنی به الله متعال میباشد تا آب را فرود آورد استسقاء در واقع عبادت است زیرا استسقاء دعا کردن، و تضرع بسوی الله میباشد، تا آب را فرود آورد دعای تضرع کننده در ذات خود عبادت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم زمانی که باران می خشکید و زمین به قحطی مبتلا می شد، طلب باران

می کرد و به سوی مُصلی بصورت تواضع کننده و فروتنی کننده وسیله گیرنده با تضرع بیرون می شد و از پروردگار می خواست که آب بباراند و آب توأم فراوان نازل می شد تا اینکه مردم از ضرر رساندن آن بیمناک می شدند سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: (اللهم حوالینا و لا علینا)⁸⁷ ای بار الا ها باران را در اطراف مان بباران و آنرا بر ضرر ما قرار مده زمانی که موسی علیه السلام آب خواست باران نازل نه شد ولیکن فرمود: ﴿ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ﴾ با عصای خود سنگ را بزن عصای نشانه ای الهی و معجزه ای موسی علیه السلام بود که بصورت مار و اژدها بر می گشت و روان می شد، و با آن دریا را زد، و شگافت تا اینکه هر بخش آن همانند کوه قرار گرفت و با آن سنگ را زد، اما سنگ معین و دارای صفات ذاتی نبود بلکه معهود ذهنی میباش که بالای آن اسم حجر - سنگ - اطلاق میشود چنانکه در عربی گفته میشود ادخلا السوق در بازار داخل شو پس اسم سوق بالای هر نوع بازار اطلاق میشود موسی علیه السلام سنگ را زد. ﴿ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ﴾ از آن دوازده چشمه روان شد انفجرت پاره شد و از آن دوازده چشمه فوران زد.

عین : همان موضعی است که از آن آب جاری شد مانند چشمه ی زمزم پس آب چشمه ها مانند باران از آسمان نمی باشد ولیکن از زمین میباش و یا از سنگ قسمیکه در عملکرد عصای موسی علیه السلام می بنیم .

اینجا نه معجزه وجود دارد که خارق العاده اند.

نخست: زدن سنگ با عصا که از آن آب سرچشمه گرفت و این معجزه عصای بود.

دوم: زدن در سنگی که عادتاً از آن آب بیرون نمیشود و دانسته نمیشود که آب از سنگ سرچشمه گیرد ولیکن از زمین نرمی که سنگ ها باهم چسبیده بناشد گاه چشمه از کوه ها بیرون میشود اما از غارها و سوراخ های آن نه از خود سنگ اما آنچه که از ذات سنگ بیرون شده بود مخصوص به معجزه ی موسی (علیه السلام) بود!

⁸⁷ عن انس بن مالك قال بينما رسول (الله صلى الله عليه وسلم) يخطب يوم الجمعة انجاءه رجل فقال يا رسول الله فطمنا فادع الله ان يسقينا فمطرنا فما كدنا انصل الى منازلنا فمناز لنا نمطر الى الجمعة المقبله قال فقام ذالك الرجل او غيره فقال يا رسول الله ادع الله ان يصرفه عنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم حوالينا ولا علينا قال فلقد رأيت السحاب ينقطع يمينا و شمالا ولا يمطر اهل المدينة. از انس بن مالك رضی الله عنه روایت است که فرمود پیامبر صلی الله علیه وسلم روز جمعه، خطبه می داد که ناگهان مردی آمد وگفت ای پیامبر خدا باران خشکیده از الله بخواه که به ما باران دهد پس به ما باران باریده شدنزدیک نبود که به خانه های مان برسیم پیوسته باران تا جمعه آینده بارید میفرماید پس همان مرد یا شخص دیگر ایستاد شد و گفت ای پیامبر خدا از الله بخواه که باران را از مادور بسازد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا باران را در اطراف ما بباران، نه بر بالای ما گفت من ابرها را مشاهده کردم که طرف راست و چپ پاره می شدند و به اهل مدینه نمی بارید.

بخاری ابی عبدالله محمد بن اسماعیل صحیح البخاری کتاب الجمعة باب الاستسقاء فی الخطبه يوم الجمعة ص ۱۹۰ شماره ۹۳۳ دارالکتاب العربی بیروت ۱۴۲۹ هـ ۲۰۰۸ م.

قیشری ابی الحسن مسلم بن الحجاج صحیح مسلم کتاب صلاه الاستسقاء باب الدعاء فی الاستسقاء ص ۲۲۶ شماره ۸۹۷ دار الغد الجدیدقاهره چاپ اول ۱۴۲۸ هـ ۲۰۰۷ م.

سوم: بیرون شدن آب به اندازه ی دوازده چشمه به تعداد فرزندان یعقوب (علیه السلام) ﴿ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ﴾: هر قبیله محل نوشیدن خود را می دانست که مخصوص ایشان بود سنگی را که موسی (علیه السلام) با عصای خود زده بود مکعب چهارگوشه بود و چهار جانب داشت که از هر جانب آن سر چشمه، بیرون شده بود که تعداد آن دوازده چشمه میشود و هر یک از آن گروه و تیره چشمه ای را که از آن می نوشید می دانستند برای هر سبط سر چشمه بود.

این توزیع و تقسیم برای تفریق نبود بل برای جمع شدن شان بود عدالت جمع می کند نه تفریق بالاتر از این همه اینکه درین کار سهولت و آسانی برای دستیابی بود باهم در ازدحام قرار نمی گرفتند و باهم اختلاف نمی کردند و ضعیف و کمزور در میان ایشان ضایع نمی شد.

الله متعال بیان نمود که آب برای شان مباح است همان گونه که غذا برای شان مباح است از این جهت می فرماید: ﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا ﴾ بخورید و بنوشید یعنی خوردن من و سلوی برای شان مباح قرار داده شد قسمیکه بیان کردیم یا اینکه معنایش این است از ثمرات و نتایج این آب که طرف ایشان می آید و از زمین جاری میشود بدون قطع، ویا منع فراهم میشود.

هر گاه نعمت برا امثال بنی اسرائیل فراوان شود در آن منطقه فساد بوجود می آید ازین خاطر می فرماید: ﴿ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾ و در زمین فساد نکنید.

عثو: از عثی، یعنی به معنای فاسد شدن و ضایع شدن هر آنچه که در آن خیر باشد و در آن تجاوز به حق دیگران باشد لفظ عثو: شامل هر آن عملی میشود که منجر به اضطراب و پریشانی و ممانعت از خیر شود و هم معنا با لفظ عبث - بیهوده - میباشد مُفْسِدِينَ: تکرار به لفظ لاتعتوا نیست با تأکید باشد بل بیان برای عثو: که عبارت از قصد فساد میباشد. مفسدین به معنای قصد کننده به فساد:

همیشه عادت بنی اسرائیل این بود که آرام نگیرند بلکه در نا آرامی همیشگی قرار داشتند جز خوردن و نوشیدن غم نداشتند از این جهت به موسی علیه السلام که با ایشان مورد آزمایش قرار گرفت گفتند یا موسی ﴿ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ﴾ ای موسی ما به یکنوع غذا صبر کرده نمی توانیم. یهودیان نفرین خدا برایشان باد جز خوراک، و خوردن غم نداشتند نخست از خوردن پریشان کردند، باز در بار دوم: آب خواستند باز غذا های رنگارنگ خواستند و در امر معنوی فکر نکردند و بعد از ذلت به عزت خود فکر نکردند و نه به نجات یافتن بعد از قتل و کشتار و نه به مطالب روحی فکر کردند که موسی علیه السلام با خود آورده بودند، و نه به ایمان بعد از کفر و نه به رفعت و سربلندی بعد از پستی در هیچ یک از این امور فکر نکردند بلکه در غذا و رنگ های آن فکر کردند. هدایت نخواستند اما غذا های رنگین خواستند الله متعال در مورد ایشان می فرماید: ﴿ وَإِذْ قُلْنَا يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ﴾ معنایش این است که ای گروه حاضرین آنچه را که شما، و اسلاف تان گفته بودید به یاد آورید و در جهادی که شما سعی و تلاش و رزیدید، هیچ فکر و اندیشه نکردید و لیکن اندیشه

ی تان در غذای خوردنی بود موسی (علیه السلام) راکه برای شان همانند یک مادر دلسوز و مهربان بود صدا زدند یا موسی ﴿لَنْ نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ﴾ طعامی که از آن به عدم صبر یاد کردند – همانا من و سلوای بود و گفتند به یک غذا صبر کرده نمی توانیم چون دارای یک رنگ تکراری ، و دوامدار بود تغیر نمی کرد و به یک گونه پیش کرده می شد چیز تکراری مانند یک چیز است هر چند مجدد شود و تکرار شود اگر چه بیش از یک نوع باشد، و هر چند خوب هم باشد انسان ماده پرست از چیزی که هر روز برایش تقدیم شود خسته و مانده میشود هر چند لذت بخش هم باشد. ایشان به امید رضایت به ناامیدی گفتند ما نفس های خود را کنترل کرده نمی توانیم به یکنوع غذا به رضایت و خواسته ی تحمیل کنیم و بر نفی صبر و شکیبای خرد با این گفتار شان نفی را مؤکد ساختند ﴿فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا﴾ برای ما از پروردگارت بخواه که آنچه را که از سبزی جات زمین می رویاند برای ما بیرون آرد فای امضاحیه است که شرط مقدر که این قول شان لن نصیر بر آن دلالت دارد واضح و روشن می سازد که هر گاه ما صبر کرده نمی توانیم ﴿فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ﴾ معنایش این است که به پروردگارت که تو را پیدا نموده تضرع و فروتنی کن نه اینکه ما را هدایت کند بلکه برای ما از زمین سبزیجات را برویاند یخرج : درمعنای جواب امر است یعنی اگر تو از پروردگارت بخواهی برای ما بیرون خواهد ساخت آنان با وجود حسرت خوردن شان به آنچه که می خوردند چنین فرض کردند که دعا واقع شده ، و اینکه اجابت دعا تکمیل شده سختی راکه دلالت بر علاقمندی شان بر اجابت دعا بود گفتند و نقل نمودند.

﴿بَقْلِهَا﴾ بقل معروف و شناخته شده است هر گیاهی که غالباً ساق نداشته باشد مانند لوبیا، و فاصله و امثال آن مانند فول – باقلا و نخود – ﴿وَفُومِهَا﴾ یر، یا گندم ، اما لعنت بر آن کمک نمی کند ﴿عَدَسِهَا وَبَصَلِهَا﴾ دال و پیاز این دو معروف اند و لیکن موسی علیه السلام به دعوت و خواستی که کرده بودند شتاب نورزید و نه اجابتی را که بدان علاقمند بودند بخاطر اشباع و سیر شدن اراده ی شان بود بلکه به مطالبه شان مذاکره کرد و برای شان و اضح ساخت که ایشان حسن – و نیک را گذاشته غیر حسن را می خواهند برای شان فرمود: ﴿أَسْتَبْدُلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾ یعنی آیا شما خیر را می گذارید و عوض آنرا که از آن پست تر است می خواهید هر چند که نعمت الله هم باشد. آنچه را که خواسته بودند در مرتبه و منزلت غذای پایانی تعبیر کرد، و اینکه چنین پیدا شده اگرچه در ذات خود نعمت است ولیکن مرتبه اش پایان تراز آن چیزی است که شما خواسته اید ﴿الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ﴾ یعنی خواست شما در این مورد این است که اینان در ذات خود پایان اند و به آن درجه ای نمی رسند که در ذات خود خیر باشد و بر خیریت استوار باشد و صفت خیریت از آن دور نمی شود ﴿أَدْنَىٰ﴾ معنایش قریب است و از اینکه قریب به آسانی به دسترس قرار میگرد و بعید چون به دست

آوردنش دشوار است ادنی بر هر امری که حصولش آسان باشد و عادتاً دارای منزلت و مقام نباشد اطلاق می گردد سؤال استفهام تقریری برای انکار واقع است و معنای توییخ و سرزنش را میدهد چون - بنی اسرائیل - در نعمتی قرار داشتند که غذای پاک و خوب برای شان بدون مشقت و تکلیف می آمد که همانا من و سلوای بود و ایشان در جایگاه عزت و نعمتی قرار داشتند که باید حمد و ثنای الهی را می گفتند و به شهرت بطن و شکم در موجودیت همچو نعمت فکر نمی کردند، اگر با عزت و اهل کرم می بودند.

موسی (علیه السلام) قسمیکه الله خبر داده فرمود: ﴿ اٰهْبِطُوْا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ ۗ ﴾ در شهر پائین شوید آنچه را خواسته اید برای تان میسر است ضمناً از آیه دانسته میشود که موسی علیه السلام قسمیکه بنی اسرائیل خواسته بودند پروردگارش را دعا نکرد و لیکن جایگاهی را که در آن داشتند برای شان بیان فرمود و با این قول ﴿ اٰهْبِطُوْا مِصْرًا ۗ ﴾ تعبیر کرد آیه اشاره به این است که آنان از مقام و مرتبه ای بلند عزت، و رفعت، به جایگاه پست سقوط می کنند چون معنای هبوط - پائین شدن از بلندی به پستی میباشد. آنان از عزت، و مهمانی الله تعالی به جای پائین شدند که صرف شکم خود را سیر می کردند و به خواهشات خود رضایت دادند و به این طور خوب را یا ناپاک تبدیل کردند.

﴿ اٰهْبِطُوْا مِصْرًا ۗ ﴾ نکره در آیه فکرمارا به اینجا می رساند که آیا مقصود از مصر همان سرزمین رنج و مشقت میباشد که فرزندان شان ذبح می شدند و زنان شان زنده نگهداری می شدند؟ یا مصر سرزمین ایلاق، و دارای زراعت، و تولیداتی که از آن سبزیجاتی چون: سیر، گندم و عدس و پیاز حسب خواهشات شان میباشد؟

نکره افاده می دهد که منظور از مصر، همان سرزمین دارای زراعت و میوه جات است و لیکن بسیاری از مفسرین ذکر نموده اند که این همان مصری است که از آن اخراج کرده شدند، و در زندگی شان به مشقت و تکلیف مواجه شدند اما با این همه ذکر کرده نه شده که ایشان به سرزمین مصر برگشته باشند، درحالی که موسی علیه السلام در میان شان بود لذا ما ترجیح میدهیم که موسی علیه السلام از ایشان خواست که از رضایت و مهمانی ربانی، و عزت الهی پایان شوند، و در هر جای از مصر - شهر - که در آن بیلاق باشد و زمین کشت برویاند. خواست خود را پائین شده اشباع سازند موسی علیه السلام بعد از این از اصلاح ایشان مأیوس و نا امید شد و خواست که آنان را به یکتا پرستی تربیه کند. گفتند ای موسی برای ما هم معبودی قرار ده قسمیکه به آنان معبودی هست موسی علیه السلام خواست - قومش - را از فرعون و قوم وی دور سازد و از توهم و خیالات خلاص کند اما آنان از غیاب (موسی علیه السلام) فرصت را استفاده نموده گوساله را معبود قرار دادند و از ایشان خواست سرچشمه ی خواهشات خود را در نفوس شان به قتل رسانند الله متعال توبه ای شان

را پذیرفت آنان دستور داد که در قریه سجده کنان داخل شوند و با تضرع از وی بخواهند که گناهان شان را محو سازد اما آنان بر عکس با مطالبه ی گندم گویان (به مانند کودکان) الخشکان زدند. الله متعال از ایشان مطالبه نمود - که دعا کنند و تضرع نمایند - اما نفوس ایشان بر خواهشات و شهوات و توهّمات پی ریزی شده بود، الله ایشان را گذاشت تا این اخلاق و رفتار شان ایشان را به مرز ذلت و خواری سقوط دهد هرگاه نفوس خوار شوند دلیل میشوند و خواهشات وقتیکه بر آن سیطره و غلبه کند نابود میشود نفوس ذلیل جز آرزو های چیزی را به ارث نمی برد .

از این جهت الله می فرماید ﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ﴾ یعنی ذلت و خواری ایشان را احاطه نمود که از دایره ی آن بیرون شده نتوانند بلکه در دایره ی آن از یکجا بجای دیگر انتقال یابند پس درین ذلت و خواری حالت ایشان همانند کسی است که بالای و ی قبه - گندی - گذاشته شود از آن بیرون شده نتواند ازین خاطر به ﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ ﴾ تعبیر نمود.

مسکنه : به معنای فروتنی و بخاطر سستی و ضعف تسلیم شدن که لازم ذلت و خواری است هر جا که ذلت باشد آنجا مسکنه هم است، و در برابر ظالم به فروتنی تن میدهد و جز ذلت چیزی رضایت نمی دهد، و جز آن چیز را نمی پذیرد نفس هر گاه با ذلت اُنس بگیرد و ادامه دهد با هر کسیکه او را ذلیل کند در برابرش فروتنی می کند.

مسکنه : مصدر میمی بر وزن مفعله به معنای فروتنی مطلق و رضایت به ظلم و خود را در مقابل آن به قبولیت شان دادن است مسکنه از سکون گرفته شده کسیکه در مقابل باطل با سخن حق مواجه شده نتواند این اخلاق نتیجه ی تسلط خواهشات مییابد.

و این در دو بیماری با کسانی همراه میشود که در سرزمین سرسبز و نرم و باد هوا زندگی می کنند و در لذت های دنیوی، و بقای آن عیش و زندگی نموده وقت شان را سپری می کنند.

خداوند متعال برای کسانی که و جدان فاسد دارند عقوبت و سزای سختی را مقرر نموده است و به خشم و غضب الهی بر می گردند و آنان از رحمت الهی رانده شده اند پس معنای ﴿ وَبَاءُوا بِغَضَبِ مَنْ اللَّهِ ﴾ این است که آنان پیوسته و لازم به غضب الهی برگشتند و از غضب جدا نخواهند شد بلکه در همه ادوار زندگی شان خواهد ماند خداوند متعال بعد از رانده شدن شان از رحمتش عضبی را که پیوسته با آنان میماند و اینکه ایشان مستحق رحمت نیستند سبب آنرا چنین بیان نموده . ﴿ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾ اشاره به این است که آنچه را الله از ذلت و خواری نازل نموده ، و توأم با خشم و غضب الله تعالی ایشان را از رحمتش دور ساخته و در ضمن رسوای و عار را برای شان مقرر ساخته.

خداوند متعال سبب آنرا چنین بیان می کند ﴿ ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ﴾ آیات الهی همان معجزات دلالت کننده بر رسالت موسی (علیه السلام) میباشد که در ذات خود به نفع و فایده ی شان بود آنان را از فرعونى که فرزندان شان را مى کشت، و زنان شان را زنده نگه مى داشت نجات داد. و موسی (علیه السلام) با عصای خود دریا را زد و دریا از هم شگافت و بنی اسرائیل نجات یافت و خداوند فرعون را غرق نمود و من و سلوای را به عنوان نعمت به ایشان نازل کرد این معجزات دلیل بر نبوت موسی علیه السلام بودند. تعبیر الهی به این قول ﴿ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾ بیان از استمرار و دوام کفر و تکرار کفر با تکرار آیات الهی میباشد گانوا دلالت بر استمرار دارد و تعبیر به فعل مضارع دلالت بر تکرار کفر دارد هیچ معجزه ی نه آمده مگر اینکه ایشان بدان کفر ورزیدند معجزاتی که مشتمل بر نعمت واضح و روشن بود پس کفر ایمان با کفر دلائل در میان شان جمع گردید کفر نعمت عدم شکر گذاری آنست در صورتی که به حکم عقل شرع و شکر منعم برایشان واجب بود و این جریان تا روز قیامت در میان مردم جاری است.

جریمه ی دوم را الله متعال به عنوان جریمه مثبت بیان نموده و جرائم سابقه همه سلبی و منفی بودند کفر سلبی است عدم شکر الهی نیز جریمه سلبی است اما جریمه ایجابی همانا قتل ناحق پیامبران الهی میباشد ایشان تنها به معصیت الهی و کفر به آیات وی اکتفا نکردند بلکه اضافه از آن با این گمراهی عمیق پیامبران راستین را که الله به خاطر هدایت ، و دعوت حق فرستاده بود به قتل رساندند چنانکه یحیی بن زکریا علیها السلام را به قتل رساندند.

از آیه معلوم میشود که – تنها یک پیامبر را نکشتند بلکه پیامبران را به قتل رساندند هر باری مخالفت می کردند جایگاه را که نزد الله داشتند مراعات نمی کردند از این جهت تعبیر با مضارع دلالت کننده بر تکرار میباشد گویا قتل پیامبران برای شان عادت بود و بخاطر غلغله – شور و هیاهوی – که با کفر و عصیان در نفوس شان جای گرفته بود و در باطل و عصیان شان ادامه می دادند به الله متعال کافر شدن، شدن شان به آیات و قتل شان پیامبران را با این علت ذکر نموده ، ﴿ ذَلِكْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾ این کار بسبب نافرمانی و تجاوز شان بود.

این قول الهی در وصف قتل پیامبران به ناحق وصفی است که سرکشی و کفر ایشان را افاده می کند اما برای این بیان نیست که قتل پیامبران گناه به حق وجود دارد بلکه برای این بیان میباشد که کار ایشان گناه است و هیچ توجیه ندارد و اینکه به ناحق گفته برای تقبیح و نکوهش کار ایشان میباشد و تقبیح تصرفات شان قسمیکه بیان نمودیم چه این کار بواسطه ی معصیت و تجاوز شان میباشد.

﴿ ذَلِكْ بِمَا عَصَوْا ﴾ یعنی این جرمی را که مرتکب شدند سبب آن معصیت بود و نفوس شان متمرّد و سرکش شده بود و در عصیان خود ادامه دادند و با مترکم شدن معصیت ها – نفس ها شان – تاریک

شد . تا اینکه بدان معتاد شدند آیا از نفوس تاریک جز این صادر میشود که – در آن فساد و شر نباشد؟
وبه بدترین نوع شرور و بدی هارسیدند که عبارت از قتل رهبران محبوب الهی پیامبران اند.
خداوند متعال اشاره نموده که این کاری که نه تنها به مجرد تجاوز صورت گرفته بلکه در طبیعت
ایشان چنین تعدی بوده چون هر گاه معصیت دوام پیدا کند و انسان – در معصیت فرو رود و خود
خواهی بر آن چیره شود طبعاً یکی از آثار تجاوز میباشد تجاوز در طلب اشیاء تجاوز بخاطر تسلط
یافتن خواهشات، تجاوز بخاطر به قتل رساندن پیامبران تجاوز و معصیت عادت بنی اسرائیل بود و
به این گونه این عادت اکنون هم وجود دارد.

مقطع ششم

مردم همه پیش الله مساوی اند در صورت ایمان پاداش شان میدهد

ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره آیات ۶۲ - ۶۴

الناس جميعا سواء أمام الله يجزيهم إن آمنوا

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ ۶۲ ﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ ۶۳ ﴿ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ ۶۴ .

ترجمه آیات :

کسانی که ایمان داشتند و یهودیان و مسیحیان و ستاره پرستان و فرشته پرستان ، هرکه به خدا و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد چنین افرادی پاداش شان، در پیش گاه خدا محفوظ بوده ، و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بریشان دست نخواهد داد .
وبه یاد آورید آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان نگاه داشتیم و به شما گفتیم محکم برگزید آنچه را به شما داده ایم و در عمل بدان جدی باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مدنظر بگیرید تا پرهیزگار شوید سپس شما بعد از همه اینها از طاعت و عبادت روگردان شدید و اگر لطف خدا و رحمت او شامل شما نمی شد جزی زیانباران می بودید .

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

اختص الله سبحانه وتعالى الآيات السابقة ببني إسرائيل وكفرهم بالآيات المتتالية آية بعد آية ، وبتكرار وتوالي ذلك الكفر ليبين سبحانه وتعالى انصرافهم عن الحق مع كثرة الآيات، وكفرهم بالنعمة مع تواليها. وكان القارئ للقرآن الكريم يحسب أن العبر تنزل لمن يكفر بها، والآيات المعجزة تتوالى على من ينكرها. .

فَيُبَيِّنُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ الْغَايَةَ مِنْ هَذِهِ النِّعْمِ هِيَ الْإِيمَانُ، وَأَنَّهُمْ إِنْ كَفَرُوا بِهَا فَبَابِ التَّوْبَةِ مَفْتُوحٌ لَهُمْ وَلِغَيْرِهِمْ
وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ لِيَتَفَكَّرَ النَّاسُ فِيؤْمِنُوا وَلِيَجِدُوا فِيهَا الْبِرْهَانَ فَيُؤْمِنُوا ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ . 88

وقد قضى الله تعالى أن الإيمان مقبول من كل الطوائف والملل، وقد جعل سبحانه وتعالى ذلك الحكم
الخالق الأبدي معترضا في أخبار بني إسرائيل ليفتح باب الإيمان لهم، ولغيرهم، فقال تعالى: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا ﴾ . والإيمان بالله
تعالى هو الإيمان بالله باعتقاد وحدانيته في الخلق والتكوين بالاعتقاد أن أحدا شارك الله تعالى في إنشائه
الخلق، وأنه وحده خالق كل من في الوجود وأنه لا تخرج حركة عن حركة في الوجود وإنما ذلك قيوميته
وإرادته، وأنه ليس بوالد ولا ولد ولم يكن له كفواً أحد، وأنه جلت صفاته، فليس كمثل أحد، وهو السميع
البصير، وأن يؤمن باليوم الآخر وما فيه من حساب، وثواب وعقاب، وأن يؤمن بملائكته وكتبه ورسله.
هذا هو الإيمان فمن آمن من أتباع محمد - صلى الله عليه وسلم - ذلك الإيمان، وأردف إيمانه بالعمل
الصالح الذي يكون طاعة لله تعالى وفيه صلاح الناس، ﴿ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ وكذلك من
آمن من اليهود بالله والملائكة الأطهار والرسل الأمجاد ومنهم محمد بن عبد الله رسوله الأمين، علم أن
الله منزلة عن مشابهة المخلوقين، وأنه ليس كمثل شيء وعمل صالحا ﴿ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ﴾ . وكذلك النصارى إذا آمنوا بالله ورسله وأنه ليس بوالد ولا ولد ﴿ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ﴾ . هذا هو الإيمان بالله حق الإيمان .

وكذلك الصابئون منتوا فيهم ذلك الإيمان الموحد بالله تعالى في الخلق والتكوين والعبادة وآمن بالغيب
وملائكته وكتبه ورسله عامة ورسوله محمد - صلى الله عليه وسلم - خاصة.

هؤلاء إذا آمنوا ذلك الإيمان، وأخلصوا لله ذلك الإخلاص وقووا إيمانهم بالعمل الصالح الذي يكون فيه
الطاعة لله ولرسله والاستجابة لكل ما أمر به - من كانوا كذلك فلا خوف عليهم من عقاب ينزل بهم ولا
يحزنون على ما فاتهم في ماضيهم من شر، لأن الإيمان يجب ما قبله كما قال تعالى: ﴿ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ . . ﴾ ، فلا يأسون على ما فاتهم ويفرحون بما أتاهم.

ونقبس قبسة من صورة الإيمان كما علم جبريل أمة محمد صلى الله تعالى عليه وسلم :
روى ابن ماجه عن عمر رضي الله عنه قال :كنا جلوسا عند النبي - صلى الله عليه وسلم - فجاء رجل
شديد بياض الثياب، شديد سواد شعر الرأس، لا يرى عليه أثر السفر، ولا يعرفه منا أحد، فجلس إلى
النبي - صلى الله عليه وسلم - ، فأسند ركبته إلى ركبته، ووضع يديه على فخذه، ثم قال " يا محمد، ما

88 سورة ذاريات آيت : ٥٦ .

الإسلام؟ فقال: شهادة أن لا إله إلا الله، وأني رسول الله وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصوم رمضان وحج البيت. قال: صدقت، فعجبنا منه يسأله ويصدقته، ثم قال: يا محمد، ما الإيمان؟ قال: أن تؤمن بالله وملائكته، وكتبه، ورسوله، واليوم الآخر، والقدر خيره وشره، قال: صدقت، فعجبنا منه يسأله ويصدقته، ثم قال: يا محمد، ما الإحسان؟ قال: أن تعبد الله كأنك تراه فإنك إن لا تراه فإنه يراك، قال: فمتي الساعة؟ قال: ما المسئول عنها بأعلم من السائل، قال: فما أمارتها؟ قال: أن تلد الأمة ربّتها، وأن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في النبيا⁸⁹

هذا هو الإيمان الذي يزيل الفوارق التي تكون بين الأمم والجماعات والأديان، وقبل أن نتم الكلام حول الآية الكريمة نذكر أموراً ثلاثة فيها بيان للناس في ظل بيان القرآن الكريم.

أولها الفاء في قوله تعالى ﴿ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ هي في جواب الشرط أي أن الإيمان الذي شرحناه والعمل الصالح الذي ذكرناه هو الشرط لأن ينالوا الجزاء من أمن الخوف، وألا ينالهم حزن على الماضي .

الأمر الثاني: قد عرفنا اليهود، وهم منحرفون دائماً، ولكن فتح لهم باب الرجاء، والنصارى كذلك، فمن هم الصابئون؟. الصابئون الذين ظهروا في الإسلام وقبله هم أكرم الناس لعبادة الأوثان، ويعلمون صبيانهم كتمانها، وقد قال عنهم أبو بكر الرازي في كتابه أحكام القرآن: وأصل اعتقادهم تعظيم الكواكب السبعة أو عبادتها واتخاذها آلهة، وهم عبدة أوثان في الأصل إلا أنهم منذ ظهر الفرس على إقليم العراق، وأزالوا مملكة الصابئين لم يجسروا على عبادة الأوثان ظاهراً، لأنهم منعوهم من ذلك، وكذلك الروم وأهل الشام والجزيرة كانوا صابئين، فلما تنصر قسطنطين حملهم بالسيف على الدخول في النصرانية، فبطلت عبادة الأوثان من ذلك الوقت، ودخلوا في غمار النصارى في الظاهر، وبقي كثير منهم على تلك النحلة مستخفين بعبادة الأوثان، فلما ظهر الإسلام دخلوا في غمار النصارى، ولم يميز المسلمون بينهم وبين النصارى، إذ كانوا مستخفين بعبادة الأوثان، كاتمين لأصل اعتقادهم، وهم أكرم الناس لاعتقادهم فالصابئة يعبدون الكواكب والأوثان، ويظهرون بالنصرانية، هذا ما يجب بيانه هنا، ومن أراد التفصيل فليرجع إلى كتابنا تاريخ الجدل.

الأمر الثالث: إن بعض النصارى - ومال مئلهم من في دينه لين - قال: إن القرآن الكريم يعترف بأن النصارى لا خوف عليهم ولا هم يحزنون، ونقول إنه اشترط للاعتراف للنصارى بأنه لا خوف عليهم ولا هم يحزنون - الإيمان بالله تعالى، وأنه الواحد الأحد، وأنه ليس بوالد ولا ولد، وليس له كفوا أحد،

⁸⁹ حديث جبريل الشهير، رواه بهذا اللفظ ابن ماجه: المقدمة (٦٢)، ورواه مسلم: كتاب الإيمان (٩)، والبخاري: الإيمان (٤٨)، والنسائي (٤٩٠٤) وأبو داود (٤٩٧٥) وأحمد: مسند العشرة المبشرين (١٧٩) .

فهل يؤمن النصارى في عصرنا ذلك الإيمان وهم يقولون إن الله ثالث ثلاثة، والله تعالى يقول: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾ ، ويقولون بألوهية المسيح كما قرروا ذلك في مجمع نيقية بإجماع القساوسة وإجماعهم إلى اليوم، والله تعالى يقول: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾ .

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ ٦٣ ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ٦٤

عاد القول إلى بني إسرائيل بعد أن ذكر اليهود والنصارى والصابئين، لبيان أنه لا يصح أن يبيسوا من رحمة الله تعالى بعد ما كان منهم في ماضيهم، وما يكون منهم في حاضرهم إن آمنوا بالله حق إيمانه، وبالأخرة إيمان إذعان ورجاء إن أطاعوا، وخوف العقاب إن عصوا.

بين الله تعالى حال اليهود في ماضيهم ويتحملة الذين حضروا النبي - صلى الله عليه وسلم -، لأنهم أقرروا عليه فكان الخطاب بما حصل من أسلافهم موجه أيضا لأخلافهم. قال تعالى:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ﴾ .

الطور هو الجبل الذي هو في سيناء، فهو جبل معين ذكره الله تعالى في عدة آيات، وهو منسوب إلى سيناء كما قال تعالى: ﴿وَالنِّينَ وَالرَّيثُونَ﴾ ١ ﴿وَطُورِ سِينِينَ﴾ ٢ ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ ٣. (أخذ الله ميثاق بني إسرائيل، والميثاق مفعال من الوثوق أي: وقفنا القول والأوامر التي أمر الله بها ونهى فيها، وبين لهم عظمة قدرته وقوة عظمتها، وترهيبا لأمره بعد ترغيبهم فيه، وفي هذا الرفع آية حسية تدل على رسالة موسى عليه السلام، وأنه يتلقى أوامره من ربه، إذ كانوا قد طلبوا رؤية ربهم فخرؤا صعقين، فهذا ربهم يخاطبهم بآية، ورفع الجبل هذا هو ما قاله الله تعالى في سورة الأعراف: ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ...﴾ 90.

ولقد ذكر سبحانه وتعالى مضمون الميثاق إجمالاً، فقال خذوا ما آتيناكم بقوة، أي بجد وإتقان، وتعرف، وعناية، ﴿وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ﴾ ، أي اجعلوه في ذاكرتكم دائما لا تغفلون عنه، ولا تهملونه، واجعلوه حاضرا دائما في قلوبكم لتعملوا به، ويكون في وعيكم دائما، ولقد ذكر بعض ما في هذا الميثاق بالتفصيل فقال تعالى: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ﴾ .

90 سورة اعراف آيت : ١٧١ .

هذا هو بعض التفصيل لهذا الميثاق المحكم الذي واثقه الله عليهم مؤكداً ذلك التوثيق برفع الجبل فوقهم كأنه ظلة يظلهم، وطالبهم بأن يأخذوا ما آتاهم الله تعالى من تكاليفات ذكرنا بعضها، بقوة، أي بيقين وجزم وتصديق وإذعان، وأن يقرن ذلك بالعمل، فلا تأخذونه بيد، وتردونه باليد الأخرى، واذكروا ما فيه، أي اجعلوه دائماً في وعيكم وذاكرتكم وقلوبكم، ولا تنسوه.

وإن ذكر الشريعة وأحكامها هو أساس تنفيذها، وإن المسلمين اليوم قد عراهم ما أصاب في ماضيهم يحفظون القرآن ولا يعونه، ويرددون حروفه، ولا يتدبرونه، ولقد روى مالك في موطنه عن ابن مسعود أنه قال: (سيأتي على الناس - زمان قليل فقهاؤه، كثير قراؤه، تحفظ فيه حروف القرآن، وتضيع حدوده، كثير من يسأل، قليل من يعطي يطيلون فيه الخطبة، ويقصرون الصلاة يُبذون فيه أهواءهم قبل أعمالهم . أي يتبعون أهواءهم ويتركون ما افترض عليهم.

كانت هذه الأوامر التي واثقهم الله تعالى عليها، وأمرهم أن يذكرها دائماً لأجل أن يتقوا الله تعالى أي يجعلونها وقاية لهم من ذنوبهم، أو رجاء أن تمتلئ بتقوى الله تعالى قلوبهم، وتغلب عليهم مخافة ربهم فلا يعصوه، ويبادروا إلى طاعته، ولذلك قال تعالى: ﴿وَلَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ أي ترجون التقوى والخوف منه. ولكن كان هذا الميثاق الذي وثقه تعالى بأمر حسي، لأنهم لا يعتبرون إلا بالمحسوسات مؤدياً إلى أن يتقوه سبحانه بل إنهم تلقوا أمراً موثقاً ذلك التوثيق، مؤكداً ذلك التوكيد، ولكنهم كعادتهم في استهانتهم بأمر الله ونهيه نسوه وتولوا عنه معرضين؛ ولذلك قال تعالى:

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ ...﴾ ٦٤ التولي هو الإعراض، وأصله الإدبار، وأن يجعل جسمه مولياً وجه من يطالبه بقول أو عمل، والمعنى أنهم أعرضوا إعراضاً شديداً واضحاً، كمن يعرض عن القول بتولية جسمه، واتجاهه في اتجاه غير اتجاه من يواجهه بالقول، ومعنى ذلك أنهم جعلوا الله وميثاقه وراءهم، ودبر آذانهم. والتعبير هنا بـ "ثم" التي تدل على التراخي للإشارة إلى البعد عن الميثاق وموجبه، وعملهم المناقض لأمر الله تعالى، والإشارة فيها بالبعيد في قوله تعالى: ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ لبيان بعد عملهم، عن الميثاق الذي أمرهم سبحانه وتعالى أن يأخذوه بقوة، وأن يذكره دائماً وأن يكون في وعيهم في كل أحوالهم.

وإن ذلك التولي كان بالإعراض عما جاء في التوراة أو الألواح العشرة التي أخذوها بقوة، وطولبوا بذكرها دائماً ليمكنهم أن يعملوا بها، وقد قال القفال الشاسي بعض ما تولوا به عن التوراة فقال: وإنهم بعد قبول التوراة، ورفع الطور تولوا عن التوراة بأمور كثيرة فحرفوا كلمها عن مواضعه، وتركوا العمل بها، وقتلوا الأنبياء، بعد أن كفروا بهم، وعصوا أمرهم، ومنه ما عمله أوائلهم، ومنه ما فعله متأخروهم، ولم يزالوا في التيه مع مشاهدتهم لأعاجيب البلاء يخالفون موسى ويعترضون عليه، ويلقونه بكل أذى، ويجاهرون بالمعاصي في معسكرهم ذلك، حتى لقد خسف ببعضهم وأحرقت النار بعضهم

وعوقبوا بالطاعون، ثم نقل متأخروهم ما لا خفاء فيه، حتى عوقبوا بتخريب بيت المقدس، وكفروا بالمسيح وهموا بقتله.

هذه كلمات صورت توليهم عن الحق، واستدباره في عامة أمورهم، وكان منهم في عهد موسى وهو يكلمهم عن الله، ويتولى تربيتهم وبث روح الإيمان في قلوبهم التي قست وكانوا صورة واضحة للناس الذين تغلب عليهم شقوتهم.

ولقد قال تعالى: ﴿ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ الفاء فاء الإفصاح التي تفصح عن شرط مقدر أي إذا كان ذلك كله منكم بعد ذلك التوثيق لأمر الله تعالى ونهيه، وأمركم أن تأخذوه فإنه كان ينزل بكم الخسران المبين والعذاب المهين، ولكن لولا فضل الله عليكم ورحمته. و "لولا" هنا هي التي يقال فيها أنها حرف امتناع وجود أي حرف امتناع الجواب لوجود الشرط. والمعنى أنكم كنتم تستحقون بذلك عذاب الهون، ولولا فضل الله أي إرادته أن يزيد خيره عليكم تمكينا لكم من فعل الخير بأمهالكم لكنتم من الخاسرين، ولقد قال الراغب في تفسيره: الخاسر المطلق هو الذي خسر أعظم ما يفتنى، وهو نعيم الأبد.

فالخاسرون: هم الذين خسروا أنفسهم، بأن أوقعوها في الهلكة والعذاب. وإن النص القرآني يفيد أن الله بفضله ورحمته أعطاهم مهلة ليتداركوا أمرهم، ولم يكتبهم من الخاسرين.

ترجمه زهرة التفاسير در آیات این مقطع

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾: کسانی که ایمان داشتند و یهودیان و مسیحیان و ستاره پرستان و فرشته پرستان هر که به خداوروز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد چنین افراد پاداش شان در پیش گاه خدا محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بر ایشان دست نخواهد داد خداوند متعال آیات سابقه را به بنی اسرائیل و به کافر شدن شان به آیات پی در پی خاص نمود نظر به تکرار کفر خداوند سبحان باوجود کثرت آیات منصرف شدن از حق و ناسپاسی شان را در مقابل نعمت های متوالی بیان نموده است گویا خواننده قرآن کریم چنین می پندارد که پند ها، و آموزه ها برای کسانی نازل شده اند که بدان کفر ورزیده باشد و از آیات و معجزه های متوالی انکار کرده باشد خداوند متعال هدف این نعمت ها را بیان نموده که همانا ایمان به الله متعال میباشد و اگر کافر شدند دروازه توبه برای آنان، و دیگران باز است خداوند متعال مخلوقات را آفریده تا مردم در مورد آن فکر نموده ایمان بیاورند و دلایل را از آن پیدا نموده ایمان بیاورند (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)⁹¹

⁹¹سوره ذاریات آیت : ۵۶ .

من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند الله متعال فیصله نموده که ایمان از تمام گروه ها، و ملت ها مقبول و پذیرفته شده است و خداوند متعال این حکم جاویدانی را در معرض اخبار بنی اسرائیل قرار داده تا دروازه ای ایمان را برای شان باز کند الله می فرماید ﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا ﴾ ایمان داشتن به الله متعال عبارت از ایمانی است که فرد معتقد به وحدانیت الله در تخلیق و تکوین وی باشد و معتقد باین باشد که هیچکس در ایجاد خلق با الله مشارکت ندارد و یقیناً او تعالی آفریدگار تمام هستی است و هیچ حرکتی در وجود و هستی از وی خارج نیست و این همه بر اساس قیومیت ، و اراده ی اوست الله هیچ فرزندی ندارد و هیچ همتای ندارد و صفات الله تعالی همانند ندارد او شنوا و بینا است اینکه – مومن – به روز آخرت – و به حساب ، و ثواب ، و عقاب آن ایمان داشته باشد به ملایک، کتاب ها و پیامبران ایمان داشته باشد.

این است ایمان واقعی کسانی که از پیروان محمد صلی الله علیه وسلم چنین ایمان داشته باشد و به دنبال ایمان عمل صالح و شایسته داشته باشد که در آن اطاعت الهی، و صلاح مردمی باشد – پاداش شان این است – ﴿ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ نه ترسی است و نه اندوه گین میشوند.

همچنان نصرانیان و قتیکه به الله و پیامبر ایمان داشته باشند و اینکه الله متعال فرزندی ندارد و زاد و لدی ندارد در حق شان همین حکم است که ﴿ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ ایمان واقعی به الله همین ایمان است همچنان صائبون⁹² – ستاره پرستان – در مورد هر کسیکه تنها همین ایمان به وحدانیت الله در تخلیق و تکوین و عبادت پوره یافت شود به غیب ایمان آورد و به ملایکه و کتاب های و پیامبران بطور عام و به پیامبر الهی محمد صلی الله علیه وسلم بطور خاص ایمان داشته باشد و ایمان شان را به عمل صالح که در آن اطاعت الله ، و پیامبر و پذیرش دستورات وی باشد تقویت نمایند – اینان همان کسانی اند که نه ترسی از نزول عذاب و جود دارد و نه از فوت گذشته ی شان اندوهگین میشوند زیرا ایمان کار های بد گذشته را محو میسازد چنانچه الله متعال می فرماید : ﴿ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ ﴾⁹³ برای کافران بگو اگر از گذشته ی شان باز ایستاد شوند گناه گذشته

⁹² صائبه جمع صابی اسم فاعل از صبأ یصبأ یعنی وقتی که از دین خارج شود ، طبری گفته : صائبون جمع صابی کسی که دین جدید بسازد برخلاف دینش مانند مرتد در دین مبین اسلام . (تفسیر الطبری ۱/۴۵۲) ، ابن القیم فرموده : مردم در رابطه به این گروه با هم مختلف هستند به سبب عدم احاطه ایشان بر دین این گروه ، امام شافعی فرموده : ایشان یک گروه از نصارا بودند ، سفیان ازلیس از مجاهد روایت نموده که ایشان قوم میان یهود و مجوس بودند اصلاً دین نداشتند ، قتاده میفرماید : ایشان قوم بودند که عبادت ملایکه ها را میکردند . مرجع : المنجد شیخ محمد صالح منجد ، کتاب : القسم العربی من موقع (الاسلام سوال و جواب) الناشر : تم نسخه من الإنترنت : فی ۲۶ ذی القعدة ۱۴۳۰ هـ = ۱۵ نو فمبر، ۲۰۰۹ م .

⁹³ سوره انفال آیت : ۳۸ .

شان بخشیده میشود پس ایشان نه به امور فوت شده مأیوس و ناامید میشوند و نه به آنچه که داده شادمان میشوند.

و ما اینجا صورت ایمان را از تعلیم دادن جبرئیل علیه السلام به امت محمدی (صلی الله علیه وسلم) اقتباس می‌نمائیم. ابن ماجه از عمر رضی الله عنه روایت نموده که ما نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشستیم بودیم مردی با لباس نهایت سفید و با موی های بسیار سیاه آمد که آثار سفر هم بروی دیده نمی شد. و هیچ یک از مایان او را نمی شناخت پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست و زانوهایش را به زانو های پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تکیه داد و گفت ای محمد - صلی الله علیه وسلم - اسلام چیست؟ فرمود گواهی دادن به اینکه جز الله هیچ معبود بر حق و جود ندارد و اینکه من پیامبر الهی هستم، برپا داشتن نماز ، دادن زکات ، و روزه ی ماه رمضان و حج بیت الله - فرمود راست گفتی مایان از وی تعجب نمودیم که سؤال می کند، و تصدیق می کند باز فرمود ای محمد - صلی الله علیه وسلم - ایمان چیست؟ فرمود اینکه به الله ، و به ملائکه، و کتاب های ، و پیامبران، روز آخرت و به خیر و شر تقدیر ایمان بیاوری فرمود راست گفتی مایان تعجب نمودیم که سؤال می کند و تصدیق می کند باز گفت ای محمد - صلی الله علیه وسلم- احسان چیست؟ فرمود الله را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی هر چند تو او را نمی بینی اما او تو را می بیند فرمود قیامت چه وقت خواهد آمد؟ فرمود درین مورد مسؤل از سائل داناتر نیست. فرمود پس نشانه های قیامت چیست؟ فرمود (ان تلد الامة ربتها وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنیان؟) - یعنی از نشانه های و علامات قیامت این است که کنیز سید، بدار به دنیا آورد و مردان برهنه پای لچ - و فقیر و نادرا - و گوسفند چران را مشاهده کنی که در بلند نمودن کاخ ها، و قصرها ، باهم رقابت دارند. این همان ایمانی است که فرق ها را میان ملت ها - و جماعت ها ، و ادیان دور میسازد اما قبل از اینکه سخن را در محور آیه کریمه به پایان برسانیم نه امور لاهو را برای مردم می خواهیم بیان نمایم.⁹⁴

اول : فاء درین قول الهی و لاخوف علیهم و لاهم یحزنون جواب شرط است یعنی همان ایمان، و عمل صالحی را که شرح دادیم، و ذکر نمودیم همان شرط است تا پاداش آنرا که امن از خوف و ترس است بدست آرند و اندوه گذشته را از دست دهند.

⁹⁴ بخاری أبی عبدالله محمد بن اسماعیل صحیح البخاری کتاب الایمان باب سوال جبریل النبی صلی الله علیه وسلم عن الایمان و الاسلام و الاحسان و علم الساعة ص ۲۴ شماره ۳۸ دارالکتاب العربی بیروت و ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م و نیشابوری ابی الحسن مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری صحیح مسلم کتاب الایمان باب بیان الایمان و الاسلام و الاحسان و وجوب الایمان با ثبات قدر الله تعالی و بیان الدلیل علی التبری ممن لامؤمن با القدر و اغلاظ القول فی حقه ص ۲۷ شماره ۸ دارالغد الجدید قاهره چاپ اول ۱۴۲۸ هـ - ۲۰۰۷ م و قرزینی ابی عبدالله محمد بن یزید سنن ابن ماجه کتاب السننه باب فی الایمان ص ۳۴ شماره ۶۳ دارالفکر بیروت ۱۳۲۸ هـ ۲۰۰۸ م.

ترمذی ابی عیسی محمد بن عیسی بن نوره سنن الترمذی کتاب الایمان باب ماجاء فی وصف جبرائیل النبی صلی الله علیه وسلم الایمان و الاسلام ص ۶۱۵ شماره ۲۶۱۰ دارالکتاب العلمیه بیروت چاپ چهارم ۲۰۱۱ م و نسائی ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی الخراسان سنن النسائی کتاب الایمان و شرائعه باب لغت الاسلام ص ۷۹۸ شماره

دوم: ما می دانیم که – یهودیان همیشه و پیوسته منحرف هستند اما با آن هم دروازه ی امید را برای شان باز گذاشته و همچنان نصرانیان البته صابون؟ که چه کسانی هستند. در پاسخ باید گفت صابون کسانی هستند که در دوران اسلام ظاهر شدند و پیش از آن بت پرستی خود را بیشتر از هر کسی دیگر کتمان می کردند و این راز کتمان را به کودکان شان تعلیم می دادند ابوبکر رازی در کتاب خود احکام القرآن در مورد ایشان گفته اعتقاد اصلی ایشان عبادت از تعظیم و بزرگ پنداشتن ستاره های هفت گانه و پرستش و معبود قرار دادن آنان بود در اصل اینان بت پرستان هستند.

اما از زمانی که فارس بر قلمرو عراق غلبه پیدا کرد و مملکت صائین را از میان برداشتند ظاهراً به عبادت و پرستش بت ها جسارت نکردند. چون ایشان را از این کار منع نمودند و همچنان روم و اهل جزیره و اهل شام صائین بودند زمانی که قسطنطنیه نصرانی شد ایشان را با زور شمشیر و ادار به داخل شدن به نصرانیت نمود و از آنوقت بت پرستی باطل گردید و در ظاهر در جمع نصرانی ها داخل شدند و زیاد ایشان به همین نحله – مذهب – بصورت پنهانی با بت پرستی خود باقی ماندند باز وقتیکه اسلام ظاهر شد خود را در جمع نصرانی ها جا دادند و مسلمانان میان ایشان و نصرانی ها تفکیک کرده نتوانستند چون نظر به اصل اعتقاد شان که همان ستاره پرستی بود بصورت پنهان در بت پرستی باقی ماندند البته کسیکه خواهان تفصیل بیشتر است به کتاب ما (تاریخ الجدل) مراجعه کنید.

امر سوم: برخی از نصرانی ها - و کسانی که در دین شان مزمی و تساهل است چنین پنداشته اند که قرآن کریم به این موضوع اعتراف نموده که نصرانی ها هم از کسانی هستند که ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ - برایشان تطبیق میشود اما در پاسخ باید گفت کسیکه این شرط را برای اعتراف نصرانی ها پای بند هستند که تنها به الله باور داشته باشند، و اینکه او ذات یکتا است زاده و لدی ندارد و هیچکس همتای او شده نمی تواند آیا در عصر ما کسی از نصرانی ها چنین ایمانی دارد؟ در حالی که آنان می گویند الله یکی از اسم ذات است - به عقیده ثلثیت - باور دارند و الله متعال می فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ 95

بی گمانی کسانی کافرند که می گویند خداوند یکی از سه خدا است! وایشان قائل به الوهیت مسیح - علیه السلام - هستند چنانکه این مسأله را در مجمع نیقیه با اجماع پاپ ها و تا به امروز بدان اقرار نموده اند.

الله متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ 96

95 سوره مائده آیت: ۷۳ .

96 سوره مائده آیت: ۷۲ .

مسلماناً کسانی که گفتند همانا الله عبادت از مسیح ابن مریم است کافر شدند.

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) ﴾⁹⁷

و به یاد آورید آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان نگاه داشتیم و به شما گفتیم محکم بر گیرید آنچه را به شما داده ایم و در عمل بدان جدی باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مدنظر گیرید تا پرهیزگار شوید سپس شما بعد از اینها روگردان شدید و اگر لطف خدا و رحمت او شامل شما نمی شد جزو زیانباران می بودید.

بعد از ذکر - یهود - و نصرانی ها - و صابئین سخن را دوباره به بنی اسرائیل برگشت تا این موضوع مطرح شود که درست نیست ایشان از عملکرد گذشته ی خود مایوس و ناامید از رحمت الله شوند - ویا کاری راکه در دوران حاضر انجام میدهند در صورتی که ایشان به درستی ایمان بیاورند و به آخرت بطور یقین اذعان و باور داشته باشند، و در صورت اطاعت امیدوار و در صورت نافرمانی خوف داشته باشند.

خداوند متعال حالت یهودیان ماضی و گذشته را و معاصر بنی را که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم حضور داشتند و عمل گذشتگان شان را می پذیرفتند بیان نموده است از آنجائیکه ایشان به عمل اسراف شان اقرار داشتند آنچه را که به اسراف شان واقع شده و حاصل گردیده به پسماندگان شان نیز معطوف گردیده است. الله می فرماید: ﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) ﴾ . و به یاد آورید آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان نگاه داشتیم (و به شما گفتیم) محکم بر گیرید آنچه را به شما داده ایم و در عمل بدان جدی باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مدنظر گیرید تا پرهیزگار شوید سپس شما بعد از همه اینها (از طاعت و عبادت) روگردان شدید و اگر لطف خدا و رحمت او شامل شما نمی شد جزو زیانباران می بودید. طور همان کوهی است که در سیناء قرار دارد و این همان کوه معین است که الله متعال آنرا در چندین آیه ها ذکر نموده و منسوب به سیناء است چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿ وَالنِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴾

وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) ﴾⁹⁸ سوگند به انجیر، و زیتون، و سوگند به طور سینین، و سوگند به این شهر امین (مکه) خداوند متعال عهد و پیمان بنی اسرائیل را گرفت میثاق بردزن مفعال از و شوق گرفته شده یعنی سخن و اوامر الهی و منهیات او را موثق ساختیم و عظمت قدرت، و قوت

⁹⁷ سوره بقره آیت : ۶۳ - ۶۴ .

⁹⁸ سوره تین آیت : ۱ - ۳ .

عظمت خود را برای شان بیان نمود و بعد از ترغیب به ترهیب توجه داد البته در این رفع طور یک نشانه و معجزه ی محسوس و جود دارد که بر رسالت موسی علیه السلام دلالت دارد و اینکه او اوامر را از پروردگارش حاصل می نماید چون زمانی که رویت پروردگار را خواستند همه بیهوش افتادند حالا پروردگارش به این آیه - و نشانی - و رفع کرده خطاب نموده می فرماید چنانکه الله در سوره ی اعراف می فرماید: ﴿ وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ ﴾⁹⁹. و به یاد آورید هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم آن چنان که انگار سایبانی با تکه ای ابراست و ایشان گمان کردند که بر سر شان فرو می افتد.

خداوند متعال مضمون - و محتوای میثاق را بطور اجمال ذکر نموده می فرماید: ﴿ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ ﴾ آنچه را به شما داده ایم با تلاش و استوار و با معرفت و شناخت، و توبه بگیرید. و اذکروا ما فیهِ و پیوسته آن میثاق را در خاطره های تان به یاد داشته باشید و از آن غافل مباشید و آنرا مهمل و بیکار نگذارید و آنرا همیشه در قلب های تان حاضر بدانید تا بدان عمل کنید و همیشه در یاد آن باشید برخی از این میثاق را بطور مفصل ذکر نموده می فرماید: ﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴾¹⁰⁰ و به یاد آورید آن زمانی را که بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید سپس شما جز عده کمی روی برتافتید و سر پیچی کردید و روی گردان شدید.

این همان برخی از تفصیلات عهد محکمی است که الله بطور موکد با برداشتن کوه بالای سرشان مانند سایبان گرفته بود و از ایشان خواسته بود آن تکالیف را که برای شان داده و بعضی آنرا ذکر نمودیم با یقین، و تصدیق و اذعان و باور، محکم گیرند و با عمل آنرا مقرون و یکجا سازند نشود که بایک دست بگیرند. و با دست دیگر واپس کنند و پیوسته آنرا به یاد داشته باشید و در حافظه ی تان نسپارید و فراموش نکنید و یقیناً ذکر شریعت و احکام آن اساس تنفیذ و تطبیق آن میباشد مسلمانان امروزی با گذشته ای شان جدا شده اند سبب آن این است که، قرآن را حفظ کرده اند اما نگهداری نکرده اند حروفش را تکرار نموده اند اما تدبیر نکرده اند امام مالک در موطاء خود به روایت ابن مسعود رضی الله عنه نقل نموده است که ایشان فرمودند. به مردم زمانی خواهد آمد که فقهاء شان کم اما قاریان شان زیاد میباشد حروف قرآن حفظ کرده میشود و حدودش ضایع ساخته میشود سؤال گران

⁹⁹ سوره اعراف آیت : ۱۷۱ .

¹⁰⁰ سوره بقره آیت : ۸۳ .

زیاد اند اما دهندگان کم خطبه را دراز می سازند و نماز را کوتاه میسازند. و پیش از عمل و کردار به دنبال خواهشات شان می روند.

نص روایت این است: عن عبدالله بن مسعود أنه قال: سيأتي على الناس زمان قليل فقهاؤه كثير قراؤه تحفظ فيه حروف القرآن و تضيع حدوده كثير من يسال قليل من يعطى يطيلون فيه الخطبة و يقصرون الصلاة يبدون فيه اهوائهم قبل أعمالهم.¹⁰¹

این اوامری را که الله از ایشان عهد و پیمان گرفته و دستور داده است که آنرا همیشه به یاد داشته باشند برای این است که از الله بترسند و آنرا وقایه و نگهداری از گناهان شان قرار دهند یا به امید اینکه دلهای شان از تقوای الهی مملو گردد و خوف پروردگار بر ایشان غلبه کند و از او معصیت و نافرمانی نکنند و به اطاعت و فرمان برداری او بشتابند.

از این جهت می فرماید ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ به امید اینکه از الله خوف و تقوی داشته باشید اما این میثاق را که خداوند از ایشان گرفته بود امر حسی بود چون، ایشان جز با محسوسات که منجر به تقوی شود عبرت نمی گیرند بلکه ایشان امر موثق، با توثیق، و مؤکد با تاکید را حاصل کردند و می فرماید: ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ تولى به معنای اعراض و اصل آن به معنای اِدیار پشت گرداندن را گویند یعنی اینکه در صورت مطالبه و خواست به قول و عمل چشم خود را بر گردانند هدف اینکه ایشان بسیار زیاد اعراض کردند مانند اعراض دردی گرداندن شخصی که با مطالبه ی قولى، و عمل جهت خود را منحرف سازد مهم اینکه آنان عهد و پیمان را پشت سر قرار دادند.

اینجا تعبیر با: ثُمَّ - که دلالت بر تراخی دارد اشاره به دوری جستن از میثاق و موجب آن است و عملی که مناقض به دستور الهی است اشاره به بعید در ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾ برای بیان بُعد عمل آنرا گیرند، از میثاق و پیمانی است که الله تعالی دستور داده بود که با قوت آنرا گیرند و همیشه به یاد داشته باشند و در همه حالات به یاد شان باشد این پشت گردانی همان اعراض از مسائل موجود

در تورات و الواح ده گانه بود که با قوت گرفته بودند، و پیوسته به یاد بودن آنها خواسته شده بودند تا عمل بدان ها امکان پذیر باشد قفال شاشی در مورد روی گردانی شان از تورات گفته: ایشان بعد از پذیرش تورات و بلند شدن کوه طور از امور زیادی تورات اعراض کردند و کلمات را از موضع شان تحریف کردند و عمل بدان را گذشتند و بعد از کافر شدن به پیامبران ایشان را به قتل رساندند و از دستورات شان نافرمانی کردند. بعضی آن اموری بود که اوایل شان بدان عمل کرده بود و بعضی آن متأخرین شان و پیوسته در وادی تپه با مشاهده نموده بلاها و آزمون های شگفت آور باقی ماندند و با موسی علیه السلام مخالفت نموده. بوی معترض شدند و او را اذیت و آزار دادند و در ارتش و

¹⁰¹ مالک، موطاء، کتاب النداء للصلاه شماره ۳۷۹. حدیث مرفوع.

نیروی خود معصیت ها را بصورت آشکار انجام دادند تا اینکه بعض ایشان به زمین فرورفت، و بعض ایشان حریق گردید و با طاعون - و بآ - سزا داده شدند. و سپس به متاخرین شان انتقال یافت که مخفی نماند تا اینکه با تخریب بیت المقدس سزا داده شدند و به عیسی علیه السلام کافر شدند و اراده ی قتل او را نمودند این کلمات و سخنانی است که پیش از گردانیدن از حق را و پشت گردانیدن عموم امور شان را به تصویر کشیده و این در زمان موسی علیه السلام صورت گرفته که با پروردگارش همکلام می شد و تربیت و دمیدن روح ایمانی را در دل های شان به عهده گرفته بود که دل های شان سخت شده بود و ایشان نمونه ای واضح از کسانی بودند که شقاوت و بدبختی برایشان غلبه کرده بود. الله می فرماید: ﴿ قُلْ لَا فَضْلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ و اگر لطف خدا و رحمت او شامل شما نمی شد جزو زیانباران می بودید. فاء اینجا امضاحیه است که شرط مقدر را توضیح می دهد یعنی وقتیکه این همه کار بعد از توثیق به امر الهی از شما بوده باشد. و شما را به گرفتن آن دستور داده و نکردید عذاب زیانبار و عذاب اهانت بار را بر شما فرود می آورد ﴿ قُلْ لَا فَضْلَ اللَّهُ ﴾ لَوْ اینجا حرفی است که حرف امتناع وجود گفته میشود یعنی حرف امتناع جواب از وجود شرط معنایش این است که شما مستحق همچو عذاب اهانت بار بودید و اگر فضل و اراده ی الله بر ازدیاد خیرش بخاطر تمکین تان به کار خیر و مهلتش بر شما نمی بود حتما از جمله زیانباران می بودید راغب در تفسیر خود گفته: خاسر کسی را گویند که از بزرگترین چیزی که حاصل میشود. مطلقا زیان بیند و آن نعمت جاویدانی - بهشت - میباشد. پس خاسرین: کسانی هستند که نفس خود را در خساره و زیان قرار دهند و خویشان را در هلاکت و عذاب قرار دهند. نص قرآنی افاده میدهد که الله بافضل و رحمت خویش برای شان مهلت داده تا کار خود را تدارک نموده دریابند و از زیان کاران قرار نگیرند.

مقطع هفتم

تجاوز بنی اسرائیل در روز شنبه

ترجمه ، تحقیق و تخریج سوره بقره آیت ۶۵ - ۷۱

اعتداؤهم في السبت :

﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾ ۶۵ ﴿ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ ۶۶ ﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴾ ۶۷ ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴾ ۶۸ ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونَهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ ﴾ ۶۹ ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾ ۷۰ ﴿ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْنَا بِالْحَقِّ فَدَبَّحُوا بِهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴾

۷۱

ترجمه آیات :

شما بی گمان دانسته اید سرگذشت آنان را که از شما در روز شنبه از حدود الهی (تجاوز کردند پس بریشان گفتیم به بوزنیگان رانده شده تبدیل شوید. سپس آن عقوبت را عبرتی برای معاصران واقعه و آیندگان کردیم و پندی برای پرهیزگاران نمودیم. و به یاد آورید آن هنگامی را که موسی (علیه السلام) به قوم خود گفت خدا به شما دستور می دهد که گاوی را سر ببرید گفتند آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت به خدا پناه می برم از این که جزو نادانان باشم گفتند از خدای خود بخواه که برایمان روشن کند چه گاوی است؟ گفت می گوید آن گاوی است نه پیرو نه جوان بلکه میانه سالی است میان این دو پس آنچه به شما فرمان داده شده است انجام دهید گفتند از خدای خود بخواه که برای مان بیان دارد رنگ آن چگونه است؟ گفت می گوید آن گاو، گاو زرد پر رنگی است که نگاه کنندگان را شادمانی می بخشد

خدایت را برای مان فراخوان تا بر ما روشن کند چگونه گاوی است به راستی این گاو بر ما مشتبه است و ما اگر خدا خواسته باشد راه خواهیم برد گفت خدا می فرماید که تا بتواند زمین را شیار - قلبه کند و زراعت را آبیاری نماید. از هر عیبی پاک و رنگش یکدست و بدون لکه است گفتند اینک حق مطلب را اداء کردی پس گاو را سر بریدند گر چه نزدیک بود که چنین نکنند و به یاد بیاورید؟ آن گاه را که کسی را کشتید و در باره آن به نزاع بر خاستید و یکدیگر را بدان متهم کردید و خدا حقیقت امر را می دانست و آنچه را که پنهان می کردید آشکار و نمایان می نمود پس گفتیم پاره ی از آن را به آن بزنیید خداوند مردگان را چنین زنده می کند ودلائل (قدرت) خود را به شما می نمایاند تا این که دریابید.

متن زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

لقد كان بنو إسرائيل قوما غلبت عليهم شقوتهم، فكان رب العالمين يشرع لهم من الشرائع ما يربون به نفوسهم، ويعودهم ضبط النفس، وفطمها، ليتربوا على البعد عن الشهوات، ويقتصروا على ما فيه مصلحتهم، ويقيم حياتهم مستقيمة؛ ولذلك حرم عليهم بعض المباحات قرعاً لنفوسهم وفطماً لها، وقد قال تعالى: ﴿ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْغِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴾ ١٤٦ .

من ذلك كان تحريم الصيد عليهم يوم السبت قمعا للشهوات، وقد يكون فيه تنظيم اقتصادي، وراحة لهم وأن يعكفوا على العبادة، ويروضوا أنفسهم على حياة روحية تنظهر فيها نفوسهم وتتجرد من سطوة المادة وشهواتها.

حرم الله تعالى عليهم الصيد في يوم السبت، ولكنهم مرقوا عن أمر الله تعالى، واستباحوا السبت، أو بعبارة أدق استباحه بعضهم، وسكت عن نهيم سائرهم، وإن كان الذين امتنعوا خيرهم، وقالوا في إخوانهم: ﴿ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ... ﴾ ، ولأن أصواتهم لم تصل إلى درجة المنع - نسب الاعتداء إليهم جميعاً.

يقول الله تعالى: ﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ ﴾ أكد سبحانه وتعالى علمهم بهذا الاعتداء باللام التي تكون للتأكيد، وب قد التي تكون للتحقيق دائماً سواء أدخلت على المضارع أم دخلت على الماضي، كما هو في القرآن الكريم.

وقالوا: إنه سبحانه وتعالى قال: علمتم، ولم يقل عرفتم؛ لأن المعرفة تميز للشخص في ظاهر أمره، فنقول: عرفت فلانا إذا لقيته ولم تخبر أحواله، وإذا قلت: علمته؛ فمعنى ذلك أنك علمت أحوال ظاهره وباطنه، فنقول: علمت زيدا إذا علمت أحواله ظهورها، وخفاياها.

أي أنكم علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت، في شره نفوسهم، وَقَرِمِهِم إِلَى الصَّيْدِ، واندفاعهم نحو المخالفة لأمر ربهم مدفوعين بشهوات جامحة يتحايلون فيها تحايل الولهي لتحقيقها، حاسبين أن ذلك يخفى على الله تعالى، ولكن سبحانه وتعالى يزيد في اختبار نفوسهم، فيرسل حيتان السمك إليهم شارة يوم السبت، ثم لَا تَأْتِيهِمْ بَعْدَ ذَلِكَ، ولذلك قال تعالى مبيناً الاختبار في آية أخرى، فقال تعالى :

﴿ وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْتُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٣ ﴾ .

وهذه القرية يروى ابن كثير في تفسيره أنها كانت بين الأيالة والطور، ولعلها المصر الذي هبطوا إليه في قول موسى : ﴿ اهْبِطُوا مِصْرًا ﴾ ويروى ابن كثير أنه اشتهى بعضهم السمك فجعل الرجل يحفر الحفيرة ويجعل لها نهرا إلى البحر. فإذا كان يوم السبت فتح السد فأقبل الموج بالحيتان يضربها حتى يلقبها في الحفيرة، فيريد الحوت أن يخرج، فلا يطبق من أجل قلة ماء النهر فيها فإذا كان يوم الأحد جاءه، فأخذته، فشواه، وقد قلده جاره، وشاع هذا وفشا فيهم . فقال لهم علماؤهم : إنكم صدتموه يوم فتحت له الماء فدخل، فأنتم اصطدتموه يوم السبت.

وما أشبه هؤلاء بإخوانهم ينتسبون إلى دين محمد - صلى الله عليه وسلم - حتى إنهم يستبيحون الربا بحيل محرمة، والله عليم بهم وبأحوالهم، ولهم ما أعده الله لبني إسرائيل، وهم أصل الداء في هذا وفي غيره .

وقد قال تعالى ما يفيد أنهم إذا لم تنهذب نفوسهم، ولم تترب بال ضبط قلوبهم فإنهم كالقردة والخنازير، فقال تعالى : ﴿ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾ الفاء كأخواتها تفصح عن شرط مقدر، أي إذا كانوا قد اعتدوا ذلك الاعتداء وشرهوا ذلك الشره، قلنا لهم بلسان التكوين : ﴿ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾ وروي عن مجاهد أنه قال أنه مسخت قلوبهم فصارت كقلوب القردة تنزوا لشهواتها ولا تتعقل ولا تتدبر في عاقبة أمرها فهبطوا إلى هذه المنزلة الدون وقال : إنه مثل ضربه الله تعالى مبينا حالهم ، كالمثل في قوله تعالى : ﴿ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا . . . ﴾ ، فصارت قلوبهم قلوب قردة.

وإنه يزكي ذلك المعنى أنه شبه حالهم في آية أخرى بالقردة والخنازير لا بالقردة وحدهم، وذلك في قوله تعالى في سورة المائدة : ﴿ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ٦٠ ﴾ .

ومعنى خاسئين . أي مبعدين يقال خسى أي بعد، وخسأته أبعده، والمعنى بعيدون عن مواطن العزة ورضا الله تعالى، لأن الشهوة والعزة نقيضان لا يجتمعان فالشهوات مطية المذلة والهوان، ولا يهون إنسان إلا إذا هانت نفسه، وصارت أمة للشهوات . إن الله تعالى جعل تلك القرية التي كانت مكان الفسق

عن أمر الله تعالى نكالا وموعظة فقال تعالى: ﴿ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا ﴾ .

النكال المنع والزجر، والنكل القيد، والأنكال القيود، لأنها تمنع .

والفاء للإفصاح، كما ذكرنا في غير ذلك الموضوع، والضمير في قوله تعالى: ﴿ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا ... ﴾ يعود إلى العقوبة أي جعلنا هذه العقوبة التي كان من مقتضاها أن يفقدوا معاني السمو الإنساني، والارتفاع عن حضيض الحيوانية الأوهد، وقيل: إنها تعود على القرية التي كان فيها ذلك الاعتداء؛ لأنها حاضرة في الذهن ومشار إليها بذكر الذين اعتدوا منكم في السبت، أي القرية التي كان فيها الاعتداء، فهي إن طويت في البيان ملاحظة في المعنى، وهكذا يفسر القرآن بعضه بعضا، وما يطوى في مكان يصرح به في مكان آخر، تعالت كلمات الله تعالى.

وقد أنزل سبحانه وتعالى بسبب هذه الشهوات الجامحة الخارجة عن مقتضى الطبع الإنساني عذابا شديدا من الذل بعد العزة، ومن الضيق بعد السعة، ومن الشدة بعد الرخاء ما جعلها عبرة لمن بين يدي الحاضرين، ومن يجيء بعدها من الناس، وعبر سبحانه وتعالى عن الحاضرين بقوله تعالى: ﴿ لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا ﴾ كناية عن وجودها معهم، وأنها على مقربة منهم، قرب ما بين اليدين من الصدر، والذين تحوطهم ويحوطنها .

وإن ذلك العقاب يكون له صدى يتردد في الأجيال بعدهم جيلا بعد جيل، ومثل هذه القرية كمثل قرية عصت أمر الله تعالى، وكفرت بأنعمه سبحانه، وقال فيها تعالت كلماته: ﴿ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴾ ١١٢ ﴿ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ١١٣ ﴾ .

فما أشبه حال بني إسرائيل في أنعم الله تعالى عليهم بحال تلك القرية، وكأنها مثل بين لهم، والموعظة وزنها تفعلة بمعنى المصدر الميمي من الوعظ، وهو التخويف والزجر بما وقع لغيره، ويكون للتذكير بالخير مما يرق له القلب، كما يكون للتذكير والإنذار بما وقع للعصاة.

وخص سبحانه وتعالى تأثير الموعظة بالمتقين، وإن كانت هي للعالمين لتفردهم بالتأثر بها، والاهتداء بهديها وهم الذين تنفعل نفوسهم للخير لأنهم ليسوا مغرورين بعزة الشيطان، ولكن تمتلئ قلوبهم بتقوى الله تعالى، بأن يجعلوا بينهم وبين عذاب الله تعالى وقاية، فمن دأبهم الحذر من الشر، وإذا ذكروا ذكروا والله هو الهادي إلى الرشاد.

﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنْ

الْجَاهِلِينَ ﴾ ٦٧ ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ

ذَلِكَ فَأَفْعَلُوا مَا تُوْمَرُونَ ﴿ ٦٨ ﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعِ لَوْئِهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ ﴿ ٦٩ ﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبُقَرَةَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿ ٧٠ ﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذُلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَدَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿ ٧١ ﴾ كان بنو إسرائيل في مصر، وكانوا أذلّوهم يذبحون أبناءهم ويستحيون نساءهم، ولكنهم عاشروهم حقبة طويلة من الزمن تأثروا بعبادتهم، وألفوا ما كانوا يألفون، لقد كان المصريون يعبدون العجل، ويقدمونه وقد أراد الله تعالى أن يقتلع من بني إسرائيل ما تأثروا به، وقد رأينا السامري أضلهم فعبده بعضهم، ولم ينههم سائرهم عن عبادته، فاشتركوا جميعا في هذا المنكر.

وإن الله تعالى قد اختبرهم ليزيل ما في نفوسهم من نزعة إلى تقديسه أو بقية من هذا التقديس فقال رسولهم الأمين القوي:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً ﴾ ولو أتوا إلى أية بقرة فذبحوها لكان في ذلك استجابة لأمر الله تعالى؛ لأن الأمر المطلق يتحقق الإجابة فيه بالتنفيذ في أية جزئية من جزئياته، والمطلق يتحقق وجوده في أي فرد من أفرادها.

ولكن الطلب لم يصادف أهواءهم، وحالهم في ذات أنفسهم فأخذوا يراوغون بكثرة الاستفهام، وإن أول التمرد هو كثرة الأسئلة، فالطاعة ألا تتمرد، ولا تثير الجدل، وكان أول قولهم في مجاوبة نبي الله وكليمه موسى عليه السلام أن قالوا، وكأنهم يتهمون: ﴿ أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا ﴾ والهزو اللعب والسخرية، أي أنهم يستغربون ذلك الطلب، ولا ندري لماذا يكون الأمر بالذبح سخرية بهم، وعبثا بعقولهم العابثة إلا أن يكون ذلك مخالفا لمأولفهم، وبالغوا في الهزاء فقالوا: ﴿ أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا ﴾ أي أتجعلنا بأمرك في موضع الهزاء والسخرية، وذلك لما ألفوه من أن البقرة مقدسة لا تذبح بل تعبد، وإذا لم تكن عندهم هذه الحال فإنه لا موضع لأن يستهزأ بهم، ولا أن يسخر منهم بذكر أمر الله تعالى.

فقال موسى كليم الله: ﴿ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴾ كانت إجابتهم لأمر الله تعالى خروجًا عن طاعته بأغظ القول وأفظه، فأجابهم الرسول الرفيق، فقال: أعود بالله تعالى أن أكون من الجاهلين؛ أي

أجأ إليه عائذا به، متجها إليه أن أكون من الجاهلين، لأن الجاهل هو الذي يجعل الهزاء والسخرية في موضع الجد وبيان أمر الله تعالى، ونفى سيدنا موسى عليه الصلاة والسلام وصف الجهل، ولم يكتف بنفي الفعل؛ لأنه أبلغ وبيان أنه لا يليق بنبي من أنبياء الله تعالى: أولي العزم من الرسل، وبالغ عليه السلام في نفي الجهل بنفي أن يكون من زمرة الجاهلين لما يجب على الرسول من بيان أمر الله تعالى.

وإن ذلك الجواب القاطع كان جديرا بأن يمنعهم من اللجاجة والمراوغة في الاستجابة لأمر الله تعالى، ولكن لأن نفوسهم متأثرة بأوهام المصريين، استمروا في لجاجتهم ومراوغتهم عساهم يجدون مناصا للخروج من هذا الأمر الجازم قالوا: ﴿ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ... ﴾ يقولون لنبي الله موسى: ادع ربك واضرع إليه - الذي ربك وكونك أن يبين لنا ما هي؟ وصيغة السؤال هكذا استفهام عن ماهية البقرة وحقيقتها وكأنهم لم يروها ولم يعرفوها، ولم يكونوا مع الذين كانوا يعبدونها، ولكن نبي الله الحكيم، أجابهم بالأسلوب الحكيم، وهو ما ينبغي أن يكون السؤال عنه فقال عليه السلام بهداية من الله تعالى: ﴿ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا قَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ ﴾ والفارض هي التي فرضت سنها أي أنها حطت سنها، وبلغت نهايتها، أي كانت طاعنة في السن، ولا بكر: ليست صغيرة، أي أنها بقرة وسط ليست صغيرة ولا كبيرة؛ ولذا فالعوان بين ذلك أي وسط بين الصغر والكبر المفرط، ويظهر أن تلك كانت أوصاف عجل أهل مصر، وقد قال موسى بأمر ربه ﴿ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴾ بلا لجاجة ولا مراوغة، ولا محاولة الإفلات من أمر الله تعالى.

وكان حقا عليهم أن يطيعوا بعد ذلك فقد بين لهم كل شيء، والفاء للإفصاح ولكن لجاجتهم لم تنته عند ذلك، وهم يريدون أن يراوغوا وأن يثيروا الجدل عساهم يفلتون من إجابة الأمر. قالوا مجادلين مراوغين:

﴿ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا ﴾ أي يبين اللون الذي يريد أهي الصفراء أم السوداء، أم الخليط من ذلك، ولقد بين سيدنا موسى اللون، فقال: ﴿ إِنَّهُ يَقُولُ ﴾ مسندا القول لرب العالمين: ﴿ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ ﴾ الصفراء هي ما فيها لون الصفرة، ومعنى ﴿ فَاقِعٌ لَوْنُهَا ﴾ أي خالص صافٍ له بريق ولمعان، ولذلك يسر الناظرين، أي تتلقاه الأنظر بالسرور، وكأن هذه كانت أوصاف العجل الذي كان المصريون يعبدونه، وكان يجب عليهم بعد ذلك أن يفعلوا ما أمروا غير متلومين، ولا متحيرين ولكنهم أثاروا بعد ذلك ما يفيد حيرتهم، ولا حيرة في ذات الموضوع إنما الحيرة في نفوسهم الملتوية التي سرى إليها تقديس البقرة.

قالوا كأنهم متحIRON: ﴿ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا ... ﴾ وإن التشابه من عقولهم، لا من الجهل في ذلك قالوا: ﴿ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾ كان هذا التساؤل المستمر كاشفا لسوء نيتهم وعدم رغبتهم في الطاعة، وقد تكشف أمرهم فستروه مظهرين رجاءهم في الهداية وكان ذلك بقولهم: ﴿ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾ أكدوا رغبتهم في الهداية بالجملة الاسمية، وبـ "أَنَّ" وبـ "لام" التوكيد، والمشية الربانية، ومع ذلك كان سؤالهم عن الماهية، ولكن عدل في الإجابة إلى

الأسلوب الحكيم، وهو بيان أنها ليست ذلولا معدة لحرثة ولا لسقاية الزرع، بل هي فارغة عن عمل، ولذا قال موسى في الرد: ﴿ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا ﴾ أوصاف يشترط وجودها ليكون ذبحها سائغا جائزا :

أولها : أنها ليست ذلولا أي ليست مذلة لعمل معين بل هي مطلقة ترعى في الكلاء، لا رقابة عليها، ولا سلطان لأحد .

وثانيها : أنها لم تعد لحرث الأرض وإثارتها ليرمى فيها الزرع .

وثالثها : أنها لا تسقي الزرع فلا تدير ساقية تسقي الزرع .

والوصف الرابع : أنها مسلمة، أي سليمة من العرج، ومن كل ما يشوب جسمها من شوائب المرض فمسلمة اسم مفعول من سلم، أي أن الله تعالى سلمها من كل العيوب الجسمية، فلا بها عرج، ولا عور ولا أي عيب جسمي.

والوصف الخامس : أنه لا شية فيها، أي ليس فيها لون يخالف لونها الذي يعم كل أجزائها، والشية أصلها وشية حذفت فاؤها، لأنها وصلة، والشية مأخوذة من وشى الثوب إذا نسج على لونين مختلفين.

ونرى أن هذه الأوصاف في البقرة تشبه الأوصاف التي كان يذكرها قدماء المصريين في العجل الذي يعبدونه، فأتى الله سبحانه وتعالى بأوصافه، لتبين أنهم خلصوا من نفوسهم كل أوهام المصريين في البقر. وقد يقال : إنه كان عجلا، ولم يكن بقرة، فنقول : إن بقرة مفرد لاسم جنس جمعي هو البقر، ويراد به الذكور والإناث، وإن طلب ذبح بقرة تتشابه في أوصافها مع أوصاف العجل الذي توهموا أنه يستحق أن يعبد، فيه اختبار شديد لهم، وحمل لهم على أن يخلصوا كل أوهام المصريين التي سرت إلى نفوسهم.

ولقد قال تعالى من بعد ذلك : ﴿ فَذَبَحُوهَا ﴾ أي قاموا بذبحها ﴿ وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴾ لكثرة لجاجتهم ومرأوغاتهم وجدلهم، ولكن الله سبحانه وتعالى راضهم على ذلك حتى فعلوا كارهين غير راضين. أدرأوهم في قتل نفس :

﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾ ٧٢ ﴿ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ ٧٣ ﴿ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ .

المفسرون على أن هذه الآيات جزء من قصة البقرة إلا ما يتعلق بقسوة قلوبهم، والحجارة وبعض خواصها، فهم يقولون إن الأمر بذبح البقرة كان ليضربوه بها أي ليضربوا المقتول بها فيحيا، فقوله تعالى : ﴿ اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ﴾ الضمير يعود إلى البقرة التي ذبحت: يضرب ببعضها فيحيا ويخبر عن قتله ونحن لا نرد ذلك ولا نكذبه فأخبار بني إسرائيل فيها العجائب الكثيرة التي ساقها الله تعالى ليؤمنوا ويذعنوا، ولكن لم يذعنوا قط مع توالي هذه الأمور الخارقة للعادة التي توالى وكثرت.

ولكن في العصر الحديث قرر المرحوم الأستاذ الكبير الشيخ عبد الوهاب النجار، أنهما قصتان سيقتا لغرضين مختلفين: أما الأولى فهي قصة البقرة، وهي قائمة بذاتها سيقت لبيان آثار العقائد المصرية في نفوس بني إسرائيل، ولجأتهم في الامتناع عن ذبح البقرة متأثرين بتقديس المصريين للبقرة. والثانية سيقت لبيان أثر رؤية المقتول في نفس القاتل، وتأثره بذلك، وأنه يحمله على الاعتراف بالجريمة عندما يرى المقتول ويمس جسده، وقد ذكر ذلك الرأي في كتابه قصص القرآن قال تعالى: ﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ﴾ أي لم يعرف القاتل، ودرء كل فريق القتل عن نفسه باتهام الآخر، فالادِّراء أو التدارؤ أن يدفع كل فريق التهمة عن النفس، ويتم الآخر.

وكل منهم يعلم الواقع، ولكن يقرر غيره؛ ولذلك قال تعالى: ﴿ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾ أي من الحق، ومؤدى ذلك أنهم عالمون فيما بينهم من القاتل ولكن يجهلون الأمر، ولكن الله تعالى كاشف الأمر. فالمفسرون جملة يقولون: الضمير في بعضها، في قوله تعالى: ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ أي ببعض البقرة وإن ضربهم للمقتول ببعض البقرة، يحييه الله تعالى فيخبر عن قتله، ويعرف القاتل، وقصة البقرة سيقت لبيان إحياء الله تعالى الموتى في وسط قوم ينكرون البعث والنشور؛ ولذلك قال تعالى بعد ذلك: ﴿ كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ﴾ أي كذلك الإحياء الذي شاهدتموه عيانا، إذ كان ميتا فأحياه الله تعالى؛ أي مثل ذلك الإحياء الجزئي الذي شاهدتموه وعينتموه يحيي سبحانه وتعالى الأجسام بعد موتها، ويكون النشور ثم تقوم القيامة.

ويقول سبحانه وتعالى: ﴿ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ أي رجاء منكم لأن تعقلوا وتدرخوا الأمور على وجهها، وعلى هذا التفسير يكون المقصود أن الأمر بالذبح لكي يضرب ببعضها الميت فيحيا، وإن هذا يقتضي أن يقدم خبر الإحياء والضرب ببعضها على الأمر بالذبح.

وقد أجاب عن ذلك الزمخشري بأن التأخير يفيد بأن في الخبر أمرين عجيبين، وأن كليهما يصلح أن يكون قصة قائمة بذاته، فالأولى المراوغة في الطاعة، والثانية إظهار الأمر الخارق لمادة، في إحياء الميت بضربه ببعض بقرة، ولقد قال في ذلك:

إن كل ما قص من قصص بني إسرائيل إنما قص تعديدا لما وجد منهم من الخطايا، وتقريعا لهم عليها، ولما جُدد فيهم من الآيات العظام، وهاتان قصتان كل واحدة منهما خصت بنوع من التقرير، وإن كانتا متصلتين متحدثين، فالأولى لتقريعهم على الاستهزاء، وترك المسارعة إلى الامتثال، وما يتبع ذلك والثانية للتقرير على قتل النفس المحرمة، وما يتبعه من الآيات العظيمة، وإنما قدمت قصة الأمر بذبح البقرة على ذكر القتل؛ لأنه لو عمل على عكسه لكانت قصة واحدة، ولذهب الغرض من تثنية التقرير، ولقد روعيت نكتة بعدما استؤنفت الثانية استئناف قصة برأسها أن وصلت بالأولى دلالة على اتحادها بضمير البقرة لا باسمها الصريح في قوله تعالى: ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ حتى يتبين أنهما قصتان

فيما يرجع إلى التقرير - وتثنيته بإخراج الثانية مخرج الاستئناف مع تأخيرها وأنها قصة واحدة بالضمير الراجع إلى البقرة.

هذا بيان أنها قصة، ولكن الزمخشري ذكر أنهما قصتان متحدتان في قصة واحدة، وأن الضمير العائد إلى البقرة في قوله تعالى: ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ أي ببعض البقرة.

لكن المرحوم الأستاذ الشيخ عبد الوهاب النجار، عد هما قصتين منفصلتين لا اتصال بينهما بأي نوع من الاتصال البياني؛ ولذا لم يجعل الضمير في قوله تعالى: ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ عائداً على البقرة إنما جعله عائداً إلى جثة المقتول، بمعنى فاضربوا القاتل الذي قام الاتهام على أنه القاتل ببعض جثة المقتول فإن ذلك يحمله على الاعتراف، وإذا قام الاعتراف فقد قام الدليل الموجب للقصاص، وبذلك القصاص يحيى الله تعالى من مات بالقصاص له.

ذلك كقوله تعالى: ﴿ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا . . . ﴾ ، وإحيائها بالقصاص، فالقصاص إحياء للنفوس كما قال تعالى: ﴿ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ وقد ثبت بالإحصاء في تحقيق جرائم القتل أن مجرد رؤية الجاني للمجني عليه وهو مقتول يحركه للاعتراف، واعتمد المرحوم النجار في ذلك على إحصاءات كثيرة كتبها له رجال الشرطة، وأن من الوسائل المتبعة لحمل المتهم على الاعتراف أن يمكنه من رؤية القتيل، فإن ذلك يجعله يقشعر ويحس بعظيم ما ارتكب، وربما حمله ذلك على الاعتراف، والاعتراف سلطان الأدلة.

وإنه يزكي كلام المرحوم الأستاذ النجار ما يأتي :

أولاً: أن القصة الثانية: وهي قصة القتل ابتدأت بقوله تعالى: ﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ﴾ ، ولذلك لم يسع الزمخشري وهو الذواق للبيان القرآني إلا أن يذكر أنهما قصتان، وإن كان قد حاول أن يصل بينهما بأن الضمير في قوله تعالى: ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ يعود على البقرة، مع البعد بينهما بطائفة من القول وعدم ظهور ذلك العود على البقرة.

الثاني: أن الضمير في ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ إذا عاد إلى النفس المقتولة يعود إلى أقرب مذكور، وعودة الضمير إلى أقرب مذكور هو القاعدة العامة إلا إذا أدى فيها الأمر إلى شذوذ غير معقول، أو كان ذلك مستحيلاً.

الثالث: أن عود الضمير على النفس يؤدي علماً نفسياً اجتماعياً هادياً مرشداً، فيكون في ذلك فائدة جديدة لم تكن في قصة البقرة، لأن قصة البقرة تدل على عناد بني إسرائيل وتأثرهم بأهواء المصريين في تقديس العجل.

الرابع: أن الآية اختتمت بقوله تعالى: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ وهو يدل على أن الموضوع يحتاج إلى تدبر وفكر رشيد، وإدراك لمرمى التكليف.

وما نراه أن الفرق بين رأي المفسرين، ورأي المرحوم الأستاذ النجار أن اتجاه المفسرين إلى جعل مسألة البقرة مسألة معجزة، وأما خارقا للعادة على أساس أن الضرب ببعضها يحيي نفسا ميتة على أساس أن ذلك دليل حسي على إمكان البعث وقربه، والرحوم النجار يرى أن ذلك تكليف اجتماعي ينبه العقول إلى أمر مقرر ثابت في الدراسات النفسية والاجتماعية.

ونحن نميل إلى رأي الأستاذ النجار، لأنه لو كانت الحياة من الضرب ببعضها لأدى ذلك إلى إشباع ما في نفوسهم من أوهام حول تقديس البقر كما كان يتوهم

المصريون، بينما الرأي الأخير لا يؤدي إلى شيء من ذلك، والله سبحانه وتعالى أعلم.

خداوند متعال می فرماید :

﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴾ (٦٧) ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴾ (٦٨) ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفَرَاءُ فَاقِعٌ لُونُهَا تَسْرُّ النَّظِيرِينَ ﴾ (٦٩) ﴿ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾ (٧٠) ﴿ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴾ (٧١) ﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مِمَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾ (٧٢) ﴿ فَعَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ۚ كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ (٧٣) .

ترجمه زهرة التفاسیر در آیات این مقطع

تجاوز شان در روز شنبه :

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾

﴿ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ ٦٦ ﴿ 102 شما بی گمان دانسته اید خبر

و سرگذشت آنان را که از شما روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند پس بدیشان گفتیم: به بوز

102 سوره بقره آیت : ٦٥ - ٦٦ .

نیگان رانده شده تبدیل شوید پس آن (عقوبت) را عبرتی برای معاصران واقعه و آینده گان کردیم و پندی برای پر هیزگاران نمودیم.

بنی اسرائیل مردمی بودند که شقاوت و بدبختی برایشان غالب آمده بود پس پروردگار جهانیان شرانعی را برای شان آغاز کرد که توسط آن نفوس شان را تربیت می کردند و ضبط نفس را برای شان و همچنان ترک آنرا عادت میداد و تا بر دوری از شهوات و خواسته های به دوری می جستند و به آنچه که در مصلحت شان بود اکتفا می کردند و حیات و زندگی درست را اقامه می کردند از این جهت برخی از مباحات را بخاطر سرکوب نمودن نفوس شان و ترک دادن عادت نفوس شان حرام گردانید الله متعال می فرماید: ﴿ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴾ 103 و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری حرام کرده بودیم و از گاو و گوسفند پیه ها ، و چربی های آنها را بر آنان حرام نموده بودیم مگر پیه ها و چربی های که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلائی احشاء و امعاء) اقرار دارد و یا پیه ها و چربی های که آمیزه ی استخوان گردیده است این هم پاد افره ایشان در برابر ستمگریشان بود که بر آنان دادیم و ما (در همه اخبار مان و از جمله این خبر) راستگوییم .

از این جمله بخاطر سرکوب شهوات و خواسته های نادرست شان حرام قرار گرفتن شکار روز شنبه بود و چه بسا این کار تنظیم اقتصادی، و راحت برای شان بود تا بر عبادت اعتکاف کنند و نفس خود را بر حیات روحانی ترویض – تمرین – نمایند تا نفوس شان پاک شده از تسلط و چیره شدن ماده پرستی و خواهشات مجرد حاصل کنند. خداوند متعال در روز شنبه شکار را برای شان حرام قرار داده بود اما ایشان از امر الهی بیرون شده شنبه را برای خود مباح ساختند و به عبارت دقیق تر برخی از آنان این کار را مباح شمردند و دیگران از منع کردن شان سکوت کردند و خموش شدند هر چند، کسانی که امتناع ورزیدند، بهترین شان بودند و در حق برادران خود گفتند ﴿ لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا لَّهِ مَهْلِكُهُمْ ﴾ 104 گروه از صلحای (اسراف) شان گفتند چرا مردمانی را پند می دهید که خداوند آنان را به سبب کفر و معاصی در دنیا نابود می کند.

و از انجایی که آواز شان به درجه ی منع نرسیده بود اعتدال و تجاوز را به همه ی شان نسبت داده است الله متعال می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ ﴾ به تحقیق آنانی را که از جمله ی شما روز شنبه تجاوز کردند دانستید خداوند متعال دانستن شان را با این تجاوز با لام که برای تاکید

103 سوره انعام آیت : ۱۴۶ .

104 سوره اعراف آیت : ۱۶۴ .

است و با قد که برای تحقیق است بیان نموده خواه قد بر مضارع داخل شود و یا بر ماضی چنانکه در قرآن کریم آمده و از این پرسش که خداوند علمتم - دانستید - گفته چرا عرفتم - شناختید - نگفته " در پاسخ باید گفت " چون معرفه برای شخص در ظاهر امر متمایز است زمانی که می گویی عَرَفْتُ فلانا - فلانی را من شناختم زمانی است که با او ملاقات کردی اما از حالات وی خبر نداری اما وقتیکه می گویی عَلِمْتُه او را دانستم به این معنی است که حالات ظاهری ، و باطنی او را دانسته ای وقتی که گفتی علمت زیداً - بدین معنی است که تمام حالات ظاهری - و خفایا - پنهانی - او را دانسته ای یعنی شما - یهودیان - کسانی را که از شما در روز شنبه تجاوز کردند با حرصی که همواره در نفوس شان بود و علاقه مندی را که با شکار داشتند و همچنان روی بر تافتن شان را در مخالفت با امر پروردگار و رانده شده به خواسته های سرکش ، و حيله کار با نیرنگ بیش از حد دانستید و چنین می پنداشتند که بر الله پوشیده میماند و لیکن الله متعال نفوس شان را در آزمایش بیشتر قرار داد و ماهی ها را روز شنبه رو نما ساخت که در روز های دیگر رو نما نمی.

شدند از این جهت الله متعال این آزمون را در آیه دیگر توضیح داده می فرماید : ﴿ وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿ 105

از آنان درباره سرگذشت اهالی شهر ایله که در ساحل دریا بود بپرس هنگامی را که آنان در روز شنبه از حدود و مقررات خدا تجاوز می کردند همان هنگام که ماهیان شان روز شنبه به سویشان می آمدند روی آب و خود نمایی می کردند اما در غیر روز شنبه به سوی شان نمی آمدند به همین منوال آنان را پیوسته به سبب فسق و منجور دائمی و مستمرشان می آزمودیم.

این کثیر در تفسیر خود روایت نموده که این قریه میان ایله و طور بوده و شاید این همان مصر باشد که درین قول موسی (علیه السلام) آمده اِهْبِطُوا مِصْرًا در مصر پائین شوید این کثیر روایت نموده که برخی از ایشان اشتهای ماهی کرد و شروع به کندن گودال ها نموده و بسوی بحر دریا جوی قرار داد هر گاه روز شنبه می شد سد - بند - را باز نموده موج دریا ماهی ها را داخل گودال ها می انداخت وقتیکه ماهی می خواست بیرون شود از خاطر کمبودی آب در جوی نمی توانیست وقتیکه روز یکشنبه می آمد آمده آنرا می گرفت و بریان می کرد سپس همسایه به تقلید وی همین کار را انجام می داد تا اینکه این کار میان همه شایع و پخش گردید و علمای شان برای شان می گفتند در روز باز کردن آب شکار نموده اید که در آن داخل شده اند پس شکار شما از همین روز شنبه محسوب میشود اینان چقدر مشابه با برادران شان هستند که خود را به دین محمد صلی الله علیه وسلم منسوب میدهند تا جایی که ربا را با حيله ها و ترفند ها مباح می شمارند الله متعال به ایشان و به احوال شان دانا است و برای

اینان همان سزای خواهد بود که به بنی اسرائیل آمده بود و اینها همه اصل بیماری هستند. ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده که ایشان فرمودند: (لتستبعن یسنن من کان قبلکم سبیرا بشیر و زراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب تعبتمو هم قلنا یا رسول الله الیهود و النصارى؟¹⁰⁶ قال فمن .

شما وجب ، بوجب ، وبازو ، به بازور از راه و روش کسانی که پیش از شما بوده اید پیروی خواهید کرد.

حتی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند شما ایشان را دنبال خواهید کرد گفتیم ای پیامبر صلی الله علیه وسلم آیا هدف تان یهود و نصارا است: فرمود پس چه کسی خبر رسان میباشد .

الله متعال فرموده هرگاه این یهودیان نفوس خود را مهذب و آراسته نسازند و قلبهای خود را ضبط و کنترل نکنند مانند بوزینه و خوگان قرار خواهند گرفت الله متعال می فرماید : ﴿ فقلنا لهم کونوا قردةً

خاسیین ﴾ فای افساحیه شرط مقدر را روشن می سازد یعنی زمانی که آنان همچو تعدی و تجاوز را نموده و چنین حرص را انجام داده باشند ما به زبان تکوین می گفتیم کونوا قردةً خاسیین از مجاهد نقل

شده که دلهای شان مسخ شده بود و مانند دل بوزینه های بود که شهوت رانی می کردند و در انجام کارها عقل و تدبیر نداشتند و به این منزله و مقام پست و فرومایه پائین آمدند و گفته این مثالی است که

الله متعال حالت ایشان را توضیح داده و مانند این قول الهی است ﴿ مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحموها کمثل الجمار یحمل أسفارا ﴾¹⁰⁷

کسانی که تورات بدیشان واگذار گردید ولی بدان عمل نکردند و حق آنرا ادا ننمودند به دراز گویی می مانند که کتابهای را بر می دارد (ولی از محتوای آنها خبر ندارد) پس دلهای شان مانند دل

بوزینه ها بود آنچه که این معنی را بیشتر و اضح می سازد این است که در آیه دیگر حالت شان را به خوگها، وبوزینه ها تشبیه داده نه تنه به بوزینه و این مساله درین قول الهی در سوره مائده آمده ﴿

قل هل أنبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر

و عبد الطاغوت¹⁰⁸ أولئک شر مگانا و أضل عن سوائ السبیل ﴾¹⁰⁸

بگو آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پا داش بدتری از آن در پیشگاه خدا دارد؟ کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به دور کرده است و برایشان خشم گرفته از آنان میمون ها و خوگهای

¹⁰⁶ بخاری ابی عبدالله محمد بن اسماعیل صحیح البخاری کتاب الاعتصام با الكتاب والسنة باب قول النبی صلی الله علیه وسلم تبعت سنن من کان قبلکم ص ۱۴۷۸ شماره ۷۳۱۹ . دارالکتاب العربی بیروت ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م . و نیشا بوری ابی الحسن مسلم سنن الیهود و النصارى

ص ۹۴۹ شماره ۲۶۶۹ . دارالغد الجدید قاهره چاپ اول ۱۴۲۸ هـ - ۲۰۰۷ م

¹⁰⁷ سوره جمعه آیت : ۵ .

¹⁰⁸ سوره مائده آیت : ۶۰ .

را ساخته است و شیطان را پرستیده اند موقعیت (منزلت شان بدتر و از راستای راه منحرف تر و گمراه تر اند) .

و معنای خَاسِئِينَ : دور شدگان است و قتیکه در عربی گفته شود خسیی معنایش دور شد میباشد - خساسته - او را دور ساختم هدف اینکه ایشان از موقعیت عزت ، خوشنودی الله دور هستند چون شهوت رانی ، و عزت هر دو باهم نقیض هستند و در یکجا جمع نمی شوند پس شهوت ها ، دنباله رو ذلت و خواری اند و انسان تا زمانی که خود را ذلیل نسازد و تابع شهوت ها نشود خوار نمی شود.

خداوند متعال این قریه ای را که مکان فسق و نافرمانی از امر الهی بود مایه عبرت و پند قرار داد الله می فرماید: ﴿ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا ﴾ پس آن (عقوبت) را عبرتی برای معاصران

واقعه و آیندگان کردیم نکال به معنای منع و توبیخ هست و نکل به معنای قید - زنجیر چه آن مانع راه رفتن میشود افساحیه است قسمیکه در جاهای دیگر بیان کردیم و ضمیر درین قول الهی فجعلناها نکالا به سوی عقوبت بر می گردد یعنی ما این عقوبت و سزای را که مقتضای آن مفقود شدن اهداف بلند انسانی و بلند شدن از پرتگاه حیوانیت میباشد برای شان قرار دادیم بنابر قول دیگر ضمیر عاید به طرف همان قریه ای است که در آنجا تجاوز صورت گرفته بود چون آنچه که معهود در ذهن و مشار الیها میباشد همان کسانی اند که در روز شنبه و در آن قریه تجاوز کرده بودند هر چند این مطلب در بیان پچیده است اما در معنا قابل ملاحظه است و به این گون قرآن بعض آیات را با آیات دیگر تفسیر می کند در جای که مبهم باشد در جای دیگر آنرا تصریح می کند کلام الهی واقعیت نهایت بلند و بالا است. خداوند متعال به سبب این شهوت رانی ها و سرکش که غالباً انسان را از مقتضای انسانیت بیرون میسازد برایشان عذاب سخت را فرود آورد و از عزت به ذلت و خواری و از وسعت و فراخی به تنگ دستی، و از آسایش به سختی مواجه شدند و ایشان را مایه عبرت برای حاضران و مردمان بعدی قرار داد و خداوند متعال حاضران - همان زمان را - با ﴿ لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا ﴾ - تعبیر کرد که کنایه از موجودیت ایشان میباشد و اینکه آنان نزدیک بودند مانند نزدیکی فاصله میان دست و سینه و محاط به یکدیگر بودند و این عقاب و سزا در نسل های بعدی آوازی داشت که تکرار خواهد شد و مثال این دهکده به مثابه ای همان قریه و روستایی است که از اوامر الهی سرپیچی کردند و به نعمت های الهی کفران و ناسپاسی کردند الله متعالی می فرماید : ﴿ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴾ ۱۱۲ ﴿ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴾ 109 خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند داستان) مردمان شهری را مثل می زند که در امن و امان بسر می

109 سوره نحل آیت : ۱۱۳ .

بردند و از هر طرف روزیشان به گونه فراوان به سوی شان سرازیر می شد اما آنان کفران نعمت خدا کردند و خداوند به خاطر کاری که انجام دادند گرسنگی، و هراس را بدیشان چشاندید پیامبری از خود آنان به سوی ایشان آمد دروغگویش نامیدند پس عذاب (الهی) ایشان را در حال ستمگری فرو گرفت. پس حالت بنی اسرائیل در مقابل نعمت های الهی با حال این قریه چقدر مشابَهت دارد گویا یک مثال واضح پیش روی شان قرار دارد.

مَوْعِظَةٌ : بر وزن تفعله به معنای مصدر میمی از وعظ گرفته شده که عبارت از تحریف و زجر به آن چیزی است که برای غیر واقع شود. وعظ برای تذکر دادن کارخیر است که دل بر آن دقت پیدا کند چنانکه وعظ برای تذکیر - یاد دهانی - و انذار - هشدار - به کسانی هم میباشد که در معصیت واقع شوند خداوند متعال تاثیر موعظه و پند را صرف به پرهیزگاران خاص نموده است هر چند برای همه میباشد اما در اثر پذیری تنها همین متقیان و پارسایان هستند و به هدایت کسانی راهیاب میشوند که برای چیز نفوس شان منفعَل - متأثر - شود چه آنان به عزت شیطان معزور نمی شوند ولیکن دلهای شان از تقوای الهی لبریز است و خوف الهی را میان خود و عذاب الله وقایه مر گردانند و عادت شان همیشه این بوده که ایشان از ترس بیمناک باشند و هر گاه پند داده شوند به یاد الله می افتند. و الله همانا هدایت کننده بسوی راه درست میباشد.

بنی اسرائیل در مصر بودند فرعونى ها ایشان را دلیل ساخته بودند فرزندان شان را می کشتند و زنان شان را زنده نگه می داشتند اما از آنجائیکه مدت زمان طولانی با ایشان زندگی کرده بودند از عادات آنها متأثر شده بودند و به کار آنان عادی شده بودند مصری ها گوساله را می پرستیدند و آنرا مقدس می دانستند خداوند خواست که از بنی اسرائیل اثر پذیری را ازین گوساله پرستی ریشه کن سازد و ما سامری را مشاهده کردیم که ایشان را گمراه ساخته بود. و برخی از آنان گوساله پرستی کردند اما دیگران ازین گوساله پرستی منع نکردند همه در این منکر شریک شدند و خداوند متعال ایشان را آزمایش کرد تا سبب همان تقدس باکی و بقیه محبت یا گوساله پرستی را - از نفوس شان دور سازد پیامبر قوی ، و امین - موسی علیه السلام - برای شان فرمود: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبُحُوا بَقَرَةً ﴾ به شما دستور داده است که گاوی را سر ببرید اگر ایشان هر نوع گاوی را که در دسترس شان بود ذبح می کردند حتما به امر الهی استجاب - و پذیرش حاصل می شد چون امر مطلق اجابت را درین مورد با تنفیذ و تطبیق اش با هر بخشی از جزئیات آن محقق می ساخت وجود مطلق در هر فردی از افراد قابل تحقیق است ولیکن طلب موافق به خواهشات شان نبود و به حالت نفسی ایشان جور نه آمد سپس با کثرت استفهام شروع به حيله و زبان بازی کردند نخستین تَمرد و سرکشی سوالات زیاد میباشد اطاعت و فرمان برداری این بود که نباید تَمرد می کردند وجدل و مناقشه را نه بر انگیزد نخستین پاسخ شان با کلیم الله و پیامبر الهی موسی علیه السلام این بود که با سرزنش گفتند ﴿ أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا ﴾

آیا ما را به مسخره می گیری یعنی ایشان این خواست و طلب را غریب می شمردند و ما نمی دانیم دستور ذبح چگونه و چرا برای شان تمسخر بوده و بازی به عقول شان باشد جز اینکه این کار به عادت معروف شان مخالفت بود و در استهزار و تمسخر مبالغه نموده گفتند **أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا** یعنی تو با این دستورات ما را در جای تمسخر قرار میدهی سبب آن این بود که ایشان به مقدس بودن گاو عادت کرده بودند نه باید ذبح شود بلکه پرستش کرده شود نزد ایشان حالتی نبود که مورد استهزا قرار گیرند و چنین چیزی مطرح نبود دستور امر الهی را چنین بیان می دارد موسی کلیم الله برای شان گفت ﴿

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ به الله پناه می برم که از جمع نادانان باشم چون اجابت

و پاسخ ایشان با سخن نادرست و غیر مؤدبانه از امر و دستور الهی بود پیامبر مهربان برای شان فرمود به الله متعال پناه می برم از اینکه من از جاهلان باشم چون جاهل و نادان همان کسی است که استهزا را در موضع واقعیت و بیان امر الله قرار دهد موسی (علیه السلام) وصف جهل را از خود نفی ساخت و به نفی فعل اکتفاء نکرد چون به یک پیامبر اولوالعزم همچون کار سزاوار نبوده موسی (علیه السلام) بصورت مبالغه برای نفی جهل بیان کرد که وی از زمره و گروه جاهلان نیست و از اینکه بیان امر الهی به پیامبر واجب است و این جواب و پاسخ قاطع سزاوار آن بود که ایشان را از لجاجت عناد و زبان بازی، در مورد استجاب به امر الهی باز دارد ولیکن از آنجای که نفوس شان از خرافات مصری ها متأثر بود در لجاجت و حيله و زبان بازی به امید بیرون شدن و رهای از این دستور قاطع دوام بخشیدند و گفتند ﴿**ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا**﴾ به پیامبر الهی موسی (علیه السلام) گفتند به پروردگاری که تو را پرورش داده، و تو را ساخته تضرع کن تا برای ما واضح سازد که حقیقت آن چیست؟ لفظ سؤال همچنان استفهام از ماهیت و حقیقت گاو بود گویا آنرا ندیده اند و نمی شناسند و با کسانی نبودند که گاو را پرستیده بودند ولیکن پیامبر حکیم الهی با اسلوب حکیمانه پاسخ شان میدهد، و اینکه همچو سوال سزاوار نیست پیامبر با هدایت الهی می فرماید: ﴿**إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ**﴾ یعنی گاو نه پیر است و نه جوان **فَارِضٌ** آنرا گویند که دنداننش افتیده باشد و به حدنهایی رسیده باشد و کلان سال باشد **وَلَا بِكْرٌ** یعنی کوچک نیست گاو میانه سال است از این جهت لفظ بعدی توضیح داد **عَوَانٌ** یعنی گاوی میان سال بین کوچک و سن کالان و از اینجا معلوم میشود که گوساله ای اهل مصر چنین اوصافی داشته است موسی به امر الهی فرمود ﴿**فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ**﴾ یعنی بدون لجاجت، وبدون زبان بازی، وبدون رهای یافتن از این امر الهی کاری که به شما گفته شده انجام دهید. برای شان سزاوار این بود که اطاعت می کردند چون همه چیز را برای شان بیان کرده بود اما بخاطر لجاجت و عنادشان از این کار باز نه آمدند و ایشان با این کار شان می خواستند حيله و نیرنگ کنند وجدل و مناقشه را برانگیزند تا از اجابت با امر ذبح گاو رهای یابند گویا آنان در حال حیرت زدگی گفتند ﴿**إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا**﴾ ذبح گاو بر ما مشتبه شده – اما حقیقت عقل های شان مشتبه شده

بود نه اینکه از قضیه خبر نداشتند و گفتند ﴿ اذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾ این سوالات دوامدار نیت بد و علاقمندی شان را در اطاعت و اضح می سازد امر خود را کشف نمودند اما به امید اینکه هدایت یابند آنرا ستر کردند و با این قول خود و انا إن شاء الله لمهتدون علاقمندی خود را در هدایت با جمله اسمیه تاکید نمودند، و بآءِ اِنَّ : و به لام تاکید – و مشیرالیه - تاکید کردند – اما این هم سوال از ماهیت بود و در اجابه پاسخ دهی به اسلوب حکیم عدول نمود و این بیان برای این است که گاو – مورد نظر – نه برای زراعت است و نه برای آبکشی بلکه بیکار از کار میباشد. از این جهت موسی علیه السلام در پاسخ می فرماید: ﴿ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا ﴾ یعنی گاوی است که هنوز به کار گرفته نه شده، و رام نشده است تا بتواند زمین را قُلبه کند و زراعت را آبیاری نماید از هر عیبی پاک و رنگش یکدست و بدون لکه است.

البته اوصافی که و جود آن برای ذبح گاو شرط کرده شده بود. قرار ذیل بود.
 اول : کار کُشته نباشد و کار معینی را انجام نداده باشد بلکه رها شده باشد و از گیاهان بدون نظارت و تسلط شخصی بچرد. دوم : اینکه آماده به کشت کاری و قلبه ی زمین آماده نباشد. سوم: اینکه برای زمین آب کشی نکند، و زمین زراعتی توسط آن آبکشی نشود. چهارم : اینکه از لنگ بودن و از پرشائبه ی بیماری جسمی سالم باشد. مُسَلَّمه اسم مفعول از سَلَم یعنی الله آنرا از تمام عیوب جسمی سالم داشته در آن لنگی، کوری، و عیب جسمی و جود ندارد. پنجم : در آن هیچ رنگی مخالف با رنگ عموم بدنش وجود ندارد مشیه در اصل و شیه بوده وفای آن حذف گردیده شه مشیه مأخوذ و بر گرفته شده از وَشِي الثوب است زمانی که لباس با دو رنگ مختلف بافته شود و ما مشاهده می کنیم این اوصاف در گاو مشابه با همان اوصافی است که مصر های قدیم در باره گوساله ای که می پرستیدند ذکر می کردند خداوند متعال همین اوصاف را آورد تا برای شان بیان کند که او هام و خیالات مصری ها در مورد گاو موصوف از نفوس شان رهای یابد اما اگر اعتراض وارد شود که – از مصری های قدیم گوساله بوده گاو نبوده است در پاسخ می گویم که بقره مفرد برای اسم جنس جمع می باشد گاو چه از ذکور باشد و چه اناث اطلاق می گردد.

و طلب نمودن گاو برای ذبح مشابه با همان اوصاف گوساله ای بوده که در نظر ایشان مستحق عبادت بوده است و این یک آزمون بسیار سخت بود تا تمام او هام مصری ها را که در نفوس شان جا گرفته بود بیرون سازند خداوند متعال بعد از این می فرماید: ﴿ فَذَبْحُوهَا ﴾ یعنی به ذبح گاو برخاستند ﴿ وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴾ و بخاطر لجاجت و زبان بازی و مجادله ی شان نزدیک نبود که ذبح نکنند ولیکن الله متعال با آن هم رضایت داد و آنان با دل ناخواسته بدون رضایت انجام دادند.

مدافعه شان در قتل نفس :

﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ

الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ و به یاد آورید! آن گاه را که کسی کشتید و درباره آن به نزاع برخاستید و یکدیگر را بدان متهم کردید و خدا حقیقت امر را می دانست و آنچه را که پنهان می کردید آشکار و نمایان می نمود پس گفتیم پاره ی از آن را به آن بزنید خداوند مردگان را چنین زنده می کند و دلایل (قدرت) خود را به شما می نمایاند تا این که دریابید.

مفسرین به این نظر هستند که این آیات جزو از داستان همان گاو است جز آنچه متعلق به قساوت قلب، و سنگها و برخی از خصوصیات آن ها میباشد و ذبح گاو برای این است که مقتول را بدان گاو بزنند تا زنده شود این قول الهی ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ﴾ ضمیر به طرف گاو ذبح شده بر می گردد تا برخی از آن مقتول زده شود و قاتل خود را خبر دهد ما این موضوع را نه رد می کنیم ، و نه تکذیب در اخبار بنی اسرائیل عجائب فراوان وجود دارد که الله تعالی آنرا بیان نموده تا ایمان بیاورند و اذعان و یقین کنند اما آنان با وجود متوالی بودن این همه امور خارق العاده که فراوان وجود داشت اذعان و یقین نکردند.

اما در عصر جدید مرحوم استاد بزرگوار شیخ عبدالوهاب بخار به این نظر هستند که این دو ، داستان است که به دو هدف مختلف ذکر کرده شده اند. قرار ذیل بود:

هر چه اول : همان داستان گاو است که ذاتا بخاطر بیان آثار عقاید مصری ها در نفوس بنی اسرائیل و لجاجت ایشان در مورد امتناع ذبح گاو که متأثر از تقدیس مصری ها برای گاو شده بود بیان شده است دوم: برای بیان تأثیر رویت مقتول در نفس قاتل و اثر پذیری در نفس قاتل و اثر پذیری آن و وادار شدنش به اعتراف و اقرار به جریمه قتل در اثنای دیدن مقتول و لمس جد آن میباشد و این نظر را در کتاب خود قصص القرآن ذکر نموده است الله متعال می فرماید: ﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ﴾ یعنی قابل شناخته نه شد و هر کرده قتل را از نفس خود به تهمت دیگر دفع می کرد و هر یک واقعیت امر را می دانیست اما غیرش را متهم می کرد از این جهت الله می فرماید: ﴿ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾ آنچه را شما کتمان و پنهان می کردید الله آنرا آشکار کننده است و حق را ولیکن حقیقت امر را به جهل و نادانی می زنند و الله حقیقت آنرا آشکار خواهد ساخت.

مفسرین گفته اند ضمیر در ﴿ بِبَعْضِهَا ﴾ در این قول الهی ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ به معنای زدن به بعض بقره – میباشد یعنی مقتول را به بعض گاو ذبح شده بزنید الله متعال او را زنده خواهد کرد و اینکه چه کسی او را به قتل رسانده آگاه می سازد.

و قاتل را معرفی خواهد نمود داستان گاو برای زنده ساختن الله تعالی به مرده ها در میان قومی بیان گردیده که از زنده شدن از مرگ منکر بودند از این خاطر الله متعال می فرماید، بعد از آن می فرماید:

﴿ كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ﴾ یعنی همانند زنده ساختن آنچه با چشم سر مشاهده کردید الله متعال اجسام را بعد از مرگ همچنان زنده میسازد نخست نشر و باز قیامت بر پا خواهد شد.

الله متعال می فرماید: ﴿ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ به امید اینکه شما بدانید و کارها را به صورت اصلی دریابید بنا به این تفسیر مقصود از دستور ذبح برای این است که توسط آن به بعضی میت (مرده) زده شود و زنده شود بنابر این تقاضای کلام این است که جز زنده ساختن و زدنش به برخی آن میت متعلق به امر ذبح میباشد زمخشری از این جواب داده که تأخیر افاده میدهد که در خبر دو امر عجیب وجود دارد و هر یک از این دو صلاحیت آنرا دارند که ذاتاً یک داستان باشند اول: آن – زبان بازی، در امر اطاعت، دوم: آن ظاهر ساختن امر خارق العاده در زنده ساختن مرده به بعضی اعضای گاو درین مورد می فرماید داستان های بنی اسرائیل بخاطر موجودیت خطاها و اشتباهاتی که وجود دارد بیشتر برای سرکوب شدن شان بیان گردیده است. و با آنکه معجزات بزرگی هم در میان شان تجدید می شد این دو داستان به نوعی از سرکوبی و سرزنش تخصیص شده اند هر چند باهم متحد و باهم چسبیده اند اول: سرکوب نمودن بخاطر استهزاء و تمسخر و ترک شتاب نمودن در امر پذیرش دوم: سرزنش بخاطر قتل نفس مُحَرَّم، و بیان نشانه ها و معجزات که دنبال آن وجود دارد داستان ذبح گاو بر ذکر مقتول بخاطر آن مقدم شده است که اگر عکس آن صورت می گرفت داستان یکی قرار می گرفت و هدف از دوبار سرزنش هم از بین می رفت زمانی که داستان دوباره از سر شروع شد. به این نکته مراعات صورت گرفت تا دلالت بر وحدت آن شود – و ضمیر طرف بقره شده و اسم شخص صراحتاً ذکر نشده است. در این قول الهی – ﴿ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ﴾ برای این است که معلوم شود سرزنش برای هر دو داستان بوده و تشبیه به اخراج دوم در مخرج استتفاف ضمن تأخیر آن میباشد با آنکه با موجودیت ضمیر راجع به بقره یک قصه است.

البته زمخشری به این نظر است که این دو قصه و داستانی به هم – چسبیده اند که در یک داستان قرار دارند و ضمیر ﴿ بِبَعْضِهَا ﴾ راجع به طرف بقره است ولیکن مرحوم استاذ شیخ عبدالوهاب نجار هر دو قصه و داستان را جدا شمرده و اینکه از لحاظ پیوند بیانی باهم رابطه ی ندارند از این جهت ضمیر درین قول الهی اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا را عائد به بقره نمی داند بلکه آنرا عائد به جسد مقتول می داند به این معنی که قاتلی را متهم به قاتل بودن است آنرا به برخی از اجزای مقتول بزنید و چنین کار او را وادار به اعتراف و اقرار خواهد کرد و هرگاه اعتراف صورت گیرد دلیلی که موجب قصاص شود آن هم قایم خواهد شد و با این قصاص الله تعالی کسی را که به قصاص مرده زنده خواهد ساخت و این همانند این قول الله تعالی است ﴿ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي

الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ﴿١١٠﴾ به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز کشته شود) زیرا هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد چنان است که گوئی همه انسان ها را کشته است و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است پس قصاص راه زنده ماندن نفوس است چنانچه الله متعال در سوره بقره می فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است باشد که تقوا پیشه کنید و از بررسی ها در تحقیق جرایم قتل ثابت شده است که جانی مجرم به مجرد دیدن مجنی علیه (مقتول) او را وادار به اعتراف و اقرار می گرداند و درین مورد نجار مرحوم به بررسی های زیادی که پولیس - حکومتی - برایش نوشته اعتماد نموده است و از جمله وسایل قابل پیروی شده بر وادار ساختن متهم به اعتراف این می باشد که زمینه دیدن مقتول برایش فراهم شود چه با این کار مجرم می لرزد و از بزرگی آنچه ارتکاب نموده احساس برایش رخ میدهد و گاهی او را وادار به اعتراف می کند و اعتراف خودش سلطان ادله است.

دلایل مرحوم استاد نجار قرار ذیل میباشد :

اول : اینکه داستان دوم یعنی داستان قتل از اینجا آغاز یافته ﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا﴾ و از این جهت زوق بیانی قرآنی زمخشری را گنجایش به این نگذاشت که بیان کند دو داستان و جود دارد و کوشیده ضمیر درین قول الهی ﴿اضْرِبُوهُ بَبَعْضِهَا﴾ را طرف بقره عائد سازد با وجود بودن فاصله داشتن اقوال دیگر و عدم ظهور این عودت بسوی بقره.

دوم : اینکه ضمیر در ﴿اضْرِبُوهُ بَبَعْضِهَا﴾ هر گاه به نفس مقتوله عود گردد به طرف اقرب مذکور بر می گردد و یکی از قواعد عمومی، عودت ضمیر به اقرب میباشد مگر اینکه امر منجر به شاذ غیر معقول شود و یا اینکه مستحیل - محال - باشد.

سوم : اینکه عود ضمیر بر نفس به یک علم روانی اجتماعی راهنما و هدفمند منجر میشود و درین کار یک فائده جدید و نوین بیار می آید که در داستان ذبح بقره جود ندارد زیرا داستان بقره بر عناد و ضربت بنی اسرائیل و اثر پذیری به خواهشات مصری ها در مقدرش شمردن گوساله دلالت دارد.

چهارم : إختتام آیه به این قول الهی ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ دلالت بر این دارد که موضوع به تدبر و فکر درست و برداشت عمیق نیاز دارد و مایان فرقی را که میان رای مفسرین و رای استاد مرحوم نجار مشاهده و می کنیم این است که نظریات مفسرین به این بر می گردد که مساله که بقره یک مساله معجزه میباشد بر اساس اینکه زدن میت به بعض گاو و زنده شدن مرده همواره دلیل حسی بر امکان

110 سوره مائده آیت : ۳۲ .

پذیری زنده شدن بعد از مرگ میشود اما نظر مرحوم نجار این است که این مساله یک تکلیف و مسؤلیت اجتماعی را بیان می دارد تا عقول را به امر مقرر و تثبیت شده در بررسی های روانی، و اجتماعی آگاه سازد. و ما مائل به رای استاد نجار هستیم زیرا اگر زنده ساختن با ضرب میت به بعض گاو می شد این کار سبب و عامل فراهم شدن، خواسته های نفسانی شان روی همان اوهام و خیالات مصری ها بر محور تقدس گرای گاو قرار می گرفت چنانکه مصری ها با همچو تخیلات گرفتار شده بودند در صورتی که با رای اخیر هیچ یک از امور فوق سبب نمیشود – والله اعلم.

پایان

الحمد لله اولاً و آخراً و صلى الله على نبيا محمد

وعلى آله و صحبه اجمعين

نتیجه گیری

ترجمه و تحقیق پیرامون کتاب امام ابوزهره نیز از اهمیت خاصی برخوردار است در حین حال که این تفسیر به پایه تکمیل قدم نگذاشته است اما بسا جای بلندی در میان مفسرین و تفاسیر هم قطار معاصرینش بدست آورده است؛ زیرا امام ابوزهره از علمای معروف و سرشناس معاصرین است و کتابش نیز معاصر وی خوب قضایای کنونی جهان را درک نموده و تفسیر به رشته تحریر درآورده است. این بحث تحقیقی بحیث پایان نامه فوق لیسانس در رشته ماستری در ترجمه و تحقیق قسمت از "زهرة التفاسیر" موضوع منتخب برای تحقیق کننده از طرف بورد ماستری پوهنتون سلام بوده که بعد از تصویب خطه بحث در مطابقت به آن با شیوه تصویب شده بررسی شده است. از خلال بحث روی موضوع به مجموعه ی از نتایج دست یافتم که مهمترین آنها قرار ذیل اند :

قرآن کریم یگانه وسیله رسیدن به فلاح و رستگاری انسانها در دنیا و آخرت بوده و وسیله رابطه بنده مؤمن با آفریدگارش میباشد. قرآن کریم مخالفان و موافقان دین اسلام را که دین آخری و پسندیده الله متعال است معرفی نموده است.

با ترجمه و تفسیر قرآن کریم به هر زبان مفهوم ایمان به قرآن و باور به دین اسلام به اهل آن زبان توضیح میشود. علم تفسیر وسیله معرفت اسرار قرآن کریم بوده و قرآن کریم از زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم تا الحال به شیوه های خاص علمی تفسیر شده است.

ترجمه قرآن کریم و ترجمه تفاسیری که به زبان عربی در عصرهای علمی توسط علماء متبحر و با تقوا نوشته شده است یک ضرورت بوده و از مسؤلیت های مراکز علمی به حساب میرود.

زهرة التفاسیر که توسط شیخ ابوزهره عالم مصری نوشته شده یکی از تفاسیر معاصر در قرآن کریم بوده که قرآن کریم را در مطابقت به قضای عصر جدید تفسیر نموده است که ترجمه آن به زبان های دیگر نیز از ضرورت های این عصر میباشد.

سوره البقره از لحاظ معرفی مخالفان و شیوه های دعوی برای مسلمان و دعوتگران امت از مهمترین سوره های قرآن کریم بوده تفسیر و تحقیق در پیرامون آن مهم میباشد.

ترجمه و تفسیر سوره های قرآن کریم به هر زبان و بیان احکام و اهداف سوره ها مطالعه کننده ها را بر فهم دقیق آیات قرآنی کمک مینماید.

سوره بقره اطلاع داده است که مسلمانان در هیچ عصر وزمانی توقع ایمان و دلجویی از یهودیان را نداشته باشند زیرا آنان مردم خواهش پرست بوده کتاب آسمانی را بعد از دانستن آن مطابق خواهش شان تبدیل و تحریف نمودند.

در سوره بقره اطلاع داده شده است که مشرکین چگونه از خداوند متعال انکار میکنند با وجود که ایشان مرده بودند الله متعال ایشان را زنده ساختند باز میمیراند و باز زنده میکند ، این همه دلایل کافی است که ایشان الله متعال را بپذیرند .

در سوره بقره از قدرت های متعددی الله متعال تذکر به عمل آمده تا منکرین در آن بیندیشن و از کفر خود برگردند .

در سوره بقره از خلقت آدم علیه السلام تذکر به عمل آمده و اینکه ملائکه ها از تقدیس و تسبیح ایشان نسبت به الله متعال ذکر نمود گویا مخلوق جدید ممکن فساد برپا کند ، در ضمن اینکه الله متعال برای آدم علیه سلام تعلیم داد ذکر شده است ، بعد از اینکه علمیت آدم علیه السلام به ملائکه ها معلوم شد ایشان انقیاد خود را به تمام معنی به الله متعال اعلان کردند .

در سوره بقره اطلاع داده شده که ابلیس از فرمان الله متعال تمرد که باعث راندند اش از رحمت الله متعال شد و این توصیه برای تمام بنده گان الله متعال است که فرامین الله متعال را بدون چون و چرا قبول نموده به آن عمل نمایند .

در سوره بقره اطلاع داده شده که شیطان چگونه آدم علیه السلام و زوجه اش را فریب داد و مورد عتاب الله متعال قرار گرفتند این خود نصیحت است که شیطان دشمن ابدی و ازلی انسانها است نباید در مقابل اش بی توجه باشیم چون شیطان هر ایسگاه کوشش میکند تا بندگان الله متعال را از صراط المستقیم منحرف سازد .

در سوره بقره اطلاع داده شده است که یهودیان به هدف فریب دادن مسلمانان در نزد آنان ادعای ایمان میکنند و در خلوت یکدیگر را توصیه میکنند نباید واقعیت های را که میدانند برای مسلمانان باز گونمایند .

در سوره بقره اطلاع داده شده است که قوم بنی اسرائیل اعم از یهود و نصاری کتاب های آسمانی چون تورات و انجیل را مطابق میل خود تحریف نموده اند . همچنان از نعمت های که برایشان از طرف الله متعال شده تذکر به عمل آمده .

پیشنهادات

بعد از ترجمه ، تخریج و تحقیق و بررسی مقاطع تعیین شده زهرة التفاسیر ، تفسیر مذکور را بهترین تفسیر در نوع خودش یافتیم بنابراین برای اداره محترم پوهنتون و محصلان بخش ماستری پیشنهاد می نمایم:

۱ - برای بورد محترم ماستری پوهنتون سلام پیشنهاد می نمایم، برای تحقیق و بررسی دقیق و علمی یک طرح واحد برای محصلان ترتیب نمایند ، تا در روشنی آن تمام محصلان پایان تیزس های خویش را ترتیب دهند، و در آینده از جمع آن تیزس ها بتوانند تفسیر زهره التفاسیر را به زبان های ملی چاپ نمایند.

۲ - برای بورد محترم ماستری پیشنهاد می نمایم تا سیمینار علمی پیرامون روش تحقیق و تخریج این تفسیر برای محصلان بخش ماستری برگزار نمایند تا مقاطع تعیین شده به گونه علمی ترجمه ، تخریج و تحقیق گردد.

۳ - برای محصلان دوره ماستری پیشنهاد می نمایم ، در صورتیکه به زبان عربی بلدیت کامل نداشته باشند ، نباید تفسیر زة التفاسیر را به عنوان رساله ماستری انتخاب نمایند، زیرا نمی توانند حق موضوع را ادا نموده و از عهده ی آن فایق به در آیند.

۴ - همچنان برای محصلان بورد ماستری پیشنهاد می نمایم ، آنعه محصلان که شایق ترجمه ، تخریج و تحقیق زهرة التفاسیر هستند ، باید بعد از تهیه طرح واحد از سوی بورد ماستری این محصلان هماهنگ باهم به پیش بروند تا بتوانند به گونه منظم و یک روش واحد تفسیر هذا را ترجمه ، تخریج و تحقیق نمایند در غیر آن روش های پراکنده نمی تواند سود به جامعه بیاورد.

برای اداره محترم بورد ماستری پیشنهاد می نمایم ، تفسیر ابوزهره رحمه الله تاهنوز تکمیل نگردیده است ، برای حل آن با تفاهم به اداره محترم پوهنتون الازهر چاره بجویند تا این خلای بزرگ علمی پوره شود .

فهرست آیات قرآن کریم

شماره	متن آیات	سوره	شماره آیت	صفحه
۱	ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى	بقره	۲	۱
۲	تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ	بقره	۴۴	۵
۳	وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَكُمْ	هود	۸۸	۷
۴	وَلَنْبَلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ	بقره	۱۵۵	۷
۵	أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمَّ	عنكبوت	۴۵	۸
۶	وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي	فصلت	۳۴	۸
۷	وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ	طه	۱۰۸	۸
۸	الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ	جاثیه	۳۲	۹
۹	وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا	كهف	۵۳	۹
۱۰	إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ	حاقه	۲۰	۹
۱۱	يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي	بقره	۴۷	۱۰
۱۲	وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا	بقره	۴۸	۱۰
۱۳	أَسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ ...	توبه	۸۰	۱۰
۱۴	كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ .	اعراف	۲۹	۱۱
۱۵	وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ ...	بقره	۳۰	۲۲
۱۶	قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ ...	ص	۷۶	۲۲
۱۷	فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّيَّ .	كهف	۵۰	۲۳

٢٣	١	جن	قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ ...	١٨
٢٤	١٦٥	انعام	وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ ...	١٩
٣١	٣١	بقره	وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ	٢٠
٣١	٧٨	نحل	لِلَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ	٢١
٣٤	٣٤	بقره	وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا ...	٢٢
٣٤	٥٠	كهف	وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا ...	٢٣
٣٤	١٠٠	يوسف	وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ...	٢٤
٣٤	٢٩	حجر	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا ...	٢٥
٣٥	٦٢	اسراء	قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ ...	٢٦
٣٥	٨٢	ص	قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوْبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ .	٢٧
٣٩	٣٥	بقره	وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ ...	٢٨
٣٩	١	نساء	يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي ...	٢٩
٤٠	٣٦	بقره	فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ...	٣٠
٤٠	١٩	اعراف	وَيَأْتِيكُمْ أَنتُمْ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكَلَا ...	٣١
٤١	٢٣	اعراف	قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا ...	٣٢
٤١	٣٧	بقره	فَتَلَقَى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ ...	٣٣
٤١	١٢٢	طه	ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى .	٣٤
٤٧	٣٨	بقره	قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ	٣٥
٤٧	٧	شمس	وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا .	٣٦
٥٤	٤٠	بقره	يُنَبِّئُكَ إِسْرَائِيلَ أَنْذَرْتَهُ وَنِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ ...	٣٧
٥٥	٣٩	ابراهيم	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ ...	٣٨
٥٦	١٧١	اعراف	وَإِذْ نُنْفِثُ الْجِبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ ...	٣٩
٥٦	١٢	مائده	وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ...	٤٠
٥٧	٤١	بقره	وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ ...	٤١
٥٧	١٥٧	اعراف	يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ ...	٤٢
٥٧	٤٨	مائده	مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ ...	٤٣
٥٨	١٣	مائده	يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسُوا ...	٤٤
٥٨	٧٨	آل عمران	وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُنَ أَلْسِنَتَهُمْ ...	٤٥
٥٨	١٤٧	بقره	الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا ...	٤٦

٥٩	٤٢	بقره	وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبُطْلِ ...	٤٧
٦٠	١٥٩	بقره	إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ النَّبِيِّتِ ...	٤٨
٦٠	٤٣	بقره	وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا ...	٤٩

فهرست احادیث

شماره	طرف حدیث	راوی	درجه حدیث	صفحه
۱	((ما حاک فی صدرک و...))	نواس بن سمعان رضی الله عنه	صحیح	۱۲
۲	((اللهم حوالینا و لاعلینا))	انس بن مالک رضی الله عنه	صحیح	۶۹
۳	((کنا جلوسا عند النبی - صلی الله علیه وسلم))	عمر بن الخطاب رضی الله عنه	صحیح	۷۸
۴	((سیأتی علی الناس زمان قليل فقهاؤه))	عبدالله بن مسعود رضی الله عنه	مرفوع	۸۷
۵	((لتستبعن یسنن من کان قبلکم سبرا بشیر))	ابوسعید خدری رضی الله عنه	صحیح	۱۰۱

فهرست اعلام

شماره	أعلام	صفحه
١	ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد الطوسي	١٤
٢	سعید ابن جبیر	١٤
٣	سامره	٢٠
٤	عمرو بن كلثوم بن مالك بن عتاب	٣١
٥	اريجا	٥٧
٦	خليل بن احمد الفراهيدي البصري	٦٠

فهرست منابع و مأخذ

قرآن كريم .

- ١ - ابن كثير ، اسماعيل بن عمر بن كثير (١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م) تفسير القرآن العظيم ، الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع .
- ٢ - ابن حاتم ، ابو محمد عبدالرحمن بن محمد ، (١٤١٩ هـ) تفسير القرآن العظيم لابن ابى حاتم ، الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز ، السعودى ، ط ٣ .
- ٣ - ابن عساکر، على بن حسن ابن عساکر الشافعى الدمشقى (١٩٩٥ م) تاريخ دمشق ، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- ٤ - ابن يعیش ، يعیش بن على بن يعیش (١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م) شرح المفصل للزمخشري ، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت لبنان .
- ٥ - الاصفهاني ، الحسين بن محمد (١٣١٢ هـ) ، مقاييس اللغة ، ناشر: دار القلم ، الدار الشامية - دمشق بيروت ، ط ١ .
- ٦ - بخارى ، محمد بن اسمعيل بن ابراهيم (١٤٢٩ هـ - ٢٠٠٨ م) ، صحيح بخارى ، الناشر : دار الكتاب العربى ، بيروت .
- ٧ - البيهقي ، ابوبكر احمد بن الحسين بن على ، (١٣٤٤ هـ) ، السنن الكبرى ، الناشر : مجلس دائرة المعارف النظامية ، ط ١ .
- ٨ - الترمذى ، محمد بن عيسى الترمذى ، (١٤٢٨ هـ - ٢٠٠٧ م) الجامع الصحيح سنن الترمذى ، الناشر: دار احياء التراث العربى ، بيروت .
- ٩ - تبريزى ، ابى عبدالله محمد بن عبدالله الخطيب (١٩٨٥ م) ، مشكوة المصابيح ، الناشر : مكتب الاسلامى ، بيروت ، ط ٣ .
- ١٠ - جامى ، نورالدين عبدالرحمن جامى (١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م) ، فوائد ضيائية مشهوره شرح ملا جامى ، الناشر : امير حمزه كتب خانه كويته پاكستان ، ط ٣ .
- ١١ - حسن بن اسماعيل بن عبدالرازق ، (٢٠٠٦ م) ، البلاغة الصافية فى المعانى والبيان والبدیع الناشر : دار الكتاب العربى ، بيروت .
- ١٢ - خالد عبدالعزيز (١٤٤٠ هـ - ٢٠١٩ م) النحو التطبيقى ، الناشر: دار اللؤلؤة ، قاهره ، ط ٣ .
- ١٣ - الخازن ، علاء الدين علي بن محمد الشهير بالخازن ، (١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م) ، التأويل فى

معاني التنزيل ، الناشر : دار الفكر ، بيروت ، لبنان .

١٤ - الذهبي ، الحافظ شمس الدين محمد بن احمد الذهبي (١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م) سير اعلام النبلاء .
الناشر : دار الحديث - القاهرة .

١٥ - الرازي ، ابو عبدالله محمد بن عمر الرازي ، (١٤٢٠ هـ) مفاتيح الغيب = التفسير الكبير ،
الناشر: دار احياء التراث العربي - بيروت ، ط ٣ .

١٦ - زمخشري ، ابوالقاسم محمود بن عمرو ، (١٤٢٢ هـ) ، شرح المفصل للزمخشري ، الناشر:
مكتبه دار الكتب العلمية بيروت لبنان ، ط ١ .

١٧ - سيوطي ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر (١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م) الاكليل في استنباط
التنزيل الناشر: دار الكتب العلمية ، بيروت ، ط ١ .

١٨ - السامرائي ، فاضل صالح ، (١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م) كتاب معاني النحو الناشر: مكتبة دار الفكر
للطباعة والنشر والتوزيع ، اردن .

١٩ - السعدى ، عبدالرحمن بن ناصر (١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م) تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام
المنان ، الناشر، مؤسسة الرسالة . ط ١ .

٢٠ - الشؤون الاسلامية وزارات اوقاف - كويت - (١٤٤٤ هـ - ١٩٨٣ م) الموسوعة الفقهية ، الناشر:
ذات السلاسل - كويت ، ط ٢ .

٢١ - الشيباني ، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل ، (١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م) مسند الامام احمد بن حنبل
، الناشر: مؤسسة الرسالة .

٢٢ - الصنعاني ، ابوبكر عبدالرزاق بن همان الصنعاني ، (١٤١٩ هـ) تفسير عبدالرزاق ، الناشر :
مكتبه دار الكتب العلمية بيروت .

٢٣ - طبرى ، ابوجعفر محمد بن جرير طبرى (١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م) ، الناشر: مكتبه دار هجر
للطباعة والنشر والتوزيع والاعلان ، القاهرة مصر .

٢٤ - الطوال ، يونس عبد الرب فاضل الطلول (٢٠١٣ م) ، خلق حواء عليها السلام في ضوء
النصوص الشرعية" ، الناشر: مكتبة الإيمان، ط ١ .

٢٥ - عبدالشكور معلم عبدالفرح ، (٢٠٢١ م - ١٤٤٣ هـ ش) البلاغة الميسرة ، الناشر: مكتبة السنة
للنشر والتوزيع والطباعة ، ط ٢ .

٢٦ - العتيبي ، عمر بن سليمان بن عبد الله الأشقر ، (١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م) ، عالم الجن والشياطين
، الناشر: مكتبة الفلاح ، الكويت ، ط ٤ .

- ٢٧ - عبدالله بن عبدالرحمن ، (٢٠١٢ م) توضيح الاحكام شرح بلوغ المرام ، الناشر: المكتبة التوقيفية - القاهرة ، ط ٣ .
- ٢٨ - عبدالإله ابن عبدالله ابن على جابر ، (١٤٤٢ هـ) ، قصة الحياة ، الناشر : الناشر: مكتبة السنة للنشر والتوزيع والطباعة .
- ٢٩ - قشيري ابى الحسن مسلم بن حجاج (١٤٢٨ هـ ٢٠٠٧ م) ، صحيح مسلم ، الناشر : دارالندا الجديد ، قاهره .
- ٣٠ - قرطبي ، ابو عبدالله محمد بن احمد (١٣٨٤ هـ ١٩٦٤ م) الجامع لاحكام القرآن ، الناشر : دارالكتب المصرية ، القاهرة ، ط ٢ .
- ٣١ - مصطفى ديب البغاء ، محيي الدين ديب ، (١٤١٨ هـ ١٩٩٨ م) ، الواضح فى علوم القرآن ، الناشر: دارالكتب الطيب ، دمشق ، ط ٢ .
- ٣٢ - مصطفى ، ابراهيم احمد حسين (١٣٩٢ هـ) : المعجم الوسيط ، الناشر : دارالدعوة ، القاهره ، ط ٢
- ٣٣ - مجموعة من الباحثين باشراف الشيخ غلوى بن عبدالقادر السقاف ، (١٤٣٣ هـ ش) موسوعة الفرق المنتسبة للاسلام ، الناشر : موقع الدرر السنوية .
- ٣٤ - معلوف لويس (١٣٨٥ هـ ش) ، المنجد ، الناشر : انتشارات اسلام - تهران ، ط ٦ .

Abstract

The translation and research of an Arabic book into another language is one of the necessities of any time and social environment. The subject of the research is the part of "Zahrah al-Tafaseer" written by Imam Abu Zahra, one of the contemporary Egyptian scholars. The translation and research of this scientific collection into another language is an important necessity in terms of time and place and it is of particular importance, while this commentary has not reached the stage of completion, but it has gained a high place among its contemporary commentators and commentators. ; Because Imam Abu Zahra was one of the famous contemporary scholars and his book is also contemporary, and he has interpreted the Holy Quran according to the needs of the current issues of the contemporary world, and the Afghan society, which is in a situation where Zionism and its ideas have taken over this country, has an urgent need to translate this It has had a commentary, and the selected part of this commentary is for translation and research for me in relation to the introduction of Jewish thoughts in the old and new eras, which is an important necessity for knowing Jews from the Qur'anic point of view. Considering the importance of the topic and its need for the society, the importance of the research itself is evident. Especially research about a book whose author was a contemporary scholar who understood the issues of his time and interpreted the Holy Quran according to the realities of his time. The research method is inductive, descriptive and analytical, and the following reliable books on the interpretation of the Holy Quran have been used. Summarizing the verses on a passage in Surah Al-Baqarah, then translating the verses, then translating the text of Zahra al-Tafaseer, lexical, morphological, grammatical, and rhetorical research, explaining the rulings of the verses and the viewpoints of commentators and jurists, and explaining other important issues using the words of scholars and commentators. The subject of the research, which consists of: (Zohra al-Tafaseer, translation, exegesis and research of Surah Al-Baqara from verse 44 to 71) is for the purpose of research and according to the methodology of the Master's program of the Islamic Law, an introduction and the division of the determined part in terms of the topics described below into nine The section has been arranged



Salam University

Faculty of Sharia and Law

Master Program in Tafseer and Hadith



Islamic Emirate of Afghanistan

Ministry of Higher Education

DM of Academic Affairs

**Zahra al-Tafaseer, translation, analysis and
research from**

verse 44 of Surah al-Baqarah to verse 71

A Master's thesis

Student: Mohammad nader

Supervisor: Dr. Fasihullah Abdulbaqi

Year: 2023



Salam University
Faculty of Sharia and Law
Master Program in Tafseer and Hadith



Islamic Emirate of Afghanistan
Ministry of Higher Education
DM of Academic Affairs

**Zahra al-Tafaseer, translation, analysis and
research from
verse 44 of Surah al-Baqarah to verse 71
A Master's thesis**

Student: Mohammad nader
Supervisor: Dr. Fasihullah Abdulbaqi

Year: 2024